

مشكلات

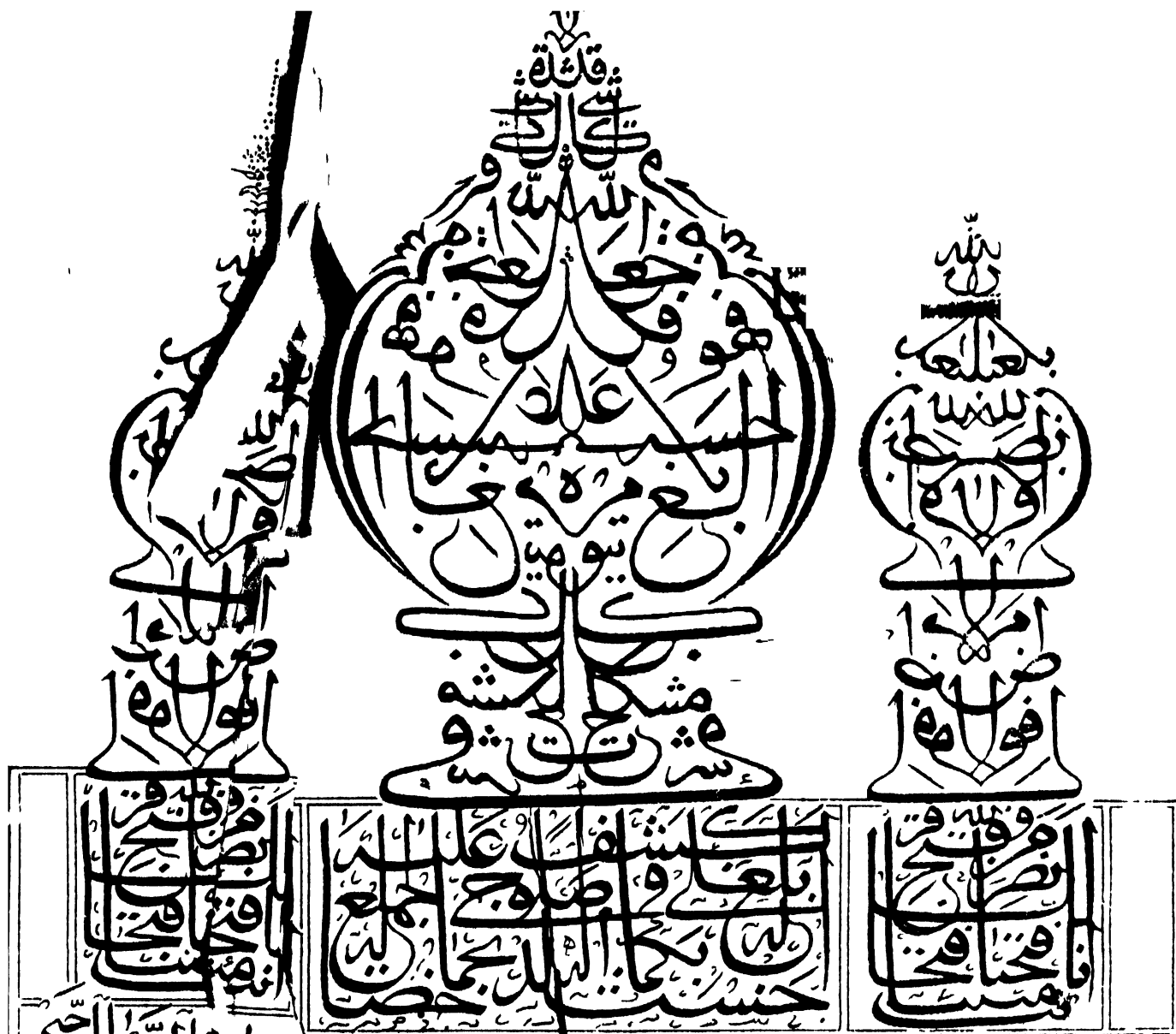
سید



تصنیف شیخ عبدالحق
و تالیفی

عزیز علی

سید



ورو عای باور چنین آمده است و خبر حدیث بیک منی است و بعض حدیث را فخر بن بخت رسالت بنا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار لوک و مسلمین
 و آیام با ضیه استعمال کنند و رفع کاهی صحیح بود چنانکه گفته شد و کاهی در کتب صحیح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سختی نقل کنند که از ابا قتاده و کثرو قیاس نقل نتوان گفت و کرد و خبر جماع و نقل
 بدان راه بود چنانکه از احوال آن وقت و اخبار با ضیه و کتبه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم رفع
 است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد و وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز منعی سند آید و کاهی منعی ذکر سند و اظهار
 آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی کرد و بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ را وی از رواه حدیث از میان ساقط کرد و اسناد آن پیوسته آید از حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط
 را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط کرد و منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از بسا دی سند و او اهل آنست از اعلی خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقطی باشد یا بیشتر و کاهی
 تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه مضنی است و تعلیق است در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی
 از تراجم کرده است که درین کتاب خبر صحیح یا و بعضی از آنرا در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل باطل
 چنانکه باقی گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک منی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور
 علما چه بخواند و انت که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنفہ و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقا
 و ایشان گویند که ارسال بحدت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح بود ارسال نمید و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و تراجم شافعی رحمه الله که حدیث
 مرسل اعتقاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد و قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اشای اسناد است اگر ساقط در راوی باشد متوالی و بی هم متصل
 خوانند بضمیم و سکون عین و فتح ضا و مجه و اگر ساقطی بود یا زیاده نه پیغم بلکه از دو جای است یا از منقطع گویند و منقطع منعی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است
 که از ادلس گویند بضمیم و فتح لام مشدده و فعل از ادلس خوانند و فاعل از ادلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق او است روایت کند
 و فعلی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و ندلس مذموم و کرده است که اگر ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه در آن غرض
 فاسد نباشد مثل انخاسی سماع از شیخ بحدت مضمرین و عدم جاه و شهرت و متر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت منعی عیب کلا پیشین است و منعی انقطاع داشته و کلام
 نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بحدت و وثوق بصحت حدیث و استغناء بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در نهاد یا متن از راوی حدیث
 اختلافی واقع شود تقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا بدل را وی مکان را وی دیگر یا متنی مکان قوی و امثال آن از حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان
 حدیث آورده بحدت غرضی و مصلحتی آنرا مدح گویند ثقیله این کلام مخبر میکرد و بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر آنرا که جایز است
 اما اگر کسی که عالم باشد بعربیت و ما بهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و غرض روایت
 حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و مضمر حدیث را گویند که روایت کرده شده باشد یا بن طریق و غرض از خوف تدلیس مغتربیت بحدت اشتباه و القیاس مذکور و هر
 حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و مقطعی بود و بعض مرفوع را مسند گویند
 هر چند مرسل و بعض منقطع بود و المقدمه اول و صلب و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معال است شاذ و لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در حدیث
 حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از ائمهات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است بسبیل در اینجا ترجیح است نزد مخط
 و ضبط یا کثرت عد و دیگر و جوهر رجحان پس آنرا که راجع است مخط و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند را وی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر مرفوع
 است پس در منکر معروف هر دو را وی ضعیف اندکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و مخط و هر دو را وی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و مخط و معروف هر
 راجع و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت را وی دیگر قوی یا ضعیف نگه دارند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرود بدان و از بیچ جانب اصلی موافق و معارضه آن بنا
 و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکورند و حدیث مطعون بفتق و لغو غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و نه اصطلاحات
 لا مشاجره و معطل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قاذح است و صحت آن و درمی یابند از اهل عبارات و حدائق
 در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این را وی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است منی آنکه همچنان
 میگویند تابع فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تأیید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می
 شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد
 و اگر از دو صحابی باشد او را شاید گویند چنانچه میگویند له شواهد و شهبه حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاذ و پیدا کردن آن اعتبار خوانند
 و متصل حدیث تبیقه قسم است صحیح و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و من متوسط حدیث صحیح آن است که بقل مل تمام الضبط متصل
 اسناد منعی ثابت شده باشد اگر این صفات بوجه کمال و تمام پدید است آنرا صحیح نه خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبران نقصان

کرده صحیح گویند و اگر نقصان نشده از احسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جز نقصان ضعیف وی کرده آن را حسن لغیر گویند و ظاهر کلام تو مست
 که در حسن نقصان در حدیث ضعیف و نقصان در ضبط است نقطه و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف حسن لغیر نقصان
 در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام متکشف گردد بدانکه مراد بعدالت بلکه است در شخص که حامل و باعث گردد و اگر بر طاعت
 تقوی و عبادت و مراود تقوی اجتناب احوال سیه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از ضعیفه اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاعت بیرون است
 که اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کیره است و مراد بمرور تنزه از بعضی خائس و نقائص است که مقتضای همت و مردانگی است مثل بعضی مباحات و نیه چنانکه اکل و
 شرب و بازارد و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شهادت مرعیه را و عدل شهادت مخصوص است بمرور و مراد بضبط
 خط ثبت مسوی و مروی است از فوات و اختلال یحیی که ممکن و قادر گردد بر استخراج آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر باید داشت و حفظ قلب است
 ضبط کتاب نیز باید داشت و حیاتی است آن زود و دامت ادا و وصل و وجه طبعی متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب را وی دوم اشیام وی بکذب توهم فسخ
 چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب را وی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است را وی وی بکذب موضوع
 خوانند و هر که ثابت شد از وی تعد کذب در حدیث اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست از اختلاف شام زور چون توبه کند که از قائل او مراد
 بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود و وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و اقرار بحکم ظن غالب است و قطع و یقین را بدان را نیست
 فان الکذب تعد صدق و الا اشیام را وی بکذب انکه مشهور و معروف شده باشد بر نوع گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده
 و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرعیه نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیث متروک او بهیچ وجه صحیح نیست و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود
 و امارات صدق و سیاهی صلاح و ناصیه حال وی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق مذرت دروغی در کلام وی و غیر حدیث نبوی بوج و آید اگر چه معصیت
 است اما در تسمیه حدیث وی موضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که از داخل بدعت دارند و اگر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب
 نیز اگر چه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت ظن و روی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام را وی نیز بجهت ظن در حدیثی که چون نام وی معلوم نگردد و حال وی
 نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که تعد هست یا غیر تعد چنانکه گویند اخباری رجل و اخباری شیخ و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبوده و اگر لنگه صحابی باشد که اینجا همه عدل اند و اگر مبهم
 بلطف تعدیل آید چنانکه گویند اخباری عدل و اخباری تعد اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود او را تعد خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس
 بگویند نام او را همه بدانند که تعد است و اگر نام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد و پیروی است که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف و معلوم
 است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه تا و اهل نه بطریقی مجود و عناد که آن کفارت و حدیث مبتدع مرود است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصدق لای و سیاه
 لسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که متکبر است امری متواتر از امر شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مرود است و هر که نبیین صفت بود اگر چه مخالف
 او را تکفیر کرده باشد مقبول است ماضیام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و محتاطان است که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام تردید و تردید آن بوده قبول نکنند و اگر تردید
 بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که معقوب بدعت وی بود برین تقدیر مرود است و باجماع علای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهل ارباب مذاهب را تعد و بعضی
 الاصول میگویند که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از تعدد خارج و از آنجا که منسوبه بقدر تشیع در نفس و دیگر اصحاب بدع و اهل ارباب مذاهب دیگر احتیاط کرده اند و توجع نموده اند از اخذ
 حدیث از این فرق و هر که امارات است اتقی و شک نیست که اخذ حدیث از این فرق با بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت
 رسیده است که این مرود وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع از ارباب میگرداند و ائمه اهل وصل و وجه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند
 اول از جهت فوط خلعت دوم کثرت خلعت سوم مخالفت ثقات چهارم و پنجم سوء حفظ اما فوط خلعت و کثرت خلعت نزدیک یکدیگر اند خلعت در سماع و تحمل حدیث و خلعت در سماع
 و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شده حدیث است و اعتبار روی از وجه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که با
 بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن پنجم و پنجم و نسیان را وی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاق یافت
 شود بر توهم وی بقرائن اول بران و دریافت علل و اسباب قاصده آنرا حدیث معلول خوانند و این اغرض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتوان نمود بان مگر کسی که داده شده
 است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بر مراتب رواه و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا وارفتنی که میگویند که تعدادی مثل وی بدین
 باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلول از قاصد حجت قاصد بود و تنقیح تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد رجم و دنیا را تا سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند
 که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایتان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان بود یا صواب و ایتان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
 و معتبره و کثرت صواب و ایتان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی کرد و حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاکویند برای بعضی محدثین و اگر طاری و
 خارض شده بجهت عارضی مثل احتمال حافظ بکسر یا در باب بصرف اوقات کتب این قسم را محتمل نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد جدا و متمیز گردانیده است

از آنچه بعد از وی کرده قول کرده شود و اگر تکرار کرده و جدا ساخته توقف کند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد، اگر این قسم را تعالعات و شواهد پیدا شود و ترقی کند از درجه رد و توقف بر تبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل و وصل حدیث صحیح اگر دوی و سی یکی است از غریب نامند و اگر دو و بود غیر لویند و اگر زیاده از دو و بود مستور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواته بعدی رسد که توافق ایشان بر کذب حمل نتوان کرد و متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود است که اگر در یک موضع هم یحییین افتد غریب است ولیکن انفرادی نباشد و اگر هم جا یحییین آمد و مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید است که همه جا یحییین آمد و اگر یک جا یکی آید آن غیر بنود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار از یاد برد و در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حکم را کثرت است فافهم و از اینجا معلوم شد که غریب منافات بصحت ندارد و حدیث صحیح می تواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی معنی شاذ نیز آید از شد و دو که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید با حدیث غریب و بعضی ارشاد در اینر مفسر دایمی تفسیر کرده انانی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات است و وصل حدیث ضعیف است که یکی ازین شرائط معتبره در صحت حسن یا زیاده مطلقا مفعول ذکر و در دوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و کفایت او با قطع قسم بود و بشد و ذنوب و نکارت و علت موصوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و منکر گردد و افراد او ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاته و لغیرها بر تفاوت است تعادلات مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثال آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط هم رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند اصح اسانید زین العادین از پدرش از جدش و بعضی مالک را از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم را سندی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در اینجا نیز اعلام است و عدلی از اسانید در اینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسأله درست است و الله اعلم بقلبیه عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح غیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غریب منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی زاو است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که نزد بعضی غریب است و نزد بعضی حسن یا او بمعنی اوست که شک و تردد دارد و در آنکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراتب اینها مصطلح نیست بلکه با میل الیه الطبع است بقید است و وصل احتجاج در احکام بنجر صحیح لذاته مجمع علیه است و بهم چنین حسن لذاته نزد عالم علی و آن محلی بصحیح است در احتجاج اگر چه در مرتبه کمر است و چون حدیث ضعیف بقدر طرق بر تبه حسن برسد آن نیز صحیح بدست و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموعی که آن تعدد طرق داخل حر است نه ضعیف صریح به الاینه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی رواه یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجر میگرد و تعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و ذوقش خطا بود اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجر نگردد و حدیث محکوم لضعف باشد و در فضائل اعمال مفرد و شاید که بر نصورت محمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که بحق ضعف لضعف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفضا است و قد بر و وصل چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب معتقه با گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معار به ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و وحدت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت و قاطع اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان بیرون و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است و در رجال وی و بعضی توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم بحالیه فی موضع و الله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر ترجیح آن حدیث متفق علیه اند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و در برابر و سه صد و بیست و شش است و باطله مذکور جمهور محدثین آن است که اعلا ی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پسترا آنچه مفرد است بان بخاری پسترا آنچه مفرد است بان مسلم پسترا آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پسترا آنچه بر شرط مسلم بود پسترا آنچه بر شرط غیر مسلم بخاری بود از انتم حدیث که انترام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفتی باشد که رعایت کرده اند از اینجا دوی و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده بر این است که در مقدم شرح سفر السعاده گفته است و الله اعلم و وصل احادیث ضعیفه منجه نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب کرده اند تمامه صحاح را بلکه بعضی صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز بنیاده اند چه جای مطلق صحیح بخاری گفت که نیاروده ام من و این کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاروده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود و خواه از حدیث صحت یا از جهت مقاصد و دیگر و حکم ابو عبد الله پیشا بوری کتابی بنیضیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحیح فرد گذشت است ه است از اتلافی و استدرک نموده و درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط

ایشان گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم کرده اند که صحیح نیست احادیث غیر اینچنین تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر جامعه از مبتدعین پیدا شده اند که زبان طعن برائت وین کشا و نه اند که تمام اینچنین صحیح شده نزد شما از احادیث بدیهه و نه از آن غیر سر از بخاری می آید که گفت باید دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این است که صحیح بشرط خود را میسخته باشد و مبلغ اینچنین احادیث درین کتاب آورده با آنکه از هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و اتمه دیگر نیز از صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خرمیه که او را امام الاثمه گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که یک داند صنعت ستن راه یاد و در الفاظ صحیح او را و زیادت آنرا غیر وی گویند که سنن و احادیث همیش جتم است و مثل صحیح ابن حبان شاکر این خرمیه که ثقه ثبت فاضل فہام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از او و غیره علم رفقه و سنت و حدیث و وعظ و از عقاید رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشابوری السیاط لثقه که مستدرک نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز از او یافته است و گفته اند که ابن خرمیه و ابن حبان اکمن و قوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر از وی اسایند و متون و چنانکه فخر را حفظ ضیای مقدسی دوی نیز صحیح که در صحیحین نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین منتقین ابن جبار و دین کتب همه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و بر اینصوب یا انصاف رفقه اند و فوق کل ذی علم علیم و الله اعلم و صل کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی که سنن ابی داؤد و نسائی و نیز بعضی مطا است بدل این ماحه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحیح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسبیح آن بصحاح بطریق تغذی است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین و جاست و در حقیقت ابن اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعضی گفته اند که کتاب دارمی نیز از تراست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذ و روی نادر است این مذکور است مشابه کتب اند و سیوطی در جمیع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مثل بر صحیح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاردم که موسوم بوضع باشد و با اتفاق محدثین متروک و مردود و در الله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از اتمه حدیث کرده ماینر بیان احوال آنها بر تپتی که وی نناده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق احوال بخاری کتب ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن میخرب بن برز بن بقیع موحده و سکون را که دال محله و سکون زای و قیع موحده ویرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری منزه علم او و کتاب او کشته و او را حنفی بنظم جیم و سکون عین محله و بغیر گویند زیرا که منقبه که جدا است مجسمی بوده و بر دست یمان حنفی که در آن زمان دالی بخارا بود و مسلک آن بخاری را نیز نسبت بوی حنفی گفته چنانکه نسبت بشافعی و کوفی گویند و بخاری پیشوا و متقدمی فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی السحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و فاش المروایث المحمديه القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بجدولی اندازده کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می آمد می گفت که در آمد تا بوسه زخم دویامی ترا بطیب السدیث یا استاذ استاذین یا سید المحدثین و ترمذی می گفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدای تعالی او را از غیبت این امت و این مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خرمیه گفته نیست بزرگ بودی آسمان و ناما ترمذی حدیث و حافظ ترازوی و بعضی از علمای شان او گفته اند که وی آتی از آیات الهی است که بر روی زمین می رود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و ایتقان آن و فهم عالی کتاب و سنت و حدت ذہن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و خایب و رع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت جہاد و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از برابر و اختیار و از اهل روایت بوده و باین مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقه ایشان در او بود و وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بار می گفت خداوند دعا می فرماید در دنیا مستجاب کرد آن و چیزی برای آخرت نگاه دارد و مادرش نیز مستجاب الدعوات بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطباء از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بد رکاهت توجہ آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با وی گفت حتی بسانه و تعالی بصیرت ترا و ما زکرا دیند بسبب کثرت دعا و بجای تو و وی در صحاح آن میان برخاست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد ب حفظ حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و کعب خط کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت انگاه پدر او مع والد و برادر او را بیچ برد و در سن هزده سالگی کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شب های ماهتاب بیخوشت پس برای سماع و قرائت رخصت متعدد بمکه و اسلام نموده منقول است از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفاده حدیث رحلت کردم و چهار بار بمصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و اجسام غنیوتم کرد که چند نوبت با محدثان مکوفه و بعد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او برنج طبقه اند متبع تابعین و اتباع تبع و اقوان و اصحاب او و بعضی تلاذه او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده اند کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لایکون التحدث کا لا حتی یکتب عن فو قه و عن موشک و عن مہود و نه و خلاقی کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خرمیه و فوری و جز ایشان و قریب بمصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سایر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت تمول بود مالی که از پدر میراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مردت و متورخ و محتاط بود و جمیع امور را تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بد و بادام یا سته بادام می خورد و بر دایمی چهل سال مان خورش نخورد چون پیار شد اطبا گفته که این مرض بجهت نان خشک خوردن

عارض شده پس بمبالغه شریقی مانان اختیار کرد و درست که نوبتی در نماز بود و زنبور مرده نوبت او را پیش زد و نماز را قطع نمود رحمه الله علیه رحمه واسعه و کافه بخاری را
غیر این جامع صحیح کتاب است مانند کتاب ادب مفرد و دفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ ضعیف و خلق افعال عباد
و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشرار و کتاب الهبة و اسامی صحابه و کتاب وجدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب بسوط و کتاب فوائد
ذکر باعثة بر تصنیف بخاری صحیح جامع را پوشیده نمائند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیه بر جمیع احادیث و آثار درج
مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان انحضرت لغایت وسیع و اذهان
در نهایت ضففا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث رجوع و تالیف کرد و کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که کسی به راز نوشتن احادیث نمی
کرده بودند تا بمبادی بعضی از آن قرآن مغلط شود و در بادوی نظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و بیح بن ضبیح و معبد بن ابی عوبده و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی
علیه نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثانی پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند تا مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطن تصنیف کرد و آنچه
از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعد هم درج نمود و در کتب ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز
بن جریج بحمیمین اول مضموم و در شام ابو عمر و عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کردند بعد از آن سبکی از عیان علمای
مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محمد بن مسلم و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مساند نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ
کدام از این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح بخاری تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمیع صحیح و از وی
مر و لیت که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل انحضرت ایستادم و هر وجه بردست من است و آن سرور را با من میگفت و مکرر
از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معتبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز را باعث و غو که شد بر تالیف و تحریر
صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصدهزار حدیث استخراج نموده ام و جلسته ختمی بین الله و کونید بخاری در مدت شانزده سال
تصنیف صحیح نموده و گفت در دنیا و درم در این کتاب الا احادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در مسیحی ابراهیم نمود و هیچ
حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بروایتی آمده که غسل باب زفر هم میکرد و دو رکعت نماز
خلف مقام میکرد و هر چه نزد وی صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایراد نمیداد و این عده از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحمل تراجم کتابت خود
در مدینه در میان قبر و قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تقدیم رسانیده و هر ترجمه که فیه ثبوت دو رکعت نماز میکرد و دو وجو فی میان نقل کرده و مدینه آن گفته
اند که مسوده کتاب در مسجد ابراهیم کرده باشد و در مدینه مطهره از ابی یاض برده و از و منقول است که گفت کتب خود را در نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تحقیق
به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد و هر چه
او را یقین بشد و از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه بالهام مجاور و منحصن میگشت فیه ثبوت و الله اعلم و الوزیدم و زی کوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب
بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چه کتاب مرا درس نمی کوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو که ام است گفت کتاب من محمد بن اسماعیل بخاری و بعضی
علماء و عظماء آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم که انحضرت برمیداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمیع
علماء بر آنکه کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مضافه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح بخاری و شیخ شهاب الدین ابی حنیفه
در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلقات و الشواهد و التالیفات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط
مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهى و در میان علمای اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز نیست و الله
اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات از این
قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از شاخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت فحوات و قضای حاجات و دفع غیبات
و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدا یذ خوانده اند و بمرا رسیده و مقصود خود را در یافته اند و از آنرا مانند تریاق محبوب دانسته
و این مضی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب
صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقایع و محام برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و هم بکفایت انجامیده است
و میان علمای این عصر شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نتواند اندالا که نجات و کشاد از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن
کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای حیرت کرده

ذی‌کرمه و فانی بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود
 ارگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نمودند و یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن کمر بستند برای او زدند و در این روزها بیرون می‌رفتند و بیرون می‌رفتند
 مدتی در بخارا بود و بیشتر ماجادیت و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استعاضه نمود که صحیح جامع خود و
 تاریخ کبیر را بیاور تا سماع آن دو کتاب از تو نامیم محمد بن اسمعیل فرستاد و او را گفت من خواری که دانشم علم را و نمی‌برم آنرا به سرای مردم اگر او را حاجتی هست بخاری را بیاور
 باید نزد من حاضر شود و در مسجد من یا در سرای من و علم بشود و روایتی آنکه والی بخارا استعاضه نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد و اوصیان سازد که در آن مجلس غرض ایشان
 مناشد و استماع حدیث خود باشد بخاری در جواب گفته فرستاد که قومی را دون قومی بسامع حدیث مخصوص سازم پس این را بحسب و حجت ندیدم میان بخاری
 و حاکم بخارا و منجر آن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بزرگواران آمد و لیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دادند و والی بخارا
 و جمعی از اعیان آن مکه که بادی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ابرهیم ما قصد و نی به فی انفسهم و اولادهم و اولیهم خداوند انبیا ای ایشان را خیرای آنچه
 قصد کردند بر ابدان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی وعای او را در شان آنجا بخت قبول کرد ما بی ازین امر نگزشتیم بود که از او را بخلافه فرمان صادر شده بغزل و الی و بانکه
 ویرا برادر از گوش ماده نشاندند و کرشمه کردند و اندامیکه سرای بکار این است و در زندان جلس کردند تا بر و آن جمعی از اعیان که بادی مواظقت کرده بودند هر یکی به بلای کفر افتادند
 که ماده عبرت خلایق گشتند شعری که قوم اذ احلوا منزله حل الرضا و یسیر الجودان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر به قدر رسید اهل سمرقند که بادی بودند
 و از وی استعاضه نمودند که بسم قدر بخاری بجا بسم قدر توجیه نمود و چون بقریه خزنات رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهل آن مکه اختلاف دارند و در و آن و
 آن مکه در آنجا توقف کرد تا ببیند که امر بر چه قرار باشد و از ملاحظه اختلاف خلایق و اختلاف ایشان و خوف و قبح و رفتن ایشان که منجر بدین کرد و طول و دل تنگ
 شد و بعد از نماز تجمید دست برد عابد داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقضنی الیک خداوند انت که آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس برادر
 هر او بخش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه چهار ماه از عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائه سبله بخارا و وفات وی
 شب شنبه عرّه شوال سنه ست و خمسین و مائین بود رحمة الله و خطیب ابو بکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طرابلسی نقل میکند که گفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
 در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد و گفت یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع
 چیست فرمود انتظار محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خرفت بخاری رسید چون تقصص نمودم از وقت و فاش همان ساعت بود که من در واقع دیدم بودم پیغمبر را صلی الله علیه
 و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند در ایام طیبه از مشک از قبر او میدید و این را می بیند که می از خاک تربت او استنشام میکرد و مردم بزارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند
 چنانکه مغلی بر تربت او پیدا شد پس مردم بخاره از چوب بر سر تربت او و تربت دادند و مردم خاک ماحول بخاره می بردند و همان را می می شنیدند و تا مدت های مدید آن را می
 باقی بود نظم هر جا که تو بگذری و برداری پی کل روید و لاله روید اندر ته وی کمالی بهمنشین در من اثر کرد و گرنه من همان حاکم که هستم احوال مسلم ابو الحسن مسلم
 بن الحجاج بن مسلم بن رذن کوشا و القشیری نسا و نسا بوری و طنبا و مسکنای اعلی اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث معتد و پیشوا و مسلم از باب این فن
 و یکی از متیقان و مبرران این علم شریف بوده و قدوه و عمو و استاذند و اهل اسلام رحلت کرد و از وطن خویش در طلب حدیث با قهاره اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع
 حدیث نموده در خراسان ایرجی بن یحیی و اسحق بن راهب و غیره و در ری از محمد بن محمد بن جمال بن یحیی از ابی غسان سمعی و غیره و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلم قشیری و
 و غیره و در سجستان از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیره و در مصر از عمر بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره و همچنین روایت حدیث دارد که از ابی رعلی و حافظ عصر خود که فوق او بوده
 اند و رحلت کرد به بغداد و چند بار و حدیث کرد و در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طایفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن
 هارون و احمد بن سلمه و ابوعبسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیره و خلایق بسیار که خصوصاً اصحابی ایشان متعصب است و در صحیح محمد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده
 اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب بتورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آوردیم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث
 مسجع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان جبری گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النسابوری پرسیدم که کدام یکی ازین اهل علم است
 گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز کردیم و می بینیم که گفت بستر گفت یا ابا عمر کا هی غلط می کنی بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از انصار ابلکت و ذکر میکند
 در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع می شود و او را غلط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است بر
 علم وی و راست می رود بر ابی و می و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخاری در شاف و بسیار آمد و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر
 بخاری نمی بود میرفت مسلم و نمی آمد و با سجد مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان او را و هسته و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث
 کتاب او در کتاب خود مقرر فرموده و بسیار دلیلی کرده که با وضوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نموده و اهل اسانید مسلم آنست که میان و و پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشاد و چند حدیث در صحیح و این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر نیست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

و کتاب او هم محدثین و کتاب تیز و کتاب من لیس له لا رب و احد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مختصر مبین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از این کتاب
و امعان نظر نماید کند و هیچ مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسناد احادیث و ترتیب آن و حسن سیاق و بدیع طریقت آن از انفس تحقیق و جواهر تدقیق و انوار
و روح و احتیاط و تحوی در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجابات بدانند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او بدو نرسد
و کسی که مساوی مل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت فلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی لو کتاب بکار
است در صحت و قنات و نزد بعضی از معاصره کتاب او مرجع است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت و وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای
اسلام تصحیح با صحت صحیح او بر هیچ بخاری واقع نشده و بیشک صفائی که صحت بر آن و ایراست که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ
و علت است در بخاری اتم است و شرط بخاری در آن صفات قوی و اشد و ولادت مسلم در سال و دویست و چهار و بقولی در سال و دویست و شش و وفات او در نیشابور
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال و دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بده نیشابور واقع شده و رحمه الله علیه احوال حالک ابو عبد الله مالک بن انس
بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن اسحاق بن ابی صبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دارالجمود یعنی مدینه مطهره بوده کان الله مونا و رعایهتھا محمدتا حمه وی از تبع تابعین است از نافع
مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جامع دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از وی روایت
حدیث کرده اند و ابن جریر و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلث بن یسار و طوافط هلم از وی بخاری
نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل البیاء و هم از اصحاب
منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصبح من مؤطا مالک و در آن زمان صحیح بخاری و
مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالده که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم این تر از مالک
نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی حدیث کتاب حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من قوی تر گرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول
خدا صلی الله علیه و سلم با قصی الثانی میکوشید و چون شخصی طلب علم بدر سراسی مالک آمدی جاریه خود را گفتی که بر و بریس این شخص که قوی میخواد یا حدیث اگر گفتی قوی میخوام
مالک بیرون آمدی و جواب قوی او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخوام او را بنشاندی و غسل تازه بر او ردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منطف ساختی و دو
ساده بنهادی و بر بالایی و ساده با هیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنوادی آورده اند که درون رشید در انکام طفت
خود بزیارت و خدمت رسول صلی الله علیه و سلم آمد مالک بدین دی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمات با نجام رسید مالک
خودت که بیرون آید درون گفت اگر مقتدای مسلمانیان فضل فرماید و هر روز در ویک ماه حاضر آید و فرزند آن مامون و مامون از و سماع حدیث کنند ثمت از و بیاست
مالک بکر اهیت در وی نکریت و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تقص فی عزه شی رفعه الله العلم لولی و لایا فی لغی بکذا و لیست مکران غت چیزی را که بلند گردانده از
حق غش نه علم چیزیست که بجا نباشد و می بیانند نه علم بجا نباشد کسی بر و در وایتی انکه اعزک الله علم از منبر که اصل و قله شماست ناشی و پیدا شده بر شما است که از
غیر اید بارون با بصاف در آمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان بذاهفه منی فاستد علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بیستس انرا
بر من و بکذا از من پس این و مامون را بدر سراسی مالک فرستادی و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدان صف نشانندی که دیگران و آورده
اند که بارون بر مالک زرمی فرستاد مالک سجد شکرا را ن خود گفت که این مال را نگاهدارید و خرج کنید بعد از آن بارون مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در محبت
ما باشی کتاب تو را مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بنده ببود تو موافقت کنی کتاب تو بیا رحم مالک گفت حاشا این کتابی است که من بر اندازم علم و دانش خود صحیح کرد
و فراهم آورده ام و شاید که در اینجا خطا کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بنده ببود من آوردن چه منی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت من
پس آن مبلغ بر بارون باز پس فرستاد بارون اعتذار نمود و مبلغ نکوفت شافعی کوید دیدم بر در سراسی مالک اسی چند از اسبان خراسانی و بغل چند از بغل مصری بسته که ندیده بودم هرگز
بتر از انسا و بر سیل تعب با وی کفتم چون بگویم نمایانند این افراس و بغل گفت یا اباعبد الله این بدیه است از من بسوی تو قبول کنی کفتم پس از اینها یک داب برای خود نگاه دار تا سواری
کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمین کسی که تربت رسول صلی الله علیه و سلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه و سلم
با قصی الثانی کوشیدی و دیگر از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج بذت عمر و مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و
و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و فاش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب احوال مشافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس
بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی ویر مطلبی برای آن گویند که جد اعلا ی او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف
است بر او هاشم بن عبد مناف که جد پسر است صلی الله علیه و سلم و او را نسبت بجد و شافع کرده شافعی گفته و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر
هاشم بن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و مادر شافع خلد هفت هاشم بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والده امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه وکونیکه مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن یزید بن الحسن بن علی بن ابی طالب پس امام شافعی را با بن جبات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافعی بن
سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل کعبه اسیر مسلمانان شده و مدینه خویش داد و مسلمان
گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقول دیگر در عسقلان بود و بقول دیگر در منی او را یکم برنده نشود و نما در انجلیات و وی هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موهای مالک
یادداشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او اذن قوی دادند بعد از آن رحلت بدرینه کرد و ملازمت مالک نمود و در شافعی
منقولست که در ابتدای امر مرا میل بسیار بود بشعر و بسیاری وزیدم آنرا تا رسیدم بیایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر دو خط عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و یکم از من بنزد
عقب خود شنیدم که کونیده میگفت یا محمد علیک بالقد و مع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از او ان بلوغ پیغمبر راستی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود یا حبیبی گفتیم
لیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتیم تو فرمود نزدیک من آیی و من بکشی چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و من
امض بارک الله فیکت و دیگر بعد ازین واقعه در من بخی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع نشد و گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید و ساعتی نظر بجای من نمود و گفت
را خدا سستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد پیغمبر و تبرس از خدای تعالی و از معاصی محبت و محترز باش بدرستی که تورا شانی عظیمست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه
و سلم پس ندی لازمت کردم او را تا تحصیل علم کنز او بود و فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از خواستم در حال و اوج با من گفت ای جوان خدا بیگانه خدای تعالی در دل تو نور
القادر نموده است پس اطاعت کن آن نور را بطلست محصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز در او روی و غیر هم خلق کثیر روایت کرده از وی احمد بن
حنبل و ابو ثور و غنی و غیر ایشان خلافتی نیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بعد از رفت دو سال انجا اقامت نمود و علمای انجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی
کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد از یک سال برگشت پس نوبتی دیگر به بعد از رفت بعد از آن غزیت مصر کرد و بتدریس و نشر علم مشغول شد و کتب جدید
در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد در فروع از صد متجاوز است و از احمد بن حنبل منقول است که گفت ما نشاء ختم ناسخ حدیث رسول را صلی
الله علیه و سلم از شیخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی نه شستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز شافعی در نیامده ام الا که احمد
بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نماز با میگفت اللهم اغفر لی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است بر روز و رات و مانند
حایت است مردم را در کف سی سال است که شب مگذرانیده الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار رجسته ام برای او آورده اند که یحیی بن معین که در اس و رئیس اهل مدینه
است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده برین نعل شافعی می روی احمد گفت اگر دوستی میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده می رفتی بر بسیار فضل او
بیت همسکه و انش نباشدش روزی نیکت دارد و ز دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب او سطر او حقیقه را از من بجا ریت گرفت
و تمام آنرا در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بی پایان میبرد و نقل میکنند وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و حکم و حسن بیان
و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت در کمال داشت و از ابو محمد خواجه زاده شافعی منقول است که گفت شافعی
در یک شب چند بار میفرمود تا جاییه وی برای وی چراغ روشن میبخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ برادر پس به تنه که
و تفکر اشتغال می نمود پس بار بار نیکت میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که در مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلای بیشتر دهم و از کلمات اوست رضی الله عنه همین
علی الکلام بالصبر و علی استباط بالفکر و غیر گفته من و عطا اخاه سرافقه نصیحه زانه و من و عطف علانیه فقه و فقه و ثناء و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق
و جلالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس ویرا آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاها قط و کونید که بارون رشید
باش شافعی گفت بمن رسیده است که تو فدا یکماه می خوری حکمت درین چیست گفت بردت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم مایه طلع در موافق احسان است
بارون گفت هذا بیت القصیده و می گفته آنچه علما را زینت و به فقر است یا قناعت و خشود بودن با بن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جبال ضروری
و آورده اند که منی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر بعد از تحال از دنیا و مفارقت از برادران و منی
و بر بعد و آتش میدن جام موت و به بهیای که در خور رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند بعد جای عفو و مغفرت الهی و جان
داد و لاوتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه بیستم ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقبره مشهور زیاده و بیشتر
به رحمه الله علیه احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن اسد بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ربیع بن نزار بن معد بن
عدنان پیش از او مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و جادات و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معطل نشد و نماز و بعد از اقامه و طلب علم و تحصیل حدیث در آن
و بار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود و تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بعد و مکه و مدینه و یمن و شام
و جزیره و کتبت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مکه کرده نموده و روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلایق بسیار
و روایت دارند از او مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو دهره و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه و حقی و

گفته احمد بن حنبل است میان خداوند و بندگان او بر زوی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که اوج واقعی و اعلم بوده باشد
 از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که حفظ باشد مرثیه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف
 است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده و نام آن را
 زیاده از مفسد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود و سجستانی منقول است که گفت محالست با احمد بن حنبل محالست آخرت است و یا هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او نبود می آوردند
 که احمد بن حنبل فخر اختیار کرد و دو هفتاد و سه سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ جدا
 کرده بخدا و فرستادند وی از آنجمله شکسته زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراثه حلال من رسیده است بجز آنکه
 و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شمس که چه کرد او و فرم ششم با از بهیم که باب چشمه خورشید و امن ترکم و از وی در باب
 صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرج علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمت الله علیه و
 واستقامت رباعی دست و دل ما هر چه تی ترخوشت و ازادی ما هر چه خوشتر خوشتر عیش خوش منسله یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود و سجستانی
 منقول است که گفت دوستی شخص را از کار مشایخ حدیث وین با شمس هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چنان من یک کس مثل احمد بن
 حنبل ندیده گفته در علم جواب داد در علم و زبده و در جمع نیکوئی با علی بن المدنی گوید در اصحاب ما را حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم اخذ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن محمد
 گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو حاصم بنیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده آید که و انما شایده و حال آنکه در میان شما نقیص نیست و در ایستادن و خدمت ایشان مینمود
 گفته در میان ما یک موقوفه است بنسبت که گیت آن گفته همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق انفرادی که میخواستی آمد ابو حاصم بازگشت
 و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت کرده میدارم که پا بر کردن مردم نم ابو حاصم با اهل مجلس گفت این از جمله آنکه او یکی است انگاه گفت که کشاده سازید برای انجلس را
 پس کشاده ساختند و او را بر بر خویشاند و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنیدند همچنین مسائل می پرسیدند و جواب مسائل گفت
 ابو حاصم گفت این از آن مردانست که بر روی دریا میرودند و از آنکه بر روی زمین میروند و از آن قوامی حج و اسنای بر این علوم تمام درخت مکان و وقت مذہب و جهاد
 این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فخر اجاب غوث اعظم شیخ محمد الدین عبدالقادر رضی الله عنه و از مضاه حامل مذہب و تابع اقوال او
 است و در بعضی الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که آن حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی
 ازین دو مذہب و مشهور و مقرر آن است که ایشان جنلی مذہب اند و ذکر ایشان در خالیه واقع و ثابت است و الله اعلم و ولادت وی رحمة الله در بغداد در اربع و سستین و مائت و
 وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمة الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن عبدالعصر احوال ابو داود سجستانی بن اشعث بن اسحاق بن شیب
 سجستانی یکی از انجمله است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان
 و شام مصر و جزیره را در یافته و لغذ و تحلل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن جریر
 و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم و روایت کرده اند از او پس روی عبداللہ و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خللال و غیر هم و ابو داود در بعضی ساکن بودند
 و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و
 استخوان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و ضبط کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار
 بیرون آورده و در آن کتاب چهار هزار و شصت حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و ادعی را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چه
 حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء تزکجه مالا یعینه سوم لا یكون المؤمن مؤثما حتی یرضی لایحه یا یرضی لنفسه چهارم ان اعمال
 بین و ان السجرات بین و بینا مشبهات السجده و او که خللال در شان او گفته که ابو جواد پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زبده و ورع و بصارت و مهارت
 در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از انجاری و مسلم و ابو داود
 منقول است که گفت درین خود حدیثی ایراد کرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر آن آن و گفتبانه که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الاصحاف
 بغداد آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد و در پیچری و در احکام مجروح وی کسی تصنیف کرد و چون تصنیف کرد و مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصنف که تمنی فی
 کرد و بآن و مخالفت نمی کردند از او موسی بن هارون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که آنچه
 که یکی از معتقدایان رفدگار است در نقد و علم و حفظ حدیث و سنک و ورع و اتقان و ولادت او در سال دویست و دود و فاقش در سال دویست و هفتاد و پنج بود و او
 ثومنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الشافعی که سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوٰه و السلام و از ثقات مجمع طلیب
 بوده و مر او را در حدیث و نقد و علم و حفظ حدیث و سنک و ورع و اتقان و ولادت دارد بر علم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و درین فن و مثل آن کتاب خدین

فن و مثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و صحیح و تحسین و تصنیف آن و بیان مذاهب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان
کتاب جامع او گفته اند به کاف الجعده و من المقلد وایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمد بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن الشیخ
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از روی خلاقی بسیار مانند محمد بن احمد مجبلی و یثیم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث
در سنن او این حلل دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان العصار منهم علی دینه کالتالیض علی البحر و مسلم و ابو داؤد ثلاثی ندارند چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد
بر علمای حجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمال البنی تصنیف او است و آن را از حسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن درین باب
بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای عبادت مجرب اکابر است و ولادت ترندی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم احوال
ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن یحیی بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشارالیه و مقدم و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی مجتهدین
العلماء در اول کتابی نوشته که از اسنن کبیر نسائی گویند و آن کتابست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در هیچ طریقی حدیث و بیان نهج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا
و مستمسکی ساخته بمعنی اینون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از او پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد و او را بنویشتن صحیح
مجدد پس مجتهدی از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و محلل داشته اند از آن کتاب استخاط نمود و چون محمدان گویند رواه النسائی مراد ایشان
مجتهدی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و معتمدای نسائی خوانند حاکم ابوالف
نیشابوری گویند شنیدم از ابو علی نیشابوری حافظ که چهار نفر از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یا در اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی پیش از یکدیگر که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که علم حدیث و جرح و تعدیل رواه آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت
ویرج نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین یا بنی طریقی می کند که قرنی علیه و انما اسمع و در روایت از وی نمی گویند حدیثا و خبرنا خیا که در روایت دیگری از مشایخ
خود میگوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث و نسائی خشونت واقع شد و دیگر بعد از آن مجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین مجلس
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او را از او را می شنید و از وی استماع حدیث نمیداد و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار را سبب
ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محمد میکوید از شیخ عبد الله یا فعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی
صاحب مصنفات و متقدماهی زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از او افتخار و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدشت
آمد و اهل آن ناحیه نبوی در مسجد باو گفته چه میگوئی در حق معاویه چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت معاویه ای که یحیی را برائش حتی فضیلت و روا
ای که گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا شیخ الله بطنه پس مردم بر خاستند و در وی پیچیدند و بیچهره گردیدند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را بر لب دریا
و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و روایتی آنکه بگردش و از آن جهت بیمار شد و در آنکه وفات یافت و میان صفاد مرده مدفون گشت و بهمین یا فعی
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت علیهم التیمه و السلام تصنیف کرد تا او را گفته چرا فضائل صحابه و دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر تصنیف
آن بود که در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافته ام از امامیه المؤمنین علی خاستم که خداوند تعالی ایشان را راه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تا لایف کردم و او این
روز روزه میداشت و یکروز از افطار میگرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار روزه داشت و میان ایشان قسم میکرد و در امی آن سراری نیز میداشت و ولادت نسائی
در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سصد و سه احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولا هم القزونی یکی از پیشوایان و حفاظ
احادیث ثقه و متحجی است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و در حلت نمود و طلب حدیث بیلا و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین
العلماء با اصول سننه و کتب سننه مشهور شده و بصحاح سننه نیز تعبیر کرده اند بونی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و جامع ترمذی و دشمن نسائی و سنن ابن ماجه چون
محمدان حدیثی را گویند رواه البخاری مراد این است که شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند چون گویند رواه الاربعه مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه
را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین و سنن خویش حدیث ایراد کرده و بروی در کتاب وی از بیعت طعن و عیب کرده اند از آن حیث که آن حدیثی
است منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و بسره شخصی بوده اند و اصحابی که آنرا وضع کرده و ولادت ابن ماجه
در سال بیست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود احوال دادمی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدلمی یکی از حفاظ
حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است باز در موضوع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن
ماجه و حبان بن هلال و النضر بن شیبلی و حیوه بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قزانی آورده اند که شخصی سوال کرد از احمد بن حنبل را
از ابو الذر که جواب گفت نمی شناسم او را تحقیق که دور و دراز کشید غیبت برادران ما را که بفرایید عبد الله بن عبد الرحمن بن علیک بذاک السید علیک بذاک السید

حلیت بدانک السید بنده که در خط و در دنیا چار اند محمد بن اسمعیل در بخاراه ابو زنه در می و مسلم بن الحجاج در شاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و علی و اقرب اسانید او
 است که میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اسد واسطه باشد و مانده حدیث در کتاب ابی یوسف و مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سبت و پنجم
 پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید مانده محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت نگاه مهر را کرد و کل استرجاع
 گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما احوال داد قطنی ابوالحسن بن علی بن عمر الدار قطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عال
 فرید عصر و حید و هر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث پیچید بود با صدق و دمایت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که
 بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بر وی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفسیر بر ابی سعید اصطرخی کرده در اب حدیث از و از خلائق بسیار دارد
 در روایت و از اندازی حافظ ابو نعیم و ابو بکر قرطبی و جوهری و قاضی ابوالطیب طبرسی و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیده که مثل در قطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده
 من چگونه دیده باشم ولادت وی در بخاراه در سال صد و پنج یا شش و وفاتش هم در بخاراه در چهارشنبه بیت و دوم ذیقعد سال صد و هفتاد و پنج احوال بهیچ
 ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و متقدمان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره فایده انصاف مرعی داشته و ثقه
 بشمار کرده و گویند که تصانیف او بنابر جزو رسیده و گویند که او را در علم کافی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مراد که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
 تصانیف ایشان کرده اند یعنی از متاخران یکی در قطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الله بن سید از وی مصری چارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
 پنجم ابو عمر بن عبد الله بن عمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی هفتم خلیل ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و دومی فقه اشخ سبیل صعلوکی
 حاصل کیده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یاری آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم با وجه یعنی بی بنیاد و بی اجازت او متاد و بی مهارت تصرف میکرد
 و او را هیچ از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابوطاهر محمد بن محمد زیادی و ابن خورک و ابو عبد الله سلی دارد و از مشایخ مصنفات بیعتی کتاب جمل
 و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوه و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب لغت و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب
 الایمان و کتاب خلافاست ولادت او در خراج که قریه است از قریه بیعت واقع شده در شعبان سال صد و هشتاد و چهار و وفاتش در شاپور در سال چهار صد و پنجاه
 و هشت بود و بخاراه او را از بخاراه کرده بوطن خودش باز آورده و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت احوال در ذین ابوالحسن زرین بن معویه البغدادی صاحب
 کتاب تجرد فی الجمع من الصحاح و وفات او بعد از احوال پانصد و بیست بوده و عبد ری منسوب است بعد الدار بن قسطنطینی مشهور است از قش رحمة الله علیه احوال اما
 نفو و بی لقی می می الدین و گیت او ذکر یا نام وی یکی بن شرف خرامی است و خرامی بجای جمله کمسوره و زراست است بخرام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در
 عشره اول از محرم سنه احدی و تثنی و ستاثره در نوی از شام که از اعمال و مشق است و نسبت بوی نوامی نیز گویند و آت کرد قرآن مجید را پس قدم آورده مشق در سنه تسع و
 در ربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذہب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذہب را در بقعه سال و مکت کرد دو سال چنانکه پهلونها و زبیرین و میخاند در شب و روز و
 در شب مشایخ در انواع علوم و مذہب و فقه کرد بر بسیاری او مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی می محمد مذہب شافعی و محمد و متع و مرت اوست بعد از
 و الا ان مدار مذہب شافعی بر فقه و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی درآمد بتمام و بنمیزد از فو که اکثر قوت اهل اندیاب
 بر آن است بخت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبه و قوت میکرد با بنی آدم از بدوی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز و مکرکی از نماز عشا و شرب نمیکرد مکرکی بار
 نزد سحر و نمیزد آب رغب چنانکه عادت شامیان است و اختیار بخورد و افراد را و اتفاق یافتند او را از نوج و بسیار میکرد دیداری در عبادت و تصنیف میکرد و ام معروف
 دینی نمیکرد مکرک و امر او غیر هم در راه نمیداد و لهنت را درین کار و دو بار بچ رفت و متولی شد در احدیث الشرفیه را در سنه خمس و تثنی و مکتف از وظائف وی چیزی یافت
 از عالم و نبود در نیمه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی مسکینه و دو بار در بحث و در جمیع احوال و نمزود از تصب شافیت و متصف با انصاف و نقل میکرد در کتب خود
 از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بمصروف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببله خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بسیار افتاد نزد والدین خود پس
 وفات یافت در شب چهارشنبه چهارم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستاثره و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال ابن جوی
 گیت وی ابوالفتح است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الخلیف الصدیقی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضع که آنرا فرتة بن جوزی میگویند و می کرد بر وی کار
 روئیند کرمی عالم بود و فاضل و فقه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تاریخ و اخبار و مواظ و متمار بود از اهل عصر خود درین ابواب
 و مشغول بود بوظیفه و ذکر و قصص و حکایات و جواب میداد سولات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و شیخ فاضل
 ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند حکم ابن جوزی و وی بر بر و عطف می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصلایه پس رعایت
 جانبین کرده و قرص اصابت نموده گفت افضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم الا فی بنه فی بنه ابن سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر نه نمایند بنحین ذکر کرد
 این حکایت را امام یاضی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته که انصار لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذہب امامیه پیدا کرده بود برخلاف روش پدران خود

از این جزوی پس بدین فصل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس این جزوی در جواب او این کلام گفت و این جزوی را کتابت در موضوعات حدیث که افزوده است در
تجارب و نسبت وضع با حدیث و حکم کرده است و روی بر بسیاری از احادیث مجروح و توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخین حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده
و گفته آنها و نسبت بروی در نسبت وضع با حدیث و ولادت این جزوی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعين و خمسمائة در عهد دولت الناصر لدين الله و این
جزوی را کتابت مشهور است بحدیث طبرستان بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطریق مرموز و واقع شده اند و بدعت و خلاف سنت خصم صابر طائفة صوفیه و ما لکرم
در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بطله حال و طبع سکر و نسبت کرده از زبان این طائفة علیه ارجح و چون و حقاقت با وجود آنکه کتابهای خود را منظر ساخته
است و بحکایات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تخیس طبرستان است که بروی ازین راه درآمده و مغرور ساخت و وی اگر چه سواد بخیر و غرض هر یک از اخبار علم و کلام
سنت است تا اتباع آن کنند زشتی عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از مکران این طائفة علیه است و
ترشح حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد رزوق گفته است که تخذیر کرده اند ما صحن از این کتاب دی که مورث سوء ظن است بر کار ایشان و گفته که علی را از شما و از شما بیاید و نسبت عدم عصمت
و غیره حال و سابقه و لازم است مترزلات ائمه و جنوات کبار و اگر بنا کنیم در مقام نصیحت و تذکره بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کذبی تعیین بر قابل زیر که ستر زلال علیه واجب است
و انصاف در حق لازم و دیناتی که صاحب و مشرب جوای نفس باشد معلول و این طریق اسلام است و تشکیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است این جزوی افزوده است در شان این طائفة و
انکار کرده است ایشان را از جماعهای شافعی با مضایق قوم بدینچه جمع میکند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عقیق الدین عبد الله یحیی در تالیف
خود سیدی احمد بن رزوق را کتابت و دقیق متین مبین سنی بقواعد الطریقین اجماع بین اشریة و الحقيقة که سلوک کرده است در وی طرق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و حساب
کاتب حرف را تعلیم کرده آن کتاب را و اجازت داد بر وایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کرده است من بعض مسائل از رسائل خود خصوصاً در رساله مرجع البحرین فی البحرین
الطریقین و بالله التوفیق و باجماع بود این جزوی عالم فاضل و لکن مغرور شد بعلوم و فضل و جوانی خود بود و متعسف غیظ خشن عفاها الله و عیب بود از طریق قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از هر
آنکه در بعد از او بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محمود بود و از بركات محبت و حسن عقیقت با ایشان و سلوک میکرد و آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را عاونا الله من کذب
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر نماز و عباد و زمان خود از بنفاد و غیر آن از بلاد و توشیح بخیل میکرد و آنرا بحیل ذکر حضرت شیخ و شمه شده است این حال از وی چهل و غرور بظاهر علم و فضل شیخ
عالم عارف کامل خارج میبارساده پس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فزحه در حصول سده که از تصانیف ایشان است هر ذکر این جزوی بتقریب و فرموده اند که هر شیخ یا محقق یا فاضل
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ ضعیف متبحر مصنف در اقسام علوم دینیت و پنجا تصنیف کرده بود و در او را قولی نام نزد خاص و عام
و بود ولادت او بعد از در سنه ثمان و خمسمائة و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعين و خمسمائة و بیرون آورده شد از زندان و اسط و پنهان ماند در نهانخانه پنج سال سبب انکار
بر شیخ عبد القادر قطب الاولیا و تاج المعارف و محبت انکار این جزوی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله فذلان و طریس شیطان و غرور و عجب آدمی
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مظهر میکرد و کلام خود را و اگر سلامت میماذین جزوی از طعن و انکار وی بر شیخ و علمای باطن
پاییده و سلامت میماند متکلمین و تملک اهل محاسن و بود پس روی محی الدین یوسف محتجب بغداد و متولی شد تدریس مدبریه مستفید را امر طایفه از جاذبه انا انما کلام خواجه محمد با راسخ
بلطف رحمه الله علیه رحمه واسعه و کاتب حرف کویده اصبح الله شانه و صانه عا شانه که دیدم من در حرم شریف که زاده الله تشریف و قطعها رساله را که بود در وی ذکر این جزوی
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میکرد بر داشته بردار و بعضی مشایخ و علمای در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ خود و مضاعف و تها و از وی پس
عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جرئه وی پس بنف من رسیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصص این کتاب را نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ و از
این جزوی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و غیره و وی مردی عالم محدث کبیر است احمد بن حنبلت یافت ازین در طه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و
شان او عظیم است و انکار ایشان نهی قابل است خدای تعالی بخا دارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از شیخ نسال الله
العافیة و العاقبة باخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرم الله تبارک و تعالی افراد و حمد از هر جایی بر هر محموی که باشد در برابر نعمت و بر هر صفت کمال
بهر مضی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجلو ام و انفصال ثابت است مر خدای را و ارج و امل است بوی و مخصوص است بذات اقدس دی که بخشنده
جمع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بکمال صفات و مفضل کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق و هدیه ایشان و اقدار و بخشنده و چنان است
و با قطع نظر از وجود محمد کوئیدگان و شایس کننده و کان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بیش آیات و اخبار و کلمات و افاضه آلاء و سبایغ نعمای عظیمه
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد و بندگان را به شاد و تحمید ذات مجید و شکر نعم خود و واجب شد اقبال این امر نمودن و زبان بحد و ثنائی حضرت دی کشودن پس گفت
مصنف بخیل و و نستعین به و نستغفره حمد میگویم با جمیع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی زبان قال و حال آن که بر میانی الانعام و الانفعال
را چون حصول این شان و تمجید و تکمیل آن بغایت عظیم و خلیه است یاری میجویم و شکر و داری میجویم از حضرت و بی و تبری می نمایم از جل و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از
وجود نقصان و تقصیر و تحریر و تقریر آن و ادوی حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و در کلام صمدیت حق را شایداً اگر زوال و آخر تمام جمع آیند که با شکر خدا خواسته بودیم

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب است و هر که این کمون و ذوق را در او آید سعادت ابدی از نعمت حضرت غوث و دیگران
تخلی و تقدس نصیب وی گردد و لاجل و لا اله الا الله که بزرگترین کنوایه اشارت بآن است اللهم ارزقنا و الله در من قال بیت اسیر لقت تن مانده و گزیده تورا چه گنجهاست که در ملک جهان
حق نیست اگر که نید بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و برانگیختن سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه کسان است خواه ادا و سلوک و قصد ملک آن نمایند خواه
نه نمایند خواه بشنودن خیر و نفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فایده و نفع آن با ایشان عاید میشود و گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه برای اهل تحقیق گفته اند
اما بعد فان التمسک بحدیث لا یکتفب التمسک بحدیث که چون شخصی کلامی را در بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر یابد و گویا بعد و اختلاف است اباب تواریخ و اخبار را که
اول کسی که باین کلمه حکم نموده است و مشهور است که اول کسی که حکم باین کلمه نموده او پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است و الله اعلم و تقدیر ظاهر آن است که نام بعد
حد و صلوة و تشهد مذکور میشود که بدین شیئی که در نزدن سیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیکرد و الا بالاعتقاد لما صدق و من
مشکوک بود که پیروی کردن بر چیزی را که صادر شده و پدید آمده است از مشکوک آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوک روزی در دیوار که گذارد و ندارد و چنانچه در وی نهند یعنی طایفه مشرکین
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم لطافی که در آن چراغ باشد و فاضله نور مقبوس از دل مستند که بمنزله چراغ است بخلیق فیناید با قلب شریف بمنزله زجاجه است مانند کوب
در خشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر و شباهت چراغ تا موقوف افتد بر کبریه مثل نور مشکوک فیه مصباح المصباح فی زیاجه الایة و الا اعتصاما بمجمل الله لا یتیم الا بقیان کشفه
اعتصام چنگ زدن جل رس بیان سخن پدید آورنده کشف کشاده و برهنه کردن یعنی شکستن و چنگ زدن بجل خدا که سبب و رسید و وصول بحجاب قرب دی کرده و
نموده و بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در او بجل الله یا عهده و بیانی است که خداوند سبحان و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن
ایمان و توحید و اقرار بر بوبیت و التزام طاعت و عبادت است و در روز الست ایشان آن عهده را بر بسته و قبول کرده و ایشان این عهده را بر بسته و اقرار باطلی ارواح بابدان و بسبب طریقی
که و رات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتباط قیام و معاصی که پیداشده فراموش کردند و پیغمبر این صلوات الله و سلامه علیه را این عهده را بیاد مردم میدهند خصص بید رسول علیه و علی
و من الصلوة افضلها و انکما به بیانی ضعیف و کشفی صریح از اظهار میسازد و بایات بینه و معجزات باهرا تا یکد و نشات میکند و میگوید که این عهده را بجای آورید تا بحکم اوفای بعدی اوف
بعهدکم حق می نه و تعالی نیز عهدهی و وعدهی که بنعمتیم و رضا و قرب و درایت و جبریم خود کرده و فایده نظیم چون که در عهده خدا کردی و فایده که در عهدهت نمیدارست خدا
یک زمان اوفای بعدی گوشه را که اوفای عهدهکم آید زیار انجامت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو یک عهده خود کردی آوری سر نه فلک زیرا ما آویخته
و تو اند که در او بجل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن جل الله المهد و من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خداست و در هشتاد آسمان تا زمین در باب فضائل
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین که بر سبب رسیدن باب چاه که سبب زکات است میشود عمل بقرآن سبب وصول باب علم و معرفت که وسیله حیات
جاده الی است میگرد و یا چنانکه چنگ زدن بر من سبب سلامت از افتادن در چاه و نزد احتیاج باب آن میشود شک برهان سبب نجات و خلاصی از درکات جهنم میگرد و شک نیست
بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست که به بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود و گمان کتاب المصابیح الذی صنفه الایامام
و بود کتاب مصابیح که تصنیف کرده و او پیشوا و مقتدا در عصره و تصنیف که که که کردن چیزی را و جد کردن بعضی مشق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز لعله بعضی کونه و اصوات
جمع است محی السنه زنده گردانیده سنت و سنت و دلالت روش و طریقه و در شرح حدیث رسول را که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و
این آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیل بر وجوب آن نباشد آری از سنت گویند و بعضی با مواظبت مع ترک او ایجاب نیز اعتبار نموده اند فایده آنکه عطف نموده و خواهر کرده اند و بهر جهت
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرح و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام کتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد گنبد امام است
الحسین نام شریف و می بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفراء بفتح فاء و تشدید را پسین در صفت شیخ است که اینکار میکرد و البخوی مذهب بخوی که پسین
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بعث بفتح بده است میان هرات و سرخس و نسبت بخوی بر غیر قاس معرب کوشور و می السنه ابو محمد الحسین بن الفراء مذهب
باوست و غالب در اسم مرکب فرجی نسبت بخوی ثانی افتد و گاهی بخوی اول نیز آید چنانکه محدثی گویند در نسبت بمعرب و بعضی در نسبت به بلبلک و آن قریه را بغیر نیز گویند و
و این هنگام احتیاج با اعتذار نمود و در نسبت و او را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدلی و دیگری گویند و در نسبت بغیر نیز بخوی و او را در علم صرف قاعده قرار داده اند و وضع الله
و بهر جهت که در اند خدای تعالی پایانه آن امام را و تحمل احوال امام محی السنه آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اهلن خود بوده مقتدی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر
و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید امام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسیعی عالم التزیل و مصنف کتاب شرح السنه و او را نقاد می است در مذهب شافعی
مشهور نقاد می بخوی و در مؤلفی دیگر نقاد می شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرآنست
تمام و دهمته قوی تکلفی و حشوت عیش و قهر میکرد و این در اول حال پوینده در اکل نان خشک گفتا کردی چون اصحاب و تلامذه وی تکلف کردند و گفتند که مان خشک خوردن
مدرش ضعف بدن است قدر می ارزیت و بر دایمی زیبای مان خورش مساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موافق سبک طریقه سلف صالحین و در وجه لقب بخوی
السنه و رده اند چون کتاب شرح السنه را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در او گفته دید که فرمود احمیک الله کما احیت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی بخاک

و این نوع مسائل در مصابیح کتاب

نموده داشتی توست مرا و می فهمد بر تاضی حسین که از مشاهیر علمای شافیه است خوانده در روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعه از مشایخ و علمای
درویشی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است و وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از ششاد و تجاوز نموده قریب هر ده سال است و می درم در
قد است او می تاضی حسین واقع شد رحمة الله تعالی رحمة واسعة لجمع کلک صنف فی بابیه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود
یعنی در باب عمیلات و اعتقادات و احکام ایمان و اسلام و اما هر که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابهاست در حدیث که جامع تر از آن است
یا مراد بمالعه است در هر کتاب برای رغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد و الا که احتمال صدق در وی غالب است چه با قضا جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر
مثل آن در کتاب قلت و ندرت است اگر چه با قضا و حد و احادیث و روایات بیشتر باشد و الله علم و لایط شوا و الا حدیث و او ابد همداد بود کتاب مصابیح نگاه
داشته ترین کتابها مرشود حدیث را و او اندک از آن شوار و جمع شاره و شمر در میدان شمر و او ابد جمع آمده بهیمة مؤرخه و فی الصلح ایدر میدان و ما آیمتین ستور با مردم او ابد
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوار و احادیثی است که منجم است در کتب اصول و فروع ایراد اندک آن کتب بر طالبان حدیث نمی است پس کویا آن احادیث از ایشان
رسیده و کویخته و مراد به ابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن نمی است پس کویا که تموجش اند از طلب و با بر دمی السنة در بابی که مناسب و لایق است
مصابیح اند و صفت شمر و خوش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و ما نوس کشته و لما سلت و ضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الا سائید کلک
فیه بعضی التفات چون رفته است شیخ خشنود با و خدای تعالی از در کتاب مصابیح بر او اختصار و کویا کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند و آن
و آخر ارض نموده اند بر آن بعضی از ناقدان و سره از اسره جدا کنند کان و تمیز نمایند کان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و مقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر شود
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز گردد و اسناد دلالت باز خواندن کسی و کویا دادن خبری را بخبری و مرداشتن سخن بکویا آن و در اصطلاح محدثین حکایت
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن
اسناد مذکور میگرد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر منجم خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوکه کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان منجم در هر حدیث
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اجمال این دو امر کرده و تواند که مراد با اسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با جمع لیکن ثلث گفته اند که منجم چنانکه خواست
که من چون نسبت کردم حدیث را با ایشان کویا نسبت کردم با بخت صلی الله علیه و سلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخرج و منجم در عرف
ارباب این فن ایراد حدیث است با اسناد در کتاب چنانچه کویا بنید اخرجه الشیخان با اخرجه الشیخان و در آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را با اسنادش آورده اند
پس ثلث میگوید بعضی نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و آن کان فظله و انهم من الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حال آنکه وی
تحقیق از ثقات است مثل اسناد و معنی حکم آن و در کویا ایراد احادیث با اسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن
اطلاق میکنند بر شخص معتد استوار داشته شده و در روایت لکن لیسک ما فیه اعلام کالاعمال اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود و لکن
نیست راهی که در وی نشانه و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانه و علامتها باشد و اعلام بقیع خبر جمع علم است بقتحین معنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و افعال نیز
برین وزن جمع غفل بضم فین مجهول و سکون فامعنی زنی که در آن اثر عمارت نمود و از اینجی نشانه باشد و اعلام و افعال بکسر خبره رلفظ مصدر ریز و است فاسقیرث القی
حالی و استوفقت منطیس طلب غیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و تو فقی حتم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اعظله پس بعد از استیاره و طلب تو فقی نشانه و اعلام
انچه صاحب مصابیح از برای نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث الزام ذکر آن کردم و او
منجم احادیث بر وجهی که در هر حدیث بجمعه معلوم شود و کرده بود من ایراد آن در هر حدیث بجمعه نمودم اگر چه با اصطلاحی که در صحاح و حسان نموده است مجهول معلوم میشود که در قسم
اول حدیث شیخین است هر دو یکی و در قسم دوم از غیر ایشان و لیکن من در هر حدیث بجمعه ذکر کردم کجا واه الا ثمة المتفقون و الثقات الا یخون خاکه و این
کرده اند و صفات خود اهلان که استوار کننده کان کار اند و معتز ان و استوار داشته شد کان که ثابت و استوار و بار جانده و علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن
اسمعیل البخاری و ابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالک بن انس الیمی و ابی عبد الله محمد بن ادریس
الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و ابی داؤد سلیمان بن الاسعث
السیستانی و ابی عبد الرحمن احمد بن شعبه النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ملاحه القزوینی و ابی محمد عبد الله بن
عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارطینی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن زین بن من و معاویه و ابی عبد الله
این سیزده تن اند از ایدر حدیث که احادیث را با سانیذی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوکه احادیث را با ایشان نسبت کرده و اندکی است
که غیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت و عینهم و ظلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی کویا سخن
تعا و بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه ذکر کنی این مصنفان اسناد ذکر یافت از برای دفع این توهم می کویا

اذا نسبت الحدیث الیهما کاتی استندت الی التنبی صلی الله علیه وسلم ویدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایه کویا که من شنیده
کردم و بدو اشنم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا یقیم قد فرغوا منه و اغنونا عنه زیرا که این ایه یقین اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و
فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و مسودت الکتاب و الا جواب کلاس و دهها پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و با هم را چنانکه آوردمی السند در مصابیح و تفصیل
اش و فیهما و پیروی کردم و برگزیدم بی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرکاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اتفاقا بی و نشان و برگزیدن و
ترکیب نموده و سکون مثله و بفتح نشان یابی یعنی چون وی کتب و ابواب را ترتیب نمک ذکر کرده و تراجم و غلو نامات از اردو جلا فی و طریق مطلب آورده من نیز چنان بی تبدیل تغییر
و تقدیم و تاخیر کردم و پیروی از عادت است در مصنفان را که بحث تمام غیره تفصیل هم شامل انواع مطالب را کتاب نام بنده و در وی ابواب ذکر کند مثلی بدین نوعی از آن
خبی که کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بای نهند و از غسل بای نیکو و از تیمم بای دیگر و از در بر بای فصل بنده در بیان ضعیفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلاً
لیکن مصنف در اینجا ابواب را منحصراً در فصل ساخت و در باب خراج در فصل است چیزی دیگر ذکر کرد چنانکه با قصه کرد و بفرجه چنانکه گفت و قسمت کل باب غالباً علی ثلاثه
فصول و بخش کردم بر بای را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بای از ابواب سه فصل نباشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخبر
الشیخان و احدهما اول آن فصل حاویتی که اخراج کرده و روایت نموده اند از اهرود شیخ یعنی بخاری و مسلم و ابی از آن دو و انکشیف و همایون بنده کردم بزرگترین و ان اشک
فیه العیون و اگرچه اینها بنده اند از آن احادیث غیر شیخ و روایت کرده اند از ائمه دیگر غیر ایشان لعلود و جتیه فی التوایف از جت بنده یابی شیخ در روایت و رفتن شان ایشان در
آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد به روایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در مابند و فایده دخل دارد با حصول اختصار و در آنکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده
اند در اصطلاح حدیث متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر از او در اصطلاح متفق علیه
خوانند صریح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبه الفکر و ثانیها ما آورده غیوهما من الاثمة الذکورین و فصل دوم از آن سه فصل حاویتی است که آورده اند از غیر
شیخین از امامانی که ذکر کرده اند و ثانیها ما اشمال علی معنی کتاب و فصل سوم از فصول ثلثه چیز بایست که در گیرنده و فرار بنده است بر معنی که مقصود است
از باب و عقد کرده شده است باب انبرای آن من ملحقا من مناسبه ارنجی بای که رسانیده و چسبانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشاكل و موافق و مشابه
است مقصود باب رابع محای فظ علی الترتیب با کجا داشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر را وی و میان هیچ است در هر حدیثی و ان کان ملائقاً
عن السلف و الخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است با ثبوت و منقول باشد از جماعه کبیر که پیش گفته اند و طایفه کبیر پیش ایشان آمده یعنی متقدمان و متأخران
یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام الزام آن کرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه من بعد هم
که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که از او در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح
همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز بعنوان فصل ساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو بایکی معنون گردانیده قبول خود را تصحیح و ثانی را که احادیث
غیر شیخین است معنون ساخته قبول خود را بحسان و تسمیه این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا در اینجا احادیث صحاح و ضعیف نیز هست
با اعتبار تعلیق گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته و الله اعلم و صاحب مشکوٰه معنون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل الثانی
و فصل ثالث از پیش خود آورده و اگر کتب مذکوره احادیث التماس نموده چه از شیخین و چه از غیران و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بان ضم کرده و در اینجا نیز ذکر را وی باز
صحابه و غیرهم و ذکر هیچ از ائمه مذکورین الزام نموده است ثم انک ان فقلت حدیثی فی باب پیغمبر بعد از او استن مقدسات مذکوره بدانکه بدرستی که تو اگر کم کنی و بیای
حدیثی را در بای از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد فذلك عن تکریر و استقسطه پس آن کم کردن و بیافتن از جهت
تکرار آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده و انداخته ام و ان بعد از آن بعد از آن خلاصه و اگر بای تو بعضی دیگر از احادیث که بنده
شده را اختصار خود را و مضموماً آلیه مثلاً مسلماً و ایهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فنن داعی اهتمام اتو که و الحفظه پس از جهت داعی و
باعث اهتمام و اعتنا میکردم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بزرگ و اسحاق اما باعث بزرگ آن بر
اختصار آن باشد که باره است از حدیث در از مناسب باب و پاره دیگر یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است
از او اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و در رعایت این مناسب آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نیز باین دو صفت یا قیتمه آنرا بوی محقق
گردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث داعی بزرگ و اسحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم و ان عثر علی الخلاف فی التصلین ذکر اطلاع بای و دیده در شوی
بختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر شیخین فی الاول و ان اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکر
همانی الثانی و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح تفری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم
نیز هم دو من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و ائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الطهارة

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الاداب و جزآن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب
 ما یقرء بعد التکبیر و غیر آن و از اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید تا علم آنی بعد از تتبعی کتاب التجمع بین الصحیحین للتبیین
 و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل برابرین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع تفحص نمودن من بین دو کتاب را یکی کتاب
 حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزوی که در وی هر شش کتاب را یکجا
 جمع کرده اعتمادت علی صحیحی التشیب و متنبیها اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانم که مراد
 بتن آنها اصل کتاب آنها باشد به جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله تشریح آنها اند یعنی مظان و محال و جود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درین
 یا قلم نسبت بایشان کردم اگر چه شیخ غیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگر چه شیخ کرده باشد و انکشاف صحیح بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر انکشاف میکردم جای آن بود که
 کونیده میکفت شاید که در صحیحین و من ایشان باشد و اگر انکشاف صحیحین و من ایشان باشد و اگر انکشاف میکفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را
 تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعد صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده ماند که تتبع صحیحین
 و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل بر احادیث صحیحین میفیدیت کرد ذکر شیخین در فصل ثانی اما ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصحیف کتب و سنن صحیحین
 باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت شیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی و مصنف بذکر آنها تعارض نکرد از جهت ظهور مراد و توضیح آن بقدر
 بانه التوفیق و ان رایت اخلافا فی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظ
 آورده و من بلفظ دیگر نقل الک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و در اندکی اسانید احادیث است که راههای رسیدن
 به حدیث اند و طریق و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریق دیگر اسنادی دیگر بلفظ دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی تلك الروایة التي سلكها الشيخ رضي الله
 عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ آن طریق یافته و قلیلا ما یجد قول و اندکیست که می یابی تو که میگوید
 من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار
 روایات اند و اعتماد درین باب بر آنهاست او وجدت خلافا فیها یا میگویم یا قلم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقف علیک
 پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فان شب القصود الی لفظه الذی وافی پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی الحجاب
 التشیب نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این که تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او و بر زبان نتوان آورد و گرام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر حضرت و مجلس خدمت
 و نواب و طرازان که در امثال این مقام ذکر کنند دفع الله فکده فی الدارین بلکه در اندکهای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک متمتد است
 شیخ از نسبت قصور و این منزله بودن او از جهت خدا است و این لفظ را تحقیقی و بیانی است که در شرح ذکر شده است و هم الله من اذ وقف علی ذلک به بخشود و محترمانه
 کند خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافتم در کتب اصول بهیضا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند از ابرار و او شد ناظرین
 الثواب و نماید ارا راه راستی دریافت حتی تنبیه و ارشاد و اگر بحقیقت حمل کند مخصوص بر زبان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق مجوز
 اثبات و تدبیل و تغییر یا تعلیق جاشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن و لا الی جمل فی التفتیش و التفتیش و تقصیر کردم در گوشش و توانائی در باز کردن و
 حسن و تفحص کردن و تصحیف نمودن احادیث و روایات محمله از کتب اصول بعد و الوضع و الظاهر اندازه توانائی و رسائی تقصیر و تفتیش یک معنی است چنانکه وسیع و طاق و توانائی
 الفاظ مترادف در خطبای امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقل ذلک الاختلاف کما وجدته و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتیم یعنی یکم پیش
 ولی تغییر و تبدیل و ما اشد الیک دخول الله عنه من غریب او ضعیف او غیرها البت وجه خالیا و اشاره کرده بود شیخ در مصابیح راضی باشد خدا از وی از حدیث غریب
 با ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه از ایشتر و اندکی است که بیان نکردم وجه از اجابت نیافت وجه یا امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشر الیک
 بمخالف الاصول و انچه اشارت کرد شیخ بسوی آن از انچه در کتب اصول است و گفت غریب او ضعیف مثلا فقد تبین معنی تو که پس تحقیق تتبع پیروی کردم و در در ترک اشارت
 و متعرض نشدم بر بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جزآن الا فی مواضع التوضیح که در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که در بی اشارت بحال
 حدیث کرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعمان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده
 که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا تو هم آنها باطل کردی و غرض دیگر آنکه جمیع السنه در میان چه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه دوی از احادیث
 منکره هست پس مصنف بیان میکند از اجابت اخبار حق که اقال الطبیعی و در جمیع مواضع جمله و کم است یا با است که می یابی جا بار از کتاب من که مشکو
 است که بیان کرده نشده است در آن مواضع را وی آن از ائمه مذکورین و ذلک جهت لم اطلع علی روایتها و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر روای آن
 فتوکت البیاض پس گذاشته ام من برای کوشش نام آن را وی سفیدی در کتاب خان عثوث علیه فالحق به پس اگر مطلع شوی نوای مخاطب را می نمایم

در کتاب من پس لایق و پیوسته گردان از آنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را الحسن الله جزا یک گرداند خداوند تعالی بخای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ
شمس الدین محمد جزیری و غیر وی تبیین مواضع فعله نموده اند و بر کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته معلوم گردید پس این
مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوٰه ظاهر میگردد و صاحب کتاب
نام نهادیم این کتاب را بمشکوٰه المصابیح و در تبصیه آنکه مشکوٰه طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تبصیه کرده بچراغ که بر کتاب
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و تصور میکرد و اند دل و را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب جمیع السند است در جوف او است و این کتاب مشتمل است
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسما للاله التوفیق و میخوانیم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و تمام آن را در سایر امور و احوال
و توفیق دست وادان است کسی را بخاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده و الا غانیه و الهدیه و الصبأ فله
و میخوانیم از وی تعالی یاری وادان و راه راست نمودن را درین تالیف و در سایر امور و میخوانیم بکار داشتن از خطا درین کتاب و غیره و بتبیین ما اقصاه و منزهیم
از خدا آسان گردانیدن آنجا بیک میگردان از او ان ینضی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالی که نفع رساند ما را بسبب تالیف این کتاب در زندگی
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن ببرد و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است جمیع المسلمین و المسلمات و حمیه مسلمانان
از مردن و زن حبیبی الله و دفع الوکیل پس است مرا خدای و وی تعالی شکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با دیگرانند شعیه کار خود را بخدا باز گردانند
بنیم ازین بهتر کار و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانایی بر طاعت مگر خدای که غریز است و حکیم و مضمی و عزیز و حکیم
در شرح اسمای حنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بابت التوفیق و غیره
التبصیه و بدانکه مصنف رحمه الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث اتمالا اعمال بالنیات بجهت تبصیه و ترغیب طالب بر تحسین تکلیف نیست و تجرد از اعمال
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از تشابه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم برآوردن بجهت بسوی خدا دارد و همینکه اخلاص نیست در انجام شرط است
در اینجا نیز باید و هم برین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه جاری که سر کرده این طایفه است نیز کرده خطایی گفته که متقدمین
مشایخ ما مستحسن میدانند تقدیم حدیث اتمالا اعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تقطیع قدر
وی بعظم مرقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم دانسته با اعتبار آنکه اعمال همه در قسم است قلبی و قلابی و نیست
احمال قلب و اصل آن است و اگر با اعتبار توقف صحت و ثواب تمام اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند بر
کنجایش دارد و اما ما شافعی گفته که این حدیث در مفسد و ابواب دین داخل دارد و ما که مقصود وی رحمه الله از این عبارت تکیه و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر کن
حدود و ابواب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر از این ابواب داخل است چنانچه عبادات و معاملات و عادات و لا تعد و لا تحصى است و نیست در همه جا داخل دارد و همه
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعضی از متاخر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب و حق الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم روایت است از ائمه المؤمنین عمن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کرد در ابواب
آن مدبکاه حق تعالی و تقدس مکر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهد آن پنجین آمده و در بعضی الاعمال بالنیات می گویند انما و در بعضی الاعمال بالنیة و در بعضی الاعمال بالنیة نیز آمده و مقصود
و مراد از جهات این عبارت یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معجزه و ثوابی بدان مرتب گردد غایت آنکه اعمال و قسم
بعض مقصود و لذت چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نمائند صحت نیز نمود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل و دیگر چنانکه در ضوایح نیز ثواب بشرط نیت است و لیکن بی نیت جایز بود و نماز و غیره
بی نیت درست کرد و منصب امام ابو حنیفه پنجین است و نزد ائمه دیگر و ضعیفی نیت درست نمود و نماز بدان جائز بود و ما به نیت در اینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند
و بقصد اتمال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است نه باطن گفتن حاجت نبود و اگر زبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت مدخل حاصل کرد
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زبان نکند و اختلاف کرده اند علما و نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجز گفتن آن یا مشروع است که لفظ نیت شرط صحت نماز است یا هیچ
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خلا است و لیکن قضا گفته اند که اگر بر زبان نیر گویند بهتر است و مستحب تا بر زبان بادل موافق و ظاهر باطن مطابق بود و نیز نقل معنی نیت و استحضار
آن در دل بیکر الفاظ آسان باشد و محمد ثمان گویند که در هیچ حاروایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بر زبان گفتن همین قدر آمده است که چون نماز بر خاستی الله که گفتی اگر چه
و بگو خوانده بودی برای نه نمودنی پس طریقه سنت و اتباع آن است که بفرقت بدل اقتضا کند یا نیت بگوید و فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل این شایع نموده
باشد جمیع بود که داخل الحمد ثلث و انما لا کرمی منا فوجی و نیست مرور در انصیب از عملی و ثواب آن کرا نیت نیت کرده و در بعضی روایات انما الحک احرى آید و زیادت لفظ این جمله
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مودعی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت هیچ و معتبر نبود و بر عملی را نیتی باید مخدص بدان و نصیب بر او عمل همان است که نیت آن کرا مثلاً اگر عملی باشد
که نیات متعدده دوی توان کرد چنانکه بعضی که قریب و خویش او است چیزی بدهد که بی نیت فخر او بدو و ملاحظه قرابت وی کند ثواب صدقه بیاورد نصیب رحم و اگر نیت قرابت کند نه قرابت

صله رحم خود یا بد نصیقه و اگر بر دو کند ثواب هر دو باید و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطه نیات متعدده که در آن وارد برسد مثلاً تشییع مسجد یک محل است
ولیکن در وی نیات متعدده میرود بر پشتی ثوابی حاصل گردید یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و دیگر که در مسجد می رود یا که با نیت و در یافت خداوند تعالی و تشییع
می آید و می تعالی کریم است و واجب است بر هر کس که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادان این گرامت نماید و هم انتظار نماز جماعت و بحکم
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا آن نماز را که انتظار می برد میکند و ثواب آن حاصل میکند و هر ادا از مابلت که در گریه یا آیتها ازین آیتها صبر و
صبر و آزار بطور واقع شده است نزد بعضی مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار وصله بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده
که باطل فذلک الرباط سوم نکاح داشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منہیات که در کوچه ها و بازارها واقع شوند و در سجده ان مخصوص ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول ائمه که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دایم و باین فضل مخصوص کرده و این عبادت است که حصول آن آسان است
و مردم از تحصیل آن غافل و ذایل اند چنانچه قصد صلوة و سلام بر حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و ادعیه دیگر که در بر آمدن و بر آمدن مسجد مننون و ما ثواب است و فضیلت و ثواب
بی شمار دارد ششم محرم برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکره و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود یا در مسجد برای ذکر و تذکره
باشد مانند عباد فی بنی بنی الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نشیند و تلاوت قرآن و در است آن نماید مگر آنکه در کند انشا را ملائکه و پیشداشته از رحمت جفتم قصد
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و مسجد رود و نماز بکند یا باشد او ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم ششم قصد افاده
و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و تیر میگردد و هم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دگردد و هم قصد سلام و در آن برخی
که در مسجد باشد یا در وی در آید یا در هم تفکر و مراقبه و صرف وقت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست
نهدد و از قلم حضور باطن و آرام دل و انفصال بمشاهده حق و استعراق در مشهور ذات مطلق بحصول ذوق و لذت از رحمت حق که محفل خاص تکی است مقتضای پاک
اضافت بتی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود را اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال طبعی شهودانی نیت را کار فراید ثواب آن دریا به چه جای اعمال دیگر مثل
استعمال طیب در در جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه و سلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع رواج گریه مؤذیه از خود و از غیر خود و
ترویج همسایگان و هم نشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بر رواج خبیثه تا بسبب آن در مصیبت غیبت نیفتد و قصد معاویه و باغ مانا نه کرده و
ظننت و نکاز داده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محرم از ثواب بلکه مستحق عتاب
گرد پس معلوم شد که مدارک و حصول ثواب بر نیت است و چون بمعنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تقصیل نمود از بیان کرد در مثال خبری و فرموده فمَنْ كَانَ مِنْكُمْ
إِلَى اللَّهِ وَالْإِنْسَانِ وَسُؤْلِهِمْ سِمْسِي كَمَا بَشَرًا مَدِينًا وَأَوَّلُ مَنْ سُبِي خَدَا وَرَسُولُ دِي وَنَيْتُ طَلَبِ رِضَا وَقَالَ إِمْرَأَتَانِ فَهِيَ نَهَى إِلَى اللَّهِ وَالْإِنْسَانِ وَسُؤْلُهُ
پس هجرت او بسوی خدا و رسول است و ثواب عظیم بر آن مرتب و من کانت هجرتی الی دنیا بصیبه و در روایتی نهاده کسی که هجرت او بسوی خدا
و برای تحصیل آن که برسد بدان او الهامه یث و جهلاً یا باشد هجرت او برای دنی که کمال کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و افعال امر ایشان فیه الی ما خلا
الکسب پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدین یا کمال کردن بزن و بصیرت ذکر کرد اگر آنچه در فقره اولی که در هجرت گرامت مکرر ذکر کرد
وزن و مکرر در اولی هجرت استنداف و استمدای ذکر خدا و رسول است و نیز هجرت ذکر که شامل باشد هر چیزی که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و شامل گردد صدق را که
نیت در آن مشوب و مخموج باشد که هم قصد رضای حق و افعال امر کند و هم حصول دنیا و ترویج امر او و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و تقدیر نیت ثواب دریا بر قول مختار
و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلاً ثواب نبود و ظاهر احادیث بعدین است یا رب مکر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امر او تحریف است زیرا که وی از دنیا است
چه ماد بدینا اینجا هر چه ماسوی حق و شافع از ذکر او است یا از جهت زیادت تخیر و تحریف است زیرا که ابتلا و اقتنان مردم بر زنان بیشتر سخت تر است از ذکر حق و از مکرر حرفی
دین مانع تر و شافع تر و نیز میگوید سبب ورود این حدیث قصه مردیست که بطلب زنی که در او اطمینان می یافت و غنیه بود و هجرت نموده بدین غنیه بود پس حال او را بدین
صلی الله علیه و سلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را حجام قیس بخواند و بعضی از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امر او تذکره آن است که عرب مدینه
بوالی بنی بجهان نسای عوییه را در حاکمیت می کردند کفایت را در نسبت و چون ثوبت اسلام رسید و حاکمیت عرب گسترش و مسلمانان هر چه بر پیشینند در ماکت هجرت کردند
بسیاری از مردم بدین طبع و ترویج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجز است و در صحت حجام قیس سخن است چنانچه
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم با آنکه هجرت دلغیت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از غنمی زبونی دیگر بطلب مرضیات حق حل و علا
و هجرت در اسلام برود و وجه واقع شده اول انتقال از خوف بدار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدا ای اسلام بجهت هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان
که در امان باشند و چنانکه بعضی از آنکه بدین فتنه پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از آنکه در بار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بدین و هجرت نمودن مسلمانان از آنکه غیر آن بدین بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از آنکه بسوی مدینه تاوان

فتح کند و بعد از فتح که بر طرف شد اختصاص دادند و در حدیث آمده است که لا بجمعة بعد الفتح مراد بدان هجرت است زیرا که که بعد از فتح دارالاسلام شد و هجرت یعنی محال
نزد اهل کفر علی العزم هر که بر آن قدمت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهمة حتى تقطع النية منقطع یعنی شود هجرت و بر طرف
یعنی کرده حکم دسی تا منقطع نگردد و عتوبه و عتبه نگردد و در ای آن یعنی تا روز قیامت و در هجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خالی از آنکه باشد یا غیر آن بدینیه یا غیر آن
برای طلب رضای حق یا غیره یا تا هجرت بسوی دنیا و احوال نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن برآمدن است از وطن طبعیت و ترک کردن آنچیز
شبهی که در شارع از آن و کجوه داشته آنرا و این در حدیث آمده که للمهاجرین هجره معنی هجره یعنی هجره حقیقی کامل کسی است جزیرا که کسی کرده است و الله تعالی از آن چنانکه جاف نفس را جاب و کج
خوانده متعلق علیه حدیث متعلق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را که گویند که نجاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الا اعمال بالنیات را که گفته اند حدیث
که مشهور اند بلکه ایشان روایت کرده و با اتفاق همه ائمه صحیح است و اگر چه در اول مآدوسته مرتبه فرود آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بعد از آنکه زیاده از آن رسیده و بعضی گفت اند
که راویان و از مشاییر اهل حدیث و دست و پنجه کس اند بلکه از صد کس زیاده و بعضی تا هشتصد کس گفته اند و الله اعلم فاعلم ۵ در اخبار وارد شده که نیت المؤمن خیر من عمل و این
حدیث اگر چه باصطلاح قدسین موصوفه نیست اما مشهور موضع نیز شده و در توجیه آن علماء را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقرار بعمل نیکی است و با عزم و ثواب بدون عزم
بجای عمل جراح که عبادت بود آن و ترتیب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که مجرد قصد نیت حسنه حسنه کامله قبولیند و نیزه آنکه هر که بخوابد و
نیت و همان باشد که بر خیزد و نماز تجدید کند نوشته میشود برای وی ثواب تجدید اگر چه غلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تجدید از وی فوت کرد و حکایات و اخبار درین باب بسیار
بسیار است و چنانکه محلی نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت تأیید و ازین معدن برآید فاضله و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سبیل
بن عبد الله تسری روح الله علیه آرد و اندک فرموده ای رب انظره ارفعش تا فرشی هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه بر خلق بدار است
فرمود عزیز تر از معرفت خود پس عزیز تر از نعمتها عزیز تر از مکانها بخدا اگر مکانی بودی عزیز تر از آن معرفت خود را در آن بنیادی و فرمود خستین نیت بنده که عزیز تر از مکانها از آن
حق تعالی بفرز که حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاند بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند و چه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه در عمل
و مانی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که
عمل کردند و چه رایج آنکه در عمل بر عارض شود و بدان معلول فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است و در باطن راسخ و در آثار آنکه که ملائکه چون اعمال بنده کان ما سمان
می برسد حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید انک الصبیحۃ النک الصبیحۃ بنید از آن صحیفه را بنید از آن صحیفه را آن ملک میگوید یا خدا یا من تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و یا
آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حیات او ثبت نمودیم چگونه از بنید از اینم خطاب آید که لم یرد به و جی نیت است آن بنی بآن عمل رضایی مرا و بعضی دیگر از ملائکه میگوید یا
الکتب المفلان که او که انبوس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک که بد خداوند این بن کار نگرد و چگونه نویسم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است و چه
خامس آنکه اعمال خیر بچند اندازده است و نیت مؤمن به متعلق است و میخواهد که همه را بجا آورد اما عمل به نیت آنکه کس ثواب نیت را حدی نیت و خیرات طاعت
در نیت او محدود و منحصر و برین قیاس نیت الکافر مشرمن عمل که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیه
چون نباشد پاک اعمال از دنیا هست به حاصل چنانچه بویا هر که اندک عمل اخلاص نیت در جهان از بنده کان خاص نیت هر کار کار از برای حق بود کار بود
پسوسته باره نیت بود پاک کردانی عمل را از دنیا شیع ایمان نور باشد ضیا و بالله التوفیق کتاب الانتمای ایمان در شیع چهار نیت از گردن و اعتقاد و نور
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده و به بنده کان رسانیده و آوردن وی از اربابین معلوم شده و گردیدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد
رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بر حکمی که کرده و هر چیز که آورده ایمان آرند و بگردند و ایمان اجمالی در سبیل
اتصاف با ایمان کافی است ولیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اتم است و باید داشت که مجرد استن صدق پیغمبر و شناختن حق در تحصیل ایمان کافی نبود تا بر تریقی
که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا که میدین گویند زنده و باطن بر آن قرار و آرام بگیرد تا حال اهل نیک و خدا که درین و دانسته براه حجت و انکار فرستد و با حجت
صدقت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می در زید پذیردن رود چنانکه فرمود و محمد و امسا و استیقتننا انفسهم و فرمود و لغو نه کافر فون انباء هم نخت
ایمان پس تصدیق فعلی است و اقرار زبان شرط اجرائی احکام است اگر مانی از آن نباشد مثل لکلی و اگر امانی ایمان آورد و جان ساعت بمرد و در اینجا قسمی دیگر است که با وجود
تصدیق و اقرار چیزی گفتن که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شذر نار و امثال آن پس مرکب این امور نیز حکم شرع کافراست اگر چه فرضاً تصدیق
و اقرار داشته باشد اما عمل صالح و دخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کامل اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما مهور اسم ایمان بروی الطلاق یا بد و صاحب و را مؤمن است
خوانند اگر استخفاف و استعجال حصیت ننگه اگر چه صغیر بود نه بپ اهل صفت و جماعت اینست و صحابه و سلف هم برین اعتقاد دودده اند و فاسق را مؤمن نمیگفتند و حکما
اسلام بروی اجرا می نمودند و در مقابل مسلمانان و فتن میکردند و از بعضی سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق باقلعت و اقرار بالمسلمان و
عمل بالارکان ملو ایمان کامل است و بر همین مجهول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکور و تصریح محققین ایشان بدان اگر چه بعضی ظواهر عارفات ایشان مؤمن

غیبت نیز وضیت کردن نوازشان شکننده صوم است و روزه کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از انار فرموده شرع باز دارند و رمضان مشق از رمضان است بمعنی کرم کردن و سوغتن و چون در روز قیوم که اخف نفس است باین علقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اجتماع شرع بود و گویند که در وقتی که نعن اسمای مشهور میبودند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان و الله اعلم و صحیح البیهی پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانه کعبه را و بکلمه ای مناسک حج را آن است و اصطلاح البیهی سبب کلمه حج را آن وقت در راه یافت بسوی مدینه و مراد با استطاعت نزد اکثر علمای زاد و راه است و نزد امام مالک بر کسی که وقت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در مدینه سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نکرد و در حدیث آمده است که افضل تشنه کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که منی تک قبضه ابلح انبیا بی واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صد گفت راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی فحجبنا له جسالة و یصدقه هم رضی الله عنه میگوید پس شکست داشتیم با حال انحرور که میرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و قصد کنی می کند و چه پرسیدن بظاہر دلالت بر جمل و نادانی دارد و قصد کنی باین عبارت اشعار بر علم میکند و بحقیقت جای شکست نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آریا و گیرند این در آخر عمر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود قال فلخبرنی عن آلهمان گفت انمود پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان اینست که بکرمی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبییه و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع تعالیات و امارات حدوث و ملائکه و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانی اند قادر بر تشکل با اشکال مختلفه و بندگان خدا اند که جبرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و بایه صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است و کتب و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بنده و از حرف و صحت و درستی و انهارا بر پیغمبران خود با سجا و حروف و اصوات در الواح یا بر لسانه ملائک یا بی واسطه ملک مسج از و رای حجاب و همه کلام خداوند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیت و سی برادر پس دوه بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور تورات و زبور و انجیل و فرقان و الله اعلم و در مسلم و ایمان آری بی پیغامبران و وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید کرده و بنده و بنوآت و آیات و واجب است ایمان آوردن به اینها بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تتریه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص از اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود و علیها السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بجهل و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت حصان کرده و عقاب نموده یعنی بر علو شان قرب و است و مالک را میرسد که بزرگ اولی و افضل اگر چه بجهل محصیت نرسد به نبوت خود هر چه خواهد بگوید و عقاب نباید دیگر را بجهل آنکه تواند گفت و اینجا اوجیست که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقرران درگاه اند خطاب می رود و از جانب ایشان که بنیان کان خاص و نیکو اوضاعی و ذلتی و انکساری صادر کرده که موجب نقص بود یا را بنیاید که در آن دخل کنیم و بدان حکم نماییم و محل اعتقاد و در حق سیده انبیا صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه جز مرتبه الوهیت و مقام او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و الیوم الآخر و ایمان آری بر در پسین که آخر از منته محدوده است و آن عبارت است از مدت دیدار از بعد موت تا قیام قیامت یا در آن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب و جزایم آن و علامات قیامت و نفع و ضرر و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است و تؤمن بالله و خبر و مشرت و ایمان آری با کرم حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات او است چنانکه فرمود و انما قل شیء خلقناهم بقدر و ما وجود آن بندگان را امر و نیکو کرده و بندگان را در فعل و کسب و خلق داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عمل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بقدر او است و این مسئله و هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم مبین شرح و مبهرین گشته است و در باب الایمان بقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود انشاء الله تعالی و طالب صادق را باید که حاصل مسائل آنرا بی قیل و قال امل بحث و جدال تحصیل نماید و در سنگ و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است بدان در رساله تکمیل الایمان فی تقویتة الاقناع بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعضی ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صدقت قال فاخبرنی عوالم الخصال گفت انمود بان حضرت از دست کفنی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و اگر در چه حالی نداده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام از ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد ما امر دین به تمام و کمال مبین کرده و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد یکی کردن بر مردم با نعام و

اگر ارم و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا کو یا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بنفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت انصرت صلی الله علیه وسلم در میان حقیقت احسان آن حضرت صلی الله علیه و آله احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه کو یا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت همیت و تعظیم و اجلال و حضور و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و مستغرق در دریای ذوق و حضور و فرد تر از آن مرتبه مرقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بن چنانکه فرموده ان لم تکن تراه فانه بواک پس اگر نیستی تو باینحال که کو یا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی زین که می بیند و می ترا در این صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طاعت و عدم التفات به بین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیه و مشاهد احوال است استاد باشد مجال بیفیدی و ترک ادب بر وی تنگ کرد و او آنکه با وجود آن مظهر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضور وی و لذتی دیگر باشد که فوق آن مقصود نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت فوه عینی فی الصلوة و مقام اول است و بالاتر و کماله از مقامات تمامه عابدان است ثم فثم و بالجهل در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بجهان قدر که ابرای ذم کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکرد و دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط را در آنجا آورده که موجب حصول رضا و ترتیب ثواب جزئی گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متملی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهد معبود و حضور ذات اقدس و می مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اتم قربات است محاذاتی معنوی بقدر ذات الهی تعالی نشانه حاصل است که باطن بنور انیت آن بنور میگرد که کیفیت آن جزء بذوق نتوان یافت رزقا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به ترک محب جسمانی ازین محروم و محجوب است و چون این حجاب بر افتد کائنات تراه انک تراه کرد چنانکه در آخرت واقع شد سترون و ترکم يوم القيامة السجده و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بحفاظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا مکه شهود ذات بهم رسد و غنمی و مستعدیت بر صبر می کرد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدق گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده بعد از اشارت بفقهاء است که مضمّن بیان اعمال و احکام شرعی و فرجه است و ایمان اشارت با عقائد است که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت باین اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نه پذیرد و صورت بنبد و تصوف بی فقه صورت نه بند زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نکرده و بر مثال روح و جسم که هیچکدام بی دیگری وجود یکدیگر و مکان نیز در و از اینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف و لم یفقه فقه تزنق و من فقه و لم یصوف فقه تقس و من جمع بینهما فقه تحقیق کمال جامعیت این است باقی به تزییع و ضلال و التوفیق من الله انکه هم تعالی و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین بهمین کشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرده تا بتنبیه کزو و باعث برانرا هم عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرموده قال فلیخبرنی عن الشاعه گفت انما بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده از وقت قیامت که قیام خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن کونید که قیام او یکایک شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه طول و امتداد از روح تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یکروز و ازبیت و چنانچه در روز و شب قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم السؤل عنها ما حکم السائل بخت انکس که پرسیده شده او را از وقت قیامت و ساعت و امارت از کسی که پرسیده است یعنی بستم من و امارت از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در زمانه انکس اما بلکه بر سائل و مسؤل همین حال دارد که از اجز خداوند تعالی کسی نداند و وی تعالی هیچکس را از آنکه در سئل بران اطلاع نداده قال فلیخبرنی عن امارتها گفت پس اگر علم بوقت آن خطاری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او قال ان تلک الامه و بنه گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید و مالک و مری خود در تادیل و بیان مراد از این عبارت شمرند اولی است اکثر آنرا آنکه مراد بدان از کثرت اتحاد سراسری است و پیدا آمدن داه و از آنکان که نسبت بهادران خود و بجهت نسبت بهادران مولی و سید اند و حکم مالک است باین اعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت مسائر و راجع با ولاد است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال و اهل در حیاتش با ذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت بود و این حال مرقیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از اثره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال است یا بجهت ستم زام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد ما در آن خود را اند کرده و چنانچه ساخته میارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نکرد که ما در آن ایشانند خود و ایم و ستم بر ملک باشند و اگر ظاهر کرد و بعد از محلولیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهد و باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و تکمال اوست و چون هر کالی را زوالی در پی است محروم از منزهات و انقطاع دور دولت اسلام گردد که علامت قیامت است و یا بجهت استلزام سوء ادب و اولاد یا اجناس و حقوق آنها و معاشرت کردن ایشان مثل معامله ملک و مساوات اگر کونین که کثرت جاد و استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد و جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت آنچه گذشته و اگر در آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید و در نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جاد و استیلا پیشتر از پیش تر گردد و الله اعلم و بعضی گویند که این اخبار است بهیچ اجناس و در آخر زمان فساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و ترواد مشریان بدست فرزندان اقد و مضنون طه الاقره تنها و صادق آید و بعضی گویند که این کنای است از رسیدن داهن ملک و امرار که چون ملک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملک و مساوات شوند نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اشای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربهها تا که برای تائید است بجهت گفته نه ربهها و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و ناث است جوابش آنکه موصوفش نفس نائمه است له لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و ناث است و نیز رب نکفت ازجهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگر چه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سببی آمده باشد و علت است و چون حکم در وی چنین است در این طریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلم آمده بجای ربهها و لعل نیز معنی رب و سید است و اگر معنی روح بود نیز بعضی تو جهیات مذکوره صادق است چنانکه کسی که نیزی در بند کفار آورده و او را مادر خود نامداشته و فرج نماید و طی کند یا در صدد راول ابا و استخفاف داشتند از و طی اما و رخصت میکردند و در حائر و الله اعلم و این توحی الحفاة العواله الشاهد که از علامات قیامت آن است که بر مینی توای مخاطب برهنه یا باین برهنه شان فقرا چنانند که کوسفندان را بعضی بر مینی فقیر بنوا را باین صفت که بتلا و لون فی البغیان تفاخر و کتبه کنند بر یکدیگر و بناها و خانهها یعنی فقرا و بادی نشینان که همیشه فقرو فاقه و دولت در میانها میکردند و کوسفندان که اقترام مال عرب است میچرانید مغرزه معتبر کردند و در شهرها ساکن شوند و خانهها بلند بنا کنند و یکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمان است که موجب اختلال دلی انتظامی جهات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب فخارت و اهانت اعالی و اکابر و علم است آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که باعن جد مورث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت و این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بیره و در بختمند ترین مردم در دنیا ایمان و پیچردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که میکان پست و زنون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نمایند که علامت قیامت از صغیری و کبری بسیارند چنانکه در باب اشراط الساعه بیايد انشاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد و الله اعلم قال گفت عمر بن خطاب ثم اطلب این سوالها کرد و نمود و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس تر روان شد فلیثت ملبسا پس در نک کردم من زمانی در از مینی نرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که انمود که بود تو پیشی گفته که ما و ساعی طویل است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است در مثل این تخصیص و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال و می بود و صبر زانی قصیر و تعلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابوهریره آمده که پشت داد انمود پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم باز کرد اند و بیا رید و ارا پس رفتند تا باز کردند پس ندیدند چیزی را ثم قال پس برگشت آن حضرت مرا یا عمر ان و چه من السائل ای عمر آیا دویایی که بود این مرد سوال کننده قلت کفتم من الله و قوله اعلمه خدا و رسول خدا و انرا ندان بدان و این را صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبد الله تا که بکلمه دینکم اند شما در حالی که تعلیم میکند شمار این شمار و قواعد و احکام انرا او شنید و تعلیم در اینجی جبرئیل بجهت باعث است سوال بر بیان آنحضرت جواب ابر او شنیدند آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم دوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم بان بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و کاهی دین بر اسلام مخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز با حکام فرعیة فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزاء دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و حقیقت آن بر شند و آنچه شنیده اند عیان نادریا بنده چینی و دیگر مغائران با بجهت دین یکی است و در پیش و دهر که غیر این فقه خطا کند و الله اعلم بالصواب و واه مسلم روایت کرده این حدیث را مسلم ذکر چه بخاری نیز از روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره بنز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت و واه ابوهریره رضی الله عنه بخلاف روایت کرده این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد و وجهه و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است همچنین آمده که و اذا رأيت الحفاة العواله الصم البکم ملوک الارض و نشان قرب قیامت آن است

در انداختن و استنباط

که چون بینی تو برهنه پامان برهنه نشان کران کنان یعنی نادان و بخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت و وقت پراشدن دی و اخل است در آن پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی که خدای تعالی هم قیامت را نمی داند و یقین آن پنج چیز که از جبر خدا نماند این است که ان الله عند علم الساعة و بر سیکه خدای تعالی نبرد و نه زود و عجل قیامت که کی خواهد رسید و منزل الغیث الایمه و نزو است علم باران که خواهد فرستاد و آخرت است که و یقین ما فی الاثر حاکم و میداند دی تعالی نه خیر و دی که چیت در شکم زن حاکم سیرا و خرد و یقین نفس ما و کتب خدا و میداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا و ما ندی نفس با فی ارض نموت و میداند به یکس که کدام زمین میرد و مردان است که بی تعلیم الهی بحساب عقل میکیس اینها از امور غیب اند که خبر خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداند و بوی و الهام منفی علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما و ولدت وی پیش از وی یک سال بود اسلام آورد و جمله پدر بزرگوار خود در صغیرن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد پدر از جهت صغیرن و در حضور او احد را اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل و رع و زهد و سخت اعتقاد و پیر خرمی و قوی و رفوی و قوی و مستقیم بود و در اتباع سنت جابر بود رضی الله عنه بنو و پنج یکی از ما که مکمل کرد دنیا بوی الا بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بنی اسلام علی خمس بر آورده شده است خانه مسلمانان بر پنج چیز شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اول کواهی و ادن بخدای خدا تعالی و تقدس و پیغمبری محمد صلی الله علیه و سلم و اقام الصلوة دوم برپا کردن نماز و کذا و ان راست و درست و ابناء الکوفه سوم دادن زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و صوم رمضان پنجم روزه گرفتن و اشتن تشبیه کردن مسلمانان را بخانه که این پنج چیز قواعد و ارکان اند و این خانه بنا بر اینها بر است منفی علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه و نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله بن کثبه اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود و یا عبد عروفا آمده بروی کتبت بخت نگاه داشتن و می که بر صغیر را از یاد درس است اسلام آورد در سال خیر که سال هفتم است از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن طارعت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم و قانع شد به سیری شکم بود از اخطای صحابه و بود حافظ متین مثبت ذی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تملیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الایمان بضع و سبعون شعبه ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع بکبریا و بفتح فیه آمده نام عد است از سادات و کبار از وی بلفظ چند یا اند تغییر و پوشیده نماد که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و ادب بیرون از حد و حصص احصا است و تعیین عدد و مقدر علم شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان را حج باین عدد باشد که فرموده است و در بعضی روایات شست و چند نیز آمده و اختلاف این روایت شاید که بخت آن باشد که از حج آن شعب هر دو عدد صحیح باشد پس کاهی این را اعتبار کرده فرموده و کاهی آنرا یا بخت آنکه اول و می بعد ذکر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعضی گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصص و تعیین نسبت مراد بیان تعداد و ذکر است و این توجیه در عدد و سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تحفه معارف است نه در تعیین یا آنکه ذکر بضع را نه بر سبعین نیز خالی از معانی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در بکثرت باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد و معین مقصدی گشته و این خالی از تکلف نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیث بیان ایشان بیرون افتاده و محمل شعب ایمان با وجود تنجی و از حد حصص و احصا راجع است باصل و احده تکمیل نفس تحصیل سعادت اوست در مبدء و معاد تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبدء و مقدماتی از ایمان فرمود تقبل خود و افضله قول لا اله الا الله پس نازل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیب است و ایمان آوردن است بدان و اذناها اما طاعة الاخری عن الطبی و فردترین و پستترین آن شعبها دور کردن آنچه از او بکند مردم را مثل خا و سنگ و طبعی از راه و طاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول غیبه از راه و راه را پاک بردارد نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک اندامی مردم و از ایشان است بنا بر حقیقت این در نسبت ترک وجود و دعوی هستی که مبدء همه شرور و قباخ است شعبه بردار خا و سنگ نه این چه فرمود یعنی وجود خود و همه را از ایمان و طهارت و شجاعت من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهیه و نایبستها شعبه علمی است از ایمان و عمده است در کار دین و دله او را جدا نموده و تخصیص ذکر کرد و جایزه تغییر و انکساری است که حاضر میشود آدمی را از ترس کاردی که عیب کرده و شلبدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر بر هر چه کردن از آنرا خوار و مانع می آید از تقصیر و حق و حیا اگر چه حکم طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود حیا قهرمی اختیار رنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب آن سید الطایفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده ایحی حاله تنوله من روثه الا لا دور و ته التصریح چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق مشکوکان تقصیر شده و بنماید پیدای آید از وی شرم منفی علیه و عن عبد الله بن عمر و رضی الله عنهما عبد الله بن عمر بن العاص بن وائل سبی منسوب به هم ابن عمر و بعضی است از رویش جابر عالم صائم قائم بود و از پدر و از ده سال خرد گرد بود و کتاب احادیث بنوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محبت اهل بیت بود اگر چه بخت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بدان و صیت کرده بود در صحبت معاویه و پدری بود نام او در اصل نام جده و بود عاص آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرد و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم المسلمون من لسانه و بید و مسلمان کال کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا زبان ایشان تمام نهد و بخت نکند و ناخن نکند و بدست نزنند و نه بخت و غضب و تحمیس بدست فغان بخت آن است که اکثر انواع اینها را بدست و زبان مبراست از آنچه از پیش

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه انداز زبان غالب تر و سخت تر بود و در کدشتگان دایل زمان و پس آید کان در افتد و اندامی دست خیز می شود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست و زبان هر دو انداخته و مخصوص مسلمانان با اعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و طایع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت ابن جبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است که ذکر السیوطی و بر تقدیر مراد انداخته است و الا بکلمه شریع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعضی مواضع واجب کرد و بیت بی بی حکم شریع آب خوردن خطا است و کر خون بقوی بریزی رواست و مراد است که مسلمان را صفتش این است که مردم را آید آنگذ و مسلمان باید که برین صفت باشد و هر که باین صفت باشد که با مسلمان نیست نه آنکه هر کس این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگر چه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه طحاکی گفته است تعه مباش دلی از او هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین کنایه نیست و حقیقت مراد این است که هر که با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آورد مسلمان کامل است و **وَاللّٰهُ جَزَّوَجَلَّ** الله عنه و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نمی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن جدا کند هجرت در شریع بمعنی نبودن آن است اگر در کفر یا اسلام و در کفر از رفتن دین است و این را هجرت ظاهری گویند و هجرت باطنی آنکه از موطن طبیعت بر آید و از انجی نفس و شیطان بدان داعی است بکفر و ترک دین و در هجرت شریعت هجرت برای این عرض است و هر که از وی این عرض حاصل شد در معنی مهاجرت اگر چه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب کرده چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مسلمانان از آنکه بدین واجب بود هجرت کردن و مقصود از این حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک منایب و باجود هم و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آنرا در یافتن بحدیث ثواب آن تبرک منیبات **هَذَا لَفْظُ الْخَارِجِي** این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و بار روایت مسلم قدس سره میفرماید و فی الحقیقه در لفظ دارد چنانکه گفت و مسلم ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم و مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای المسلمین چه می کردم بکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه ویدیع و در مسلم این خبر که المهاجرین بهرمانی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف مرهیم است که باشد فافهم و صحیحی است بن مالک بن النضر الانصاری الخرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت رده سال و در آمد در خدمت دوی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد بمصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تقعه کند مردم بروی دوی تا آخر صحابی است که مرد بمصره سنه احدى و تسعين منقوب اولیا راست رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را بالتماس والده اش دعا کرد و دنیا و دین و درین چگونگی تا در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا يؤمن احدکم حتى اكون احب الیه ایمان نمی آرد بکی از شما و نمی گردد مؤمن کامل تا آنکه با شما من دوست داشته تر به سوی دوی من و الله و ولد الناس اجمعین از درش و فرزندانش و مردم همه منفوع علیک نشانی ایمان مؤمن کامل است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب تر و معظم تر از هر چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که حکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سایر مردم که بایشان علاقه ای محبوب و مورد در میان دارد و جبلت و چه با اختیار و باید دانست که محبت و وقسم است یکی چنانکه از اختیار بنده بیرون است و حکم طبیعت و جبلت بی اختیار با نیا اختیار دارد و این قسم خارج بحث است چنانکه سخن در بیان است که تکلیف شریع و تحصیل و تحمیل آن میرود پس مراد بجهت در اینجا معنی خواهد بود که اختیار در آن مداخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد با حبیب اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ادای حق با التزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و انشای رفاها و دوی صلی الله علیه و سلم بر هر که و هر چه غیر اوست از نفس و ولد و والد و اهل و مال چنانکه راضی شود و ببلک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوت حق دوی صلی الله علیه و سلم چنانکه حال اهل اصحاب بود و ذکر نفس در اینجا نکرد چنانکه در دعای مأثور که محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرمود اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را داخل نیست محبت نفس و در تکلیف امت بدان اجبیت خود شد تی و هر چه یافت نشی تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لذت در بعضی روایات و من الهام ابی باری و الطشان نیز آمده که اختیار را در دوی قطعا مداخلی نیست آنکه در بیج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که اجبیت نسبت بولد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت نفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم انظر رضی الله عنه پرسید که حال حبیب ما را دوست میداری و لبس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشترک است شمار دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم دستی بر سینه عزمزد و تصریح کرد و پرسید اکنون حال حبیب و چگونه می دریایی گفت ساقط شد محبت اهل مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عزمزد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و منال را محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رابعی عمر هر صرف و رفایت با دا جان و دل و دین من فدایت با دا محبوب من از جان و دل و عورت و اموال هر چه من خسته بهت با دا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اهل و اهل خلق است صلی الله علیه و سلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت و ائمه الطیبات جل جلاله آن حضرت برات جمال و کمال است پس اجبیت را خواه نسبت به حضرت عزت کننده یا بجهت رسالت صلی الله علیه و سلم دارند بر دو صحت است و بحقیقت هر دو یکی است رابعی بهم حسن و جمال بی نهایت داری هم جو و در کم پیچده و فایده داری بهم حسن نور و مسلم بهم احسان محبوب تویی که بر روایت داری و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ادرم از انب روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

صلوا ذلک پس چون بکشند ایشان شهادت و نماز و زکوة را عصمو امنی دما هم و اموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا تقبلوا الاسلام
 بر یکی سلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگر را بکشید یا زنا کند مثلا و اگر حکم شرع بقصاص و حد یا بکشت یا مال که بر وی واجب است ندید مال او یا بد گرفت و حبس
 علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عزوجل یعنی با حکم بظاهر اسلام و می بینیم و خون و مال و را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد و خدا تعالی دانا
 است بدان حکم و آخرت باطن و منی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحی الایمان و لا یذکر الا مسلم لفظ الله
 بحی الاسلام ذکر کرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه بعد از و زنا یقین که اگر بیاید و بظاهر توبه بکند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخیر بگذریم
 و علما را در این حدیث احوال است که طبعی از ذکر کرده و واضح احوال قبول و احوال دیگر یکی الحادی کرد و ناسر کفایت و زود از آن بکشت و بر غیب توبه کرد قبول کرده شود و اگر
 صحت است و توبه و از سر سر طریقه ماضی وقت میکند قبول کرده شود و الله علم و انما گویند توبه ایشان قبول نیست مراد است که ایشان را البته می کشیم اما اگر در واقع توبه وی
 صحیح است در آخرت سود خواهد کرد و عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوفا کتبی میگذارد نماز را یعنی نمازی
 که درین اسلام است و استقبال ببلننا و روی می آید بقصد که کعبه است و اکل ذبیحنا و میزد و زچ کرده شده ما فذلک المسلم الذی له ذمته
 الله پس بکس سلمانی است که مراد است محمد و امان و ضمانت خدا و ذمه نام بکسر زال میگوید عهده و امان و ضمانت و حق آید و این همه معانی نزدیک یکدیگر اند
 و اهل ذمه و ذمی که میگویند بهم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند فلا تخفوا الله فی ذمته پس عذر و عهده شکنی میکند خدا را در ذمه
 او سبانه و تخفوا هم تا و سکون فلو کسر فاست از انضا بعضی عذر و عهد شکنی کردن و اکتفا بیکر این سرچیز کردن ذکر اکران اسلام از شما دین و غیر آن بجهت است که
 این سرچیز شما نمی درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد و چنانکه مسلمانان میگذاردند دلالت دارد بر اعتقاد وی به نبوت محمد صلی الله علیه
 و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قلبا بلکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد و گویا او را نیز ذکر و بجهت است که امر قبله شهر است مخصوص نماز
 بخلاف قیام و قنات که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اهل نبی نیز از غیر مسلمانان و و بیرون و بیرون از انضا بعضی عذر و عهد شکنی کردن و اکتفا بیکر این سرچیز کردن ذکر اکران اسلام از شما دین و غیر آن بجهت است که
 اعرابی التبعی بدو پیشین غیر حاصلی الله علیه و سلم فقال یکنف ان اعرابی یا حضرت دلتی علی عمل راه نامر او مطلع گردان بر کاری که اذ اعلمنه دخلت
 الجنة چون بکن آن کار را در ایم بشت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن اعرابی ثبدا الله ولا تشک به مشیبا پرستش میکنی خدا را و شریک میکنی
 گردانی با وی چیزی را اینجا شرا و دین ذکر نکرد و از جهت شرف آن سوال از عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شریک یا پرستش بت است یا ریا که در وی نیز شریک
 میکرد و اند خلق را بخدا و لهذا در احادیث از اشک اصغر خوانده اند ظاهر دین حدیث این معنی است بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود و تقبیم الصلوة
 المکوفه بر پامیداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان و نفوذی الزکوة المفضضة و میدی زکوة فی را که فرض کرده شده است زکوة
 نام همین فریضه است و مراد بکوة اینجا صدقه است و نفوس و رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد و دیگر فرائض را نیز آن در اصل نجات از آتش است
 و در آمدن بهشت کاهیت و شاید که فرائض در آن وقت زیاده بر این نبود و چون آنرا مطالب اضل در آمدن در بهشت بود قال گفت و الذی نفسی بعد
 سوگند آن خدا که تعاقبش در دست قدرت اوست لا اذ بد علی هذا مشیبا و لا انقص منه زیاده بکتم بر این عبادات که فرمودی چیزی را از فرائض و انقصا
 بکتم ازین فرائض چیزی را یا صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه ترک سنی بود و ترک فرائض خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد شرع
 است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد است که زیاده نمیکند در سوال و نقصان بکتم در قبول یا این سبیل رسول ختمی بود پس سوگند خود
 که زیادت و نقصان بکتم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام نیست است از مبالغه و شدت در اخذ و اتمام با مر شایع و حقیقت کلام مراد نیست فلما و لی
 پس هرگاه که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت قال التبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من سره ان یطالی رجل من اهل الجنة کسی که شود و میکرد
 او را نظر کردن بمردی از اهل بهشت یعنی هر که میزاید که بشتی را بر میزد فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بمردی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را
 با حکام دین مشاهده فرمود و بشارت داد او را به بهشت متفق علیه و عن صفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت لصفیان بن عبد الله سقنی طائفی که صحبت
 عال عمر بن الخطاب بود بر طایف رضی الله عنه گفت نعم یا رسول الله قل لی فی الاسلام فلا یجوز برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا استسئل عنه
 احدا بعدک محتاج نشوم که پرسم از آن سخنی که بعد از تو یعنی جزو بعد از رفتن تو از عالم و فی دوا بک غبرک و در روایتی بجای بعدک غیرک آمده
 و این روایت بسین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم که ایمان آورد و بعد از آن استقامت و زبر آن یعنی
 گواهی ده به صانیت حق با تمام صفات و احوال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمام آن چیزها را که بانی ایمان
 باید آورد پس از آن التزام کن که حق قیام نمائی و بر آن استقامت و رزی و استقامت ملازمست کردن انسان است ماه راست را و بر راست استادن و در اینجا سبیل
 آورده است حرج اول و دوم و ثبات و اعتدال بی زین و فتور در فاسد کنش استقامت لامر اعتدال و در شرح حکم گفته که استقامت استواری است و متابعت حق بر منجاست

[illegible]

در ابتدا ای اسلام که نخستین
دین زاده آید و آنگاه
یک سالانی در دنیا بماند
بخشش و درختی باشد و آن

و در تمیل ایمان بدان اشارت است که اگر چه بنده بجهت گناه از حکم ایمان نوزانیت وی برآید است ولیکن هنوز در پناه و سایه محبت اوست و مطلقا از وی منافی نشده که باز نیاید چنانچه فرموده و آخر من ذلك العمل پس چون بیرون نیاید بنده و فارغ میگردد از آن عمل نیست که زنا است و تعبیر بعمل مویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر زنا و جمع الیه الایمان باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان و او اله المومنی و ابوداؤد الفصل الثالث عن معاذ قال اوصاني رسول الله كفت معاذ فاذن رسول الله فرمود و مرا خبر خدا صلی الله علیه و سلم بعضی کلمات بدین معنی قال لا تشك بالله شکیانگه است انذار کردن بجهت پیروی را و مگو که گزراوان قتل و خوف اگر چه شسته نشوی و سوخته نشوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد و او را با خدایت و مبالغه فرمود و آن و دیگر از اجتناب نرازدن کرد و لا تقن والد بك و بر بخان بد و ما در خود را و مگو خلاف فرموده ایشان را و دام کن فضل مباح باشد و ان ام الشان مخرج من اهلك و مالك اگر چه فرماید تراب بیرون آمدن زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بیرون آمدن زن اگر چه بجهت هرج و مرج و لا تترك صلوة مکتوبه فمعدا و ترك كن نماز فرض را دیده و دانسته فان ترك صلوة مکتوبه معطل زیرا که اگر کسی ترک کند نماز فرض بعد خدا بخت منه دفعه پس تخفیف بر اوست و دور شد از وی عهد خدا که با من ایمان نماند ثابت شده است و ظاهر حدیث و وجوب قتل نازک صلوة است و همین است در پیش حق و بعضی اندک دیگر و در بن حقیقه و مالکی و ما یزید و تغریب کرد و بنده و زندان فرمود و گفته اند که صحیح هیچ گناه را نمی گویند اشتد که ترک صلوة را و لا تشك بنی غیر او البته شوش جز را خانه و اسیران پس بر کسی که شر بخوردن هر یک گناه و بدکاریست چه دارا ایمان و طاعت بعمل است چون عقل رفت همه رفت نفوذ با تدبیر لک و اباءك و المعصية و دور دار خود را از گناه و برین فاعان بالمعصية حل بخط الله زیرا که گناه کاری فرود می آید چشم و بی رضای آتی و اباءك و الفوا من الوفاء و دور دار خود را از گناه و از حکم کافران و ان هلك الناس اگر چه هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقا گفته شده که یک مسلمان از پیش و کافر میزد و اذا اصاب الناس موت وانت منهم و چون برسد مردم با کفر از و با طاهرون و حال آنکه تو دانی شانی فاقبلت پس جای خود باشی بیرون و و حکم آن است که در شهری که و باید کرد و از آنجا بیرون باید رفت و از بجائی که میسر بماند بماند و بماند از طاهرون حصیت است و در حکم قرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر کفر زواله میسر و اگر بکفر زواله بسلامت ماند کافر کرد و نفوذ با تدبیر فلک و افق و غلبه هلاک من ملوک کن عیال خود از زیادتى مال خود بالای افتد واجب که بکشد نیت و لا تفرغ عنهم عصالک ما و بر دارا ایشان مصای خود را و برنایشان از برای ادب و اختم فی الله و تبرسان ایشان از اجبت حق خدا و او احد و من حدیثه قال انما النفاق كان على عهد رسول الله حذیق بن الیمان صحابی عظیم الشأن صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم و زداد و بدو علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق بود کرد و زمان خمیر خدا صلی الله علیه و سلم و اما الیوم اما امروز در زمان فاعانها هو الکفر و الایمان پس نیت که کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت و میان حق و باطل بود و منافی و حکم شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میباشند و شر حال ایشان میبودند و تعرض بحال ایشان میکردند از جهت حکمتها و صلواتها در آن بود اما الآن آن حکم ماند و اگر فضا ظاهر شود ثابت کرد و کی نفاق میکند و پنهان کفر میورزد و او را قتل میکنند و احکام کفر بر وی احوال قرار داده اند انجادی بانه الموسوسه و سوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز و آواز پیرایه زان مثل خلخال و زنان و اندیشه بد و مراد اینجا حدیث نفس شیطان است از افکار فتنه و خواطر دیگر که باعث کرد و بر کفر و حصیت و آنچه باعث ایمان و طاعت کرد و از الهام خواند و سوس نفیج و او و کسیر نیز هم با میغی است و بعضی شیطان پیدا کرده و در بین شوالوسون بعضی بیان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب المؤمن المحجل و بعضی از این حدیث را که زانیه است از نامتن ما و سوسه به صدد و هاجر که سوسه بدین چنین بینای ایشان را ما لعل فعل به ما و لم عمل کرده بدین چیز و فکلهم یا کفتم یعنی عملی که نباید کرد و شیطان بدین سوسه پیدا کرد و خواطر میگرداند تا او را بکشد یا سخنی که نباید گفت و در خاطر و سوسه میکند تا بگوید نیندیند و بر آن مؤاخذه میکنند و این را خواص این است مرحوم محمد صلی الله علیه و سلم است و امم دیگران بدان خود و معاقب بودند متفق علیهم و ظاهر حدیث آنست که بنده بغیر معصیت ما خود بود و باین فتنه اند بعضی از علماء و صواب است که بنده بر غیر معصیت ما خود است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس کل یک افتاد بی اختیار و از اجابت عفو است از همه است از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در حقیقت سید جولان کرد از خاطر خواندن قسم عفو است از این است و از این فضل و رحمت مخصوص است با ایشان بر قیاس به و سبب آن نیز مرفوع است از این است و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا آمد و خواست حصول آن و حصول آن حادث گشت آنرا بگویند یا این است را بر این نیز مؤاخذه نیست و تا عمل نیارند در زمانه اعمال میگویند بلکه اگر قصد کرد و پشیمان باز داشت نفس را در برابر آن میگویند و اینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و عدم جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست چرا که در خارج حساب آن نیست و اگر همی که در سینه البتة برین قسم مؤاخذه است چنانچه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق و سیم و بنده ما خود است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید است که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بر آن عزم دارد و مثلاً عزم بر معصیت است و بنده بر آن خود و لیکن بر نیت و مؤاخذه بر آن مثل مؤاخذه زمانه بلکه در حد ذات خود معصیت فرود نیاورد زنا و عهده خال و هم از برای هر ریه روایت است که گفت جابرنا من اصحاب رسول الله آمدند جماعه از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سلم فسالوه پس پرسیدند آنحضرت رحمتی الله علیه و سلم انما نجد في انفسنا بدراستی که ما میایم در ذاتی خود از و سوسه و خواطر ما بشما حکم احد ما ان بشک ما چیزیکه بزرگ و بس کران و کرده میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آمد و از آن قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم او قد وجد مؤاخذه یا تحقیق یافته شما که نیت و کرانی بر آن آوردن آن چیز را در نفسهای خود فاعانهم گفتند ای فقیه قال ذاك صريح الایمان فرمود این کاران فقیه و کرده پنداشتم محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و غیر

خوف و خشیت حق و تعظیم امر او است و این همه آثار از تاج ایمان است چه قیچ پنداشتن محبت چنانکه بر زبان توان آورد از صدق ایمان است و اوامه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را ای شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین جنود و احوال او و نیز بلکه تا تر شیطان جن و انس دارند نیز شیطان چنانکه در حدیث شریف مذکور کرد و دو در صفت و سوسه و اضلال مغرض ابلیس است و مرجع و ماری این کار و است فقول پس میگوید شیطان و و سوسه میدهد من خلی کذلک من خلی کذا اگر پیداکرد فلان چیز را که پیداکرد فلان چیز را و لابد میگوید در جواب شیطان پیداکرد این همه را پروردگار من چنی بگوید تا با نیی سپرد که میگوید شیطان من خلی کذا پیداکرد پروردگار را فلان فلان بگوید پس بر شیطان این قول را فلیسعد الله بآله پس باید که پناه جوید یکی از شما بحد از شر شیطان و لیسنه و باید که باز آید ازین و سوسه میگوید شیطان و از بخت و مجادله با وی و بر غایت از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب رایی دفع و در نشان دادن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و مجادله فتح باب و سوسه و نیز ماریات شر است و تواند که آن بعضی شبهاست و معالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس خبر استعاده بجنب عزت حق جل و علا و طلب فتح شر و وی و در تحقیق از اسم الهی بسم الهی سبیل بود و اصلی اقام استعاده اشتغال بر اینصفت و ترکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش عیارت و مجرد استعاده بر زبان فی نیت و لیکن این نیز همان کار است پوشیده ماند که سوال کردن که من خلی الله بعد از تسلم که خلق الله خلقی عام العباد است و مسلم تا نفس است زیرا که هر چه موصوف بخلوت و ریخت الله خلقی در آمد بعد از آن نسبت خلق بآله تعالی و گفتن که من خلی الله ماستقول و مناقض است فافهم متحقق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یبشعلون همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادله و محاجه با با نفس و شیطان بطریق و سوسه و خواطر حنی ببال هذا تا آنکه گفته شود و این قول که خلقی المخلوق پیداکرد خدا خلقی را فی خلقی الله پس پیداکرد خدا را فی وجود من ذلک شبها پس کسی که باید ازین قول و ازین سو اس چیز را فلیسعد الله بآله و سوسه پس باید که بگوید برای دفع آن ایمان آوردم سجده است از آن و ایمان آوردم پیغمبران او که آورده اند تزیینات او از همه نقائص پس انقول بجای استعاده و انشاء است که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع راه مجادله و سوسه و طبعی گفته که آن کلمه کثرت پس واجب که در تدارک آن کلمه ایمان یا پوشیده ماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و عقدا صادر کرد و اما که بطریق بخت و مناظره و باید که بگوید و در وجود خود و سوسه با نفس و شیطان باشد کفر بود پس لا ینق آن است که سخن و جود تردید کرد و گفته شود که اگر آن قول بطریق عقدا است پس قول وی آمنت بالله و رسوله تعزید ایمان است و اگر بطریق طور و سوسه است از برای دفع و سوسه و دفع فحان است و ظاهرش حسیه است فافهم متحقق علیه و عنه ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد الا و قد وکل به و فیه من الجن نیت از شما هیچ یکی که از آنکه تحقیق گشته شده است بروی قرین مصاحبه می آید جنیان و فیه من الملائکه و قرین مصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی او و قرین است یکی که کار بد میفراید و در و سوسه می آید و او را شیشه و دیگر فرشته که کار نیک میفراید و اینها فیما بین خود و بعضی روایات آمده است که زائیده میشود و آفریند و آفرینند می آید و می آید که از زائیده میشود از جن مانند آن و وی آفریند میگوید فاولوا و ابا که گفته صحابه و خود را نیز از او میکند و داخل میداری درین عوم و تزیین قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابای و خود را نیز از جن که می میدارم و مر از قرین از جن است و لیکن الله احسن علیه و لیکن فی تعالی یاری داد و او را غالب گردانید بروی فاسلم این لفظ را بد و وجه روایت کرده اند یکی بر فتح میم بر ضیعه مضاع معلوم یعنی چون ثبات کرد در حجاز و تعالی برین من از جن پس سلامت می نامم از شر وی و از آفت و سوسه می آید و می متعاده و سخن من است دوم تعظیم بر لفظ خاصی یعنی اسلام آوردن قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه سلاما یعنی اسلام و انقیاد و فرمان برداری است و این معنی با وجه و جواول است و در بعضی روایات بصریح فاستسلم زائیده و دیگر آنکه اسلام یعنی ایمان است یعنی سلمان شد و ایمان در قرین من از جن پس هیچ محل استعاده نیست و آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم با فی فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب بنایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کاو شیطان فی آدم است یا نه یعنی است فلا یاری الا بخیر پس امر میکند بر هیچ چیز و در هیچ حال که میبکی و طاعت و اوامه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یجری من الانسان بد رستی که شیطان سیر و در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن و می تصور در یاق ساوسنی در آدمی بیان تصرف و ممکن است براغوا و از راه بدن او را غایت تصرف و ممکن که اگر حمل بر ظاهر کند که وی بذات خود در بدن آدمی سیر و نیز در و نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که با او در اجسام کینه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان می نمیشود یعنی است و الله علم متعنه علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی آدم مولود نیت از فرزند آن آدم هیچ زائیده شده الا همه الشیطان جنین و ولد که از نیاید بدست و شیطان و می خاند در شکامی که زائیده میشود چنانکه زائیده اسکند و در ناک میگرداند و را فلیسعد الله بآله خا پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و بینا لد و کری میکند من الشیطان از دست خودن شیطان یعنی این که میگوید بگوید منم زائیده شدن این سبب است و غیر آن بعین ازین سبب که گردانیدن فرزندان از حضرت اسلام و در آوردن رضالات و فساد و وجود وی و غیر اینها خبر میرم و میروی که معنی حدیث اسلام است که این هر دو تن از شر شیطان و افخاده منزه بودند و مظهر از بخت و دعای در میرم و ذریت و را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تعدس دعای او را که گفت وانی عیذ بک و ذریت من الشیطان ابریم و تفرد صلی می مادر وی محبت ازین سن لالت نمیکند بفضل ایشان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه از حضرت رافضائل و حجات و کرامات است که هیچ یکی از اینها نیست و تواند که در مفضل صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کل منافی فضل جنبدی نبود و گفت بنده ضعیف محمد را این سطور جواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستثنی است از عموم نبی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او و

طهارت ارفع و اهل بیت آنرا که شیطان را در بنکام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی ز شارحان گفته اند که مستحکم از عموم کلامی که میگوید در محاورات خارج می باشد و ذوق و حال و قیاس
 آن بنی بن مؤید است که گفت و الله علم بیت و الله اصلا آنرا که زکریا را غ دین برتر آمدین که بروی ستانم رسد متفق علیه و عنه خال خال رسول الله صلی الله علیه و
 سلم و هم روایت از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم صلیح الملو و حق بفع فوخذ من الشیطان او از کردن و ناییدن فرزند بکامی که بر
 می افتاد شکم مادر را خلاصیدنی است از شیطان و ز غریغ بفع تون و سکون زای و بغین و مجر خلاصیدن نیزه و در ختن بجا بید و بغنی افاد و اغوا نیزه و منغنی علیه و عن جابر رضی الله
 عنه خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس بر خندخت خود را بر آب بجهت اظهار کبر و تجبر و شوکت و سطوت که مراد نهان
 تحت است بر روی آب بجا داشتند حق تعالی آنرا اناب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال شد بجهت سواجاه بنفون الناس بپتری انکیزد و میفرستد
 فوجهای خود را که در بلاد و قسطنطنیه اندازند مردم را سر یا جمع بریر بفتح بین مملو و کسرا و تشدید یا باره از لشکر که بر دشمن میفرستند این پنج تن تا سه صد یا چهار صد و قسطنطنیه استخوان از آن
 و در اصل معنی که در حق نقره و طلا است تا خالص کرد و از آلاش و مال و خورند و محنت و راحت و کنا و عذاب و جزا گرفته از آن گویند که هم محل امتحان و آزمون باشد و از آنجا که
 منه منزله اعظمه و فتنه بیش از دیکتین لشکریان شیطان از وی ز روی قدر و مرتبه بزرگترین ایشان است از روی فتنه و کمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را بخیر
 هر که فتنه انگیز ترزد و بی قرب تر و معتبر تر بجای اهدام فغول می آید که از آن شیاطین یعنی زوالی پس میگوید فعلت کذا و کذا اگر دم من چنین و چنین کاری و فتنه فغول ما
 صنعت شئی پس میگوید ابلیس کردی تو چیز را و ن ختی تو کار را خال خال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا جابر روایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید اهدام فغول
 پستی می آید که از لشکریان ابلیس میگوید ما تو کند حتی فرقت بدنه و بین او فتنه انداختیم آن فرزند ما و ما را که بدای اهدام میان وی و میان آن وی خال خال فتنه بدنه منه
 پس دیکت میگوید اندام ابلیس آن را در از خود و اقول نعم افت و میگوید میگوید و در کار منی تو خال الا عشتی گفت اعش که را و می فرماید حدیث است از جابر اواه خال کان
 مرجع را که گفت این اظهار که فتنه بدنه پس در کنار بسکیر ابلیس آن لشکری خود را دین نظر را جابر زاده بر فتنه بدنه گفت یا جابی و گفت هر دو احتمال دارد و واه مسله
 اکنون در معنی تفریق میان مردود و ن و وجهین ابلیس آنرا گفته اند که مراد تفریق جدائی انداختن بطلاق باشد است تازن بر شوئی حرام کرد و و طمی کند حرام افتد و فرزند می
 زاید از ماده باشد پس ناواد و لا در برابر وی زبده شیر شوند و فدا کنند و حصصها و رزق و باعث خرابی و لم و خوار می آید دم کرد و در دنیا و آخرت نچین گفته اند و در
 این کلام ممکن است که گفته شود مراد تفریق ایقاع عداوت و خصومت و جکت و تبدل باشد میان زمان و مردان تا از یکدیگر جدائی و رزق و جمیع کنند و فرزند اندام بسیار
 نیاید و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم کرد و و الله علم و عنه خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان فدا پس من ان یعبده المصلون فی
 جنة العرب بدرستی که شیطان نا امید شد ازین که برستند و از ما که از اندکان در جزیره عرب و یم و یمن و یمن عرب و در طول و عرض و در شرح تفصیل و اختلا
 که در و است فعل کرده ایم و زمین عرب را بجزیره با بخت خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و بیل و جلد و فوات و لکن فی الخیر فی بطنه و لیکن شیطان
 مقام بر خلائیدن و جکت و خصومت تا ماضی است میان اهل جزیره عرب و طبع و امید دارد در آن چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان امت حروب و وقایع
 افتاد و واه مسلم مانند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بصلی کیت تو رشتی گفته که معنی عبادت کفر شیطان هار تدا و است و مراد بصلی کیت منان که نماز بر یا میدارند
 بعد از آن اشکال آورد که بعضی از مؤمنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گشتند و تا پنج سیه که کذاب شدند و براه کفر و عبادت فرستند جواب داده که آنحضرت صلی الله
 و سلم فرمود که ایشان کفر و ارتداد و فرزند بلکه جزا داد از نا امید شدن شیطان از آن جهت آنچه دریافت از شوکت و غوث و جستماع و کثرت مؤمنان و لیکن با وجود نا امید
 و می آید شد پس منافاتی میانین حدیث و آن قصیده باشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است آنکه دولت و شوکت اسلام بجای سده شیطان نا امید کرد و در بعد از و
 ارتدادی واقع شود و عدم وقوع ارتداد قطعاً و این تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر و با در از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آنت و کثرت است از آن طبعی گفته که مراد بصل
 میمانند و مراد عبادت شیطان عبادت اصنام و اگر چه اصحاب سیه و مانعی از کفر به راه در تدا و رقت اما عبادت اصنام کم کردند و انتی ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است
 بعد تبدیل دین و اندام قاعده اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر بیل سمر لا و و ام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با ارتداد که می کردند بلکه اگر عبادت اصنا
 که نیز منافات ندارد و الله علم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی رویت است از ابن عباس بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رجاء و جل آما و
 مردی فقال پس گفت آن مردی انی احدث نفسی بالشئی بدرستی که من میگویم آنسرخ در اینجا می آید از و سوسه لان کون حمه اهللی هر گاه اگر من بخت شوم و دست د
 شده است نبوی من ان الکلمه به انکرم کردن من بدان چیر که حدیث میگویم با نفس بر زبان آوردم آنرا حمه بضم و فتح هر دویم بخت و هم جمع و بی یعنی اگر من بوزم و مان
 اکتش خاکستر و سیاه و نا بود شوم بر آن سخن بخت که و ضمیر دارم بر زبان آوردم خال خال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم الحمد لله الذی و داهه الی الوسوسه نعمه
 خدا را که باز کرد اندام آن مرد را یا اثر شیطان را که در نفس می انداخته بود و بسوی و سوسه یعنی بوسه آورد و و بهیمن قدر و رکت را بید گشت که عمل کند بدان و بر زبان آورد
 تا مؤاخذه میشد و از آن رواه ابو داود و عن ابن مسعود رضی الله عنه خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان للشیطان له ذن ابن آدم بدرستی که بر سر
 له ت بفرزند آدم و للملک له و فرشته را نیزه است بوی و لا یفعل و قد یدمیرم از امام است بعضی فرود آمدن و زو دیکت شدن و رسیدن یعنی هم شیطان با و است

[illegible]

[illegible]

درزل
در باب ایشان

که فطرت سلیم مجبیل است با اختیار و بر اسلام و ملوک بولادت بر فطران نیست که ملوک و دست بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر کافر میزند یا بر تعجیب ایشان که کفر است چه انصاف ملوک و بحقیقت اسلام که از کثرت است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکه به تبدیل خلقی آنگاه و از آنکه نیاید که تبدیل کند و اگر چه در بعضی آیات علی فطره الاسلام باطلی المکرر عمارت از دین اسلام است آمده اما در همان است که گفته شد یعنی مستعد و مستی اسلام زائیده شده اگر آفتی از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجود دیگر ارا و نمود شده است اینجا بقدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت ملوک و بر فطرت سلیم و عدل قویم و عروفت و اوجاج ارا خارج زائیدن بهمیه سلامت و عروض نقصان پس از آن قبول خود که آنجا هیچی به هیچی و جمیعها چنانکه زائیده میشود و چنانکه با تمام کامل سلیم الاعضا و تنجی بلفظ مجبیل است از پنج بعضی زایاندن و پنج آنکه زایاندن و آنرا و متولی امر بنا بر آنکه و چنانکه ذکر کردیم و تحقیق این باطن و شرح بیشتر از این واقعه همل محسوس و جمیعها من جمیعها و احساس میکند و می بیند شما و آن با هم زائیده شد و هیچ بهمیه نمی گویند است یا بیدیده را و اگر از خارج آفتی بحال و می تعرض نمیشد همچنان می ماند که بود و فطره قبول میکرد و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را فطره الله التي فطر الناس علیها لازم که می دقت خدا را که پیدا کرده او میان ابرار و دائم بشید بر مقتضای آن لابد بل لخلق الله نیست تبدیل و تغییر پیدا می شود خدا را و بنا بر تغییر و تبدیل و او از اذک الدین العلم انی یعنی موجب فطرت و مقتضای و عینین راست و درست است منقذ علیهم و عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قام فنادی رسول الله ابی موسی اشعری گفت که ای بنی آدم ما خطب خواند برای عطف و تذکره و اهتمام نمود بحال با نبی خدا صلی الله علیه و سلم و محسن کلمات به پنج سخن فقال پرس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی لا ینام بر رشتی خفته خواب نمیکند و فاعل نمیشود از حال بندگان و احوال تا نه کائناتین نخستین که بر ایشان پنج کلمه شکران گفته اند و ذکر دوم و لا یغنی لعمان ینام و نمی آید از وی و نمی زود و اگر خواب کند یعنی بحال است بر وی خواب و باین جهت مغایر شدن این کلمه نخستین را از خواب ناکردن ممکن بود و خواب لازم نیاید که سوم بخفض العسط و بر وضه است میکند قطره و بالایی بود آنرا قسط کبر فاف و سکون بین همل یعنی رزق آید پس در معنی آن آیت بود که ببط العطف و التوفیق فی قضاء و بعدد یعنی فراح میکند الله تعالی رزق را بر هر که را میخواهد و تنگ میکرد و اندر هر که میخواهد و قسط بعضی میزان نیز آید و این معنی ظاهر و مناسب تر است بحديث آئیده که گفت بیده المیزان بخفض و رفع و معنی حفظ میزان و رفع آن وزن کردن رزاق بندگان که نازل است از جانب تقدیر اعمال ایشان که صاعد است بدرگاه و معنی تعالی و دانیدن مقدار آنرا و نگرشنگار که مکرر از آن ایشارینیت بقول حسیبانه و تعالی کل یوم هو فی نشان و بآنکه وی تعالی حکم میکند و رزق خود بیزان عدل و باین وجه کلمه مکرر و مقرر کرد و تم کرد که لایبغی که ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تعرف و می و شمر باشد خواب کردن و فاعل بودن او را ساز و آرد و ممکن باشد که چهارم بر رفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار بر داشته میشود و بالا برده میشود بسوی درگاه و می عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای که در روز میکنند و عمل النهار قبل عمل اللیل و بر داشته میشود عمل و پیش از عمل شب یعنی هنوز روز نشده و عملی در آن واقع نشده که عمل شب یا امیرند و شب زبیده که عمل روز نیز درین مبالغه است و در ساعت ملائکه مکرر بحال عباد در امتثال امر و سرعت هرج ایشان بحال عرض و مساعدات و قدرت ایشان بر رفع اعمال را و در فی ساعت چرتی بسیار روز و شب جسد آنی و لا یخیر فی یوم یا مراد آن باشد که برداشته میشود و عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل و پیش از برداشتن عمل شب و هر یک از اجداد بدرگاه میریزد عرض می نمایند و این معنی اربع عبارت ظاهر تر است و لیکر جود و بلاغت و در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز مکرر لایبغی که ان ینام است کلمه پنجم جبار النور پرده حجبانه و تطلی و تقدیس نوزات یعنی نوار جلال و اشعه عظمت و کبر بای که مدحش و تحمیر میکرد و در ملاحظه و مشاهده آن محمول و بصائر و این پرده بحقیقت راجع بحقیقت است که محسوس ایشانند و حجبانه و بشار دیده که نسبت آفتاب و حجبانه تعالی را محسوس توان گفت که محسوس مخلوب و مقصور حاجب بود بلکه محسوس کونید که مستتر است بذات خود از جهت فقر و تنوع بطلت و جلال و کبریا و تواند که معنی و می آن باشد که وی سجا محسوس است از جهت شدت ظهور و غایت بروز چنانکه در محسوسات آفتاب که چون بسیار تابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت صفات که افوارند آند پرده آید و ذات راجد پرده صفات مشاهده توان کرد و ادراک ذات محسوس ممکن نباشد و هر چه در ادراک در آید و مشهود و در صفات است محسوسات و راجع است بیت هر چه اندیشی پذیرای فاست و آنچه در اندیشه ناید آن خدمت و اگر پرده صفات از میان برفت و ذات محسوس تجلی نماید کائنات همه در احدیت ذات مستحکم و معنی که در چنانکه و نمود و لو که شعله لاجوت سبحات و مجدما انفعالی الیه بصوره من خلفه اگر برداشتی این پرده را هرگز به بسوختی نوازات و می هر چیز را که نهایت رسیده است بهی آن پیر بصورتی تعالی که خلق و می باشند چه بصورت تعالی محط است بمائنه کائنات و هسیده است بنیایات آن بیت هست از پس پرده گفتگوی این تو چون پرده بر افند نه توانی و زمین و سجات بصنیتین جمع سجات بصم و سکون شل غفات و مراد بدان نور و جود است و در قلموس گفته سجاده و جود اوار و انوار را بهر از آن خوانند که بنیدگان و مشاهده کنندگان آن شیخ کونید و تفریه و تقدیس یا که خضع تعالی در جهت هیبت و درشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه و دواه مسلم و عن ابی هر چه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدل الله ملائمتی دست جود و کرم الله تعالی پرست کثایت از غایت زیادت قدا و کمال و بیعت و بیعتا جود و عطای علی جلال و عظم نوال لا یغنیها ففقه ناقص و تنی نیاز دارد و بر هیچ فقه و عطا سحایا اللیل و النهار بریزده و میل کنده است دست می شب و روز یعنی ایم و باقی است عطای و در هیچ ریختن و سیلان کردن آب را بلا مبرحاح تشدید باران بخت بارنده و ادبیم ما انفق مذ خلق السماء و الارض خود میدید که اگر چه مقدار انفاق و اعطای کرده است و می تعالی از آن بزرگتر پیدا کرده است آسمان و زمین و آنچه افغانه که بعضی مانی پیدا پس بدستی را عطا و انفاق و کم خست چیز اگر در دست او بود و بکان هر شده علی الماء و بود و در وقت پیدا کردن آسمان و زمین و شرح او بر آب شرح الیکله در حدیث اول از این فصل گذشت و بعد المیزان و بدست قدرت و کثمت او است ترا و

بما حصلت فیہ من لا اله الا الله والنی رسول الله صلی الله علیہ وسلم وادون ویزبان کوای وادون بوجدانیت الله تعالی ویمیزج بری بطنی که بعضی بالمجی برانکته ووساده
بر الله تعالی بجانب کاف وخلق یحیی ویموت یعنی بقای دنیا و هلاکها وجمع جسم ایا را دانست که اعتقاد کند که موت حکم پروردگار تعالی است بطبیعت و
فنا و مزاج یا مرد و عمل است بقضای ایمان بخت و البعث بعد الموت بیوم ایمان آوردن برانکته حق تعالی بندگانش را زنده کرد و ایندین ایشانرا بعد از مردن و بچشم البعد چهارم ایمان
آوردن بقدر بر آنی که درازان همه کائنات را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد بقدر یک کرده و تعیین نموده است و واه النعمدی و این ماجه و عن النجاس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم صنفان من اهل البس لهما فی الاسلام فصبوا لمرجه و الصدوبه و دهم اندازستن من کینت مرایش زادرین مسلمان می
و آن دو کرده اند که نام اندکی بر حسب و دیگری قدریه و واه النعمدی و قال هذا حدیث من عین من مرجه بهمه از ارجاء یعنی آخرت و ترک همه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنچه
ایمان قول عمل است و تسمیه ایشان این نام بحیث خوشتر گردانیدن و سابقه گردانیدن ایشان عمل را و اگر برانکه حسیه نام فرقه جریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدعی و خست
و آن اصلان و نسبت فعل و نسبت فعل بجا و است که اساکت و جوی و ان شد و ایشانرا بجهت نیکویند و اما قدریه منسوب اند بعد از نسبت انکار ایشان از او مذهب ایشان
آنست که بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جریه را نیز بفتح با خوانند بجهت شاکت و بی اصل سکون با است نسبت بجهت
و صاحب کشف بجهت تعصبی که در مذهب اهل قول و قدر دارد و اهل سنت جریه و جریه بخوانند بجهت آنکه عمل را بد جیت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمی گویند و این غلط است
زیرا که اهل سنت و جماعت ایما را بجهت از تصدیق و تشرار دارند و عمل اسبب کمال دارند و قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر و لیکن برین بداند که این حد
و اشال آن صریح اند و در تفسیر قدریه و جریه و لیکن جواب آنست که سرعت نمیدارد و بکنج اهل جبر و اهل تامل و اهل برهان و اهل بکیریزند
از کفر و شک میکنند کتاب و سنت و بدل بخود می نمایند و در اصابت حق و لیکن خطا کردند و نیا فتنه از اذوق است میان زوم کفر و التزام آن و قول مختار از طاعتی است همین است و احیانا درین
و مانعی که شده ایم از تفسیر اهل قبله و هر چه در شان ایشان و افشده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب خبر و تفسیر و مبالغه و در تفصیل است و در محبت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای
محدثین سخن است و الله اعلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیہ وسلم بگوید می گفت بکونی فانی
یباشد در دست من خف و من خف و برودن در زمین منخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن و ذلك فی الملکذین بالعد و ان خف و منخ و در کتب و انکار کنندگان در کتاب
و از اینجا معلوم شد که قدریه نام انجماه است که منکر قدرانند و آنکه ثبت قدرانند چنانکه ایشان با سیکویند که این نام بشما سب تر و اولی ترست خذلیم الله و واه ابو داؤد و روی
النعمدی نحوه و ازین حدیث معلوم کرد که در این است نیز خف و منخ واقع شدنی است چنانکه در ارم سابقه بود و تحقیق وارد شده است حدیث وقوع آن و در زمان چنانکه در باب
لاحم از کتاب فتنه یابید و بعضی گفته اند که مراد آنست که اگر در این است منخ و منخ واقع میشد و الله اعلم و عندهم ازین عمر است قال قال رسول الله صلی الله
القدوبه مجوس هذه الالهة فزود قدریه که انکار قدر میکنند و سیکویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این است اند یعنی عال و اعتقاد ایشان ملت اسلام شا بجال و اعتقاد
مجوس است که خالق اند بعد از او و اثبات میکنند و قادر را زردان و هم سرمن و سیکویند که خالق تیره و دیگر خالی نشود و بعضی علماء براه مبالغه رفته و گفته اند که عال ایشان بدتر از حال مجوس
که اثبات شرکای لا تعد و لا تحصى میکنند و موضوع اخلاص خود و هم اگر بیا رتو عیادت نمیدانند ایشان را و ان مانوا خلاصه شد و او اگر بیدار نشود ایشانرا یعنی نماز نمیکند بر خیاره
ایشان یعنی رعایت نمیکند و بر باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت جیات و نه بعد از مات و واه احمد و او داؤد و عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم
لا یجالسوا اهل القدر و من یکنسید بال قدر و لا یصلحوا هم و حاکم سازید ایشانرا مشرق ز فتح یعنی حکم چنانکه در آیه کریمه و تبا افخ بیننا و بین فوعنا بالمحی آمده و حاکم را فاج گوید
و در تفسیر فاج که از اسمای جنای کسی است تعالی گفته اند که کشیده ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعضی گفته اند که مراد بفتح تحت ایشان اند ایجاد و مشاوه
با ایشان و بحث و نزاع و در اعتقاد و با بحث بر اثبات شک و شبهه نکرد و از اینجا معلوم کرد که سلامت در سد باب مجادله و مباحثات با اهل بدع متعصبه کفر میکنند در عقاید
و میباید که مراد منی از ابتدای کلام و مباحثات با ایشان باشد و این سخن انبساط بقول حضرت لایجا لسا و اسد و غلط است و در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصاً از
و جدال و قیل و قال و واه ابو داؤد و عن عائشه رضی الله عنها قال قال رسول الله گفت عائشه رضی الله عنها گفت پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم منعه لعلهم شش کس
که لعنت کرده ام من ایشانرا لعنه الله لعنت کند ایشانرا خدا تعالی پس این جمله دعائی است با چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا کو با کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشانرا جواب داد
که لعنت کرده است ایشانرا خدا و انجین کلامی اهل عربیت است و گویند و کل نخی حجاب و پیغمبر قبول کرده شد دعای او و این جمله دعائی است که ذکر کرده شده بجهت تائید
تقریر لعنت بر ایشان از آنست که کتاب الله یکی از آن شش کس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آن زنده در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کننده لفظ یا
او را چنانکه اهل کتاب کردند پس او را بکتاب تعصب آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که تواند که مراد بکتابا تعبه حکم الله باشد و او را ده حکم از کتاب درست است و مانع چنانکه کتب
معنی فرض آمده است و المکذوب بعد از الله دوم از آن شش کس است که مذکور است و تقدیر آنست که تعالی شانرا نکند از چنانکه قدریه کنند و المفسط با محجوبت بیوم
تسلط و قهر و غلبه نمایند بر مردم و منظم و منکر لغزش من الله الله تا کرامی و از جنم کرد اند کسی که خوار گردانیده است او را خدا تعالی و بدل من الله و خوار و بقدر کرد و اگر کسی
کفر نکند و اندیده است او را خدا تعالی مراد از ظلم ملاحظین و امرای جو را اند که جوای منی و غلبه فخران خود کا فزان و فاسقان و جاهلان را غر ز دارند و مسلمانان و صالحان

و عالمان را دلیل گردانند و المستحل لحم الله جافم استحلال کننده حرم خدا را که نه است و آنچه که برگرداوست از زمین حین که از حرام خوانند و در این زمین اصل گویند کسب حرام
 مستحل کسی که بکند و زمین حرم چیزی که حرام ساخته تعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعضی نسخ حرم انداختن ضبط کرده اند جمیع حرامه الله یعنی حلال گردانند
 چیزی که حرام است و توریستی گفته اند این بعضی است از کلمی نیست و در محاسن در این علم یعنی که وایتان صحیح نیست بقیاس خود اینچنین یافته است و اسلام و المستحل من غرض ما حرم الله
 بهم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبل و اوقات من چیزی که حرام گردانیده است خدا تعالی که اولاد ایشان چنانکه میداند ترک تعظیم و تقصیر و ادای حقوق ایشان و اگر چه استحلال حرام
 مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و حرمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است لیکن در اینجا بیشتر تاحت تراست پس تخصیص بحدت زیادت است تمام
 و تاکید و حریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شوق و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طمیغی گفته اند کس درین عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی را حریمات را
 استحلال نماید عقاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف و نزدیکی قرابت من از کتاب حریمات کند چنانکه در باب سنا و سلمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آفته که هر که از شما
 ای زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاشد و بدکاری کند عذاب بروی چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شرفا و سادات اگر که حریمات مکررند و عصیت نوزند و هتک حرمت ایشان
 و قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند و بدان ضرورت و شدت شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جلیل جلیلی عجب یلح و صبیحی ولی چه بد
 که قدر جمال خویش ندانی و انما و لکسندنی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان خدا در رسول خدا ترک کند هتک من است و از کتاب کند بدعت ترک سنت اگر بطریق احتیاط باشد
 و قلت مبالغات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تجاسل بود عصیت و لعنت محمول بر زبرد شدت و دوری از تمام قرب و غفلت است و اگر احیاناً ترک شود
 معصیت بود و مثل همین تفصیل است در استحلال حریمات و مانند آن و بانه التوفیق و واه البهی فی المدخل و درین فی کتابه روایت گردان حدیث را بهیچ در مدخل که نام کتاب است
 و روایت کرد زمین در کتاب خود و عن مطرب حکامس رضی الله عنه یضم عن و تخفیف کاف و بکسریم پسین جمله و مراد از صحبت است معده و است در کوفین همین یک حدیث دارد پس
 و بعضی گفته اند که شایسته شده است او را صحبت و الله علم فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله افاضی الله بعدل ان هتک با وض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مرینده او
 بنده را که بگوید زمین از زمینها جعل له الهما حاصه بگرداننده خدای تعالی مران بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری نماند تا بجهت کار و آنجاخت در آن زمین رود و میرد بیت زکونش
 میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که روزی آید و اندام اجل را دارد و احمد و التومندی و عن عائشه خال قلت روایت است از عائشه که گفت کفتم با رسول الله قددا
 المؤمنین اطفال مسلمانان که مرده اند بصیت حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ و باری جمع ذریت است چنانکه برای جمع بیت فال من ابائهم فرمود از پدران خود اند یعنی هم پدران حج
 دارند و در بهشت اند با ایشان فقلت پس کفتم با رسول الله بلا عمل جیل در بهشت میرود یعنی ایشان عمل خیر کرده اند چون در بهشت میرسد و نذ فال فرمود الله اعلم با کافوا احاطین
 خدا و انما نهت بخیری که بود زمین در باری عمل کنندگان آنرا اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که جیل در بهشت چگونه روز و فرمود تعجب کن چرا اطفال اگر چه
 با فضل عمل نیست شاید که در علم آسمی عمل باشد و تقدیر بروی چنین فقلت کفتم فدا و ای المشی که بین اطفال مشرک از احکام ایشان چیست فال من ابائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود
 حکم ایشان دارند فقلت بلا عمل خال القضا علیه با کافوا احاطین کلام در نیام سابقا گفته است فذکر واه ابوداؤد و عن ابن مسعود فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سلم الوائده الموءود و ففی النار و آمده زن که زنده فرزند خود را زنده و اکثر یک را زنده میگردند و موءوده دختر کی که زنده شده و واه ابوداؤد و اشکال در این حدیث
 آنست که آمده صحیح است بودن و در آتش از جهت کفرش موءوده که طفل است و هیچ گناه مکرده و کفر نوزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بهجواب
 متعدده یکی آنکه موءوده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و در دفع او در دوزخ حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین چهار صاحب صحاح این
 حدیث را درین باب آورده و آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را آن که مراد بوائده وایه است و بوائده مادر است یعنی الموءوده لها زیرا
 که گویند که اطفال را دایه یا مراد و بعضی گفته اند که و در این حدیث در ماده خاص است هر که کرده و این حکم از عالم غیبات و غیر آنرا باین قیاس نتوان کرد و تعالی حکم میکند
 بندگان خود هر چه میخواهد و وی ملحق است بقتل خضر فلام را و تواند که آن موءوده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه حرم بدان توان کرد
 و نه به هیچ میان توقفاست و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز وجل فرغ الخلق من خلقه خلقه
 من جنس بشری که خدا تعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیرا و بسوی هر بنده که از مخلوقات دست پنج چیز چون فرائع محال است بر حق فرجسل مراد بدان تبدیل و تغییر است و فی بعض
 فرائع بر او خیر از کاری پس آنان باین پنج چیز که در قبول خود من اجله و علمه و مضجعه و اثره و و ذقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ
 شد از اجل هر بنده که چه کار خواهد کرد و یکتا بد و فارغ شد از مضجعه هر بنده نتیج جسم در اصل لغت جای چهل و نودان بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثره حرکات یعنی جمیع حرکات
 و سکات بندگان قدرت است و از نازل یا مراد مضجعه مکان موت و اثر حرکات و در حالت حیات یا مضجعه اشارت است باقامت و اثر که بمعنی نشان است بر روی زمین اشارت بساوت
 و مراد برزق هر چه هر بنده رسد از منافع و مرق و واه احمد و عن عائشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فرمود
 سیفت من کلکلمه فی شئ من القدر دیکه سخن کند و بحث کند و چیزی را سائل و احکام قضا و قدر سئل عنه بوط القیمه پرسیده میشود از آنچنان کردی در قیامت و من لم
 بکلکلمه له لیسال عنه و کسی سخن نکند در آن بر سیمه نیش و از آن مقصود زجر و منع است از رخص کردن و در افتادن و در سئل قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در حکم کردن

بایشان ذریت از او احمدا و عن ایمره بره فال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره به کاه کبیرا که خدا تعالی آدم را با لبید قدرت پشت او را بامر کرد و شش موی را بر ابروهای او که ماله فسطاط ظهره کل شصت و نه سیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نیم و نیمه نفع خون و سین مردم هو خا لهما من ذرینه الی یوم النبی که خدا تعالی پیدا کننده او ست از اولاد آدم تا روز قیامت همین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهد بود و ذر از ذریات از پشت نبی آدم برآمدند و چون از هم از پشت آدم بودند بوی داد و جعل بین علی کل انسان منهم و کردند میان و چشم هر آدمی از آن دو میان و بیضمان و نور برقی و لمعان از نور و بیض بفتح و او و کسر موحده و صا و مملد و خشن شصت و نه علی آدم بر عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای دبیای پروردگار من من هؤلاء کیستند این کسان قال ذرینک گفت پروردگار تعالی ایشان را و اولاد تو را و ای رحمت من پس دید آدم مردی از ایشان فاجبه و بیض ما بین چشمه پر خشش آمد آدم را لمعان و خوشش میان و چشم آن مرد بود و فقال ای دبی من هذا پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این و قال داود گفت پروردگار تعالی این داود و پیغمبر است پوشیده ماند که از خوشش آمدن برقی میان و چشم داود و آدم را لازم نیاید که برقی در میان و ازید و اتم باشد شاید که در اینجا آتی باشد که در چشم آدم از او بیخوندند و آتین است که نور و لمعان سید رسل بیشتر و تامل و کافر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافعی فضل خبری نیست فقال ای رب که جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند کرد اینده عمر او را قال ستمین سنه گفت پروردگار که دایند ام عمر او بر شصت سال قال چون آدم را داود علیه السلام خوش بود و رابطه و او و محبت پیدا شد گفت آدم دبد دبد من عمری او بعین سنه ای پروردگار من از خون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی هجده سال باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا او بعین سنه پس به کاه که گذشت عمر آدم که چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در اینجا مشهور است هزار سال بود و جملهم ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تار و ج پاک و رفیقش کند فقال آدم اولی من عمری و بعین سنه آیا باقی مانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت آدم اولی من قطعها ابتک داود آیا ندی تو آن چهل سال را که بقیه عمرت است پر از که داود است فحمد آدم فحمد ذرینه پس مگر شد آدم پس مگر شد داود و او پیدا شد میان ایشان نیز انکار و فنی آدم و فراموش کرد آدم نهی الله تعالی را و از اکل شجره فاکل من الشجره پس خورد از آن شجره ففسدت ذرینه پس فراموش کرد داود و او پیدا شد و ایشان نیز فراموشی و خطا آدم و خطا ذرینه خطا که آدم و راجعاً که شجره را بر بعین چهل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا بایشان راه یافت یعنی این به صفت انکار و خطا و خطا از اصل آدم بود و داود و از آنجا سرت کرد و راه الو می ماند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون وجود آمد که کذب است جواب میگوید که صد و درین کار حکم حجت و طبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آزاد در بشر از هر عصر و زویری و کبر سن چنانکه در حدیث شیبان آدم و تئیب فی خصلتان الحمد آمده است نه قصد و نه تمسیر و بعضی احکام حجت در اینجا باقی میگذراند و از آن سنه میفتند و قد حق ذلک فی موضع و الله اعلم عن الی الداء عن النبی و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پیدا کرد و خدای تعالی آدم را به کامی که پیدا کرد او را فضیلت بگفته الهمنی پس از حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد که بزند شازر است آدم را فافترج ذرینه بیضاء پس برون آورد و ذریت سفید را کانهم الذر و کوا ایشان موچای فرزند و در بعضی نسخ کانهم الذر و افترج ذرینه بضم دال و بعضی مرادید و برین تقدیر بیان باض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه میگرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است و خوب بگفته الهمنی و زو شازر چپا و را فافترج ذرینه سود و لو پس برون آورد و ذریت سیاه کانهم الحکم کوا ایشان انکشان اند در سیاهی فقال للذی فی جملته پس گفت مر آن کرده را که در جانب راست بودند الی الجذع الخطاب بان کرده است یعنی کلام اینچنین شود که بر وید بسوی پشت و اگر خطاب ملائکه است که سخنی از حال این کرده بایشان میگویند معنی این بود که این کرده بسود و ند بسوی چپا بر بختان این کرده را و لا ابالی و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بخت کردم پیش از صد و عمل مالک و متصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم و قال للذی فی کفنه و در بعضی نسخ فی کفه الیسع الی النار و گفت مر آن که در کف چپا و در کف چپ بود بسوی آتش و در زو و لا ابالی رواه احمد و عن ابی نضوه بفتح و ن و سکون ضا و مجمر نام او منذر بن لک تابعی ثقه کثیر الحدیث از سند سبع و ابی ان رجلا من اصحاب النبی روایت است از ابی نضوه که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال له ابو عبد الله که گفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه در آمدند بسوی یاران او و بعد و نه و دعائی که بیا پرستی میکردند او را و هو بیکی حال آنکه او میکشید فقال له ما بیک پس گفت یا ران او را چه چیز میگرداند ترا ابو یفضل و سوله آیا گفته است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خد من شاد بک کیر از موحن بروت خود و پست و کوه نا که آنرا افترج حنی فلخانی پس برقرار داد آن را بهیچ حال و در باز و کرم و درم بشس بر آن تا آنکه ملاقات کنی که پیش آتی بر ابرجوض یا در بشت یا در بجای دیگر از مواضع عرصت یعنی هر یک کئی و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده و لا بآن بی اسلام بود قال سلمه گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است و لکنی سمعت رسول الله و لکنی من شینده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبول می گفت ان الله عز وجل فیض بعینه فضله بدرستی که خدا تعالی گرفت بدست راست خود شتی یعنی جماعه از آدمیان را و اخوی بالید الاخری و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر و قال و گفت هذه هذه و هذه هذه این قبضه و این جماعه که در دست راست اند میان رست یعنی بشت را و این جماعه دیگر که در دست چپ اند در زو رست و لا ابا و باک ندارم و لا ادری فی ای القبضتان آقا و در دنیا هم و دنیا هم که در کد که گم ازین دو قبضه ام من یعنی اگر چپ را بی آنحضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان در آمدن بشت یا قوام او پروردگار تعالی بنیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می دایم در بشت هر که را خواهم و می بکنم در زو هر که را خواهم و باک ندارم و هیچکس را نرسد که بگوید که اگر آدمی این خوف از دل ببرد و موجب که بر اینست بعضی ازهم فاکفته اند که اگر چه بقضای صدق و عده و بشارت شایع است و اطمینانی حاصل میشود و لکن

خوف لا ابالى لاساكنه سینه پابرون می بند و نیز خیال منی هست منی صحابه با وجود ثبات به یالیت کذا و یالیت کذا ای که گفتی که ای کاشش که سفندی بودی یا مرا بچ کردندی و بخوردندی و بیرون افتندی
و دیگری گفتی کاشش من یکای بودی و خاک بودی و این تحقیق و بیانی است که در رساله تسلیم ثاب ذکر کرده شده است و واه احد و هن ابن عباس رضی الله عنهما عن ابی روات است از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال اخذ الله الميثاق من ظهر خب ادم كرف خدا تعالی عهد را از ذریقه کبر و ن آور د از پشت ادم بعمان بفتح نون نام و اوست نزدیک بصفات در رساله
که و طائف و این است مراد بقول راوی و تفسیر که در همان را و گفت یعنی عهده نصبت و بجا آوردن وادی از عهدهات فخرج من صلبه کل ذی ذنب و اها پس بیرون آورد و تعالی از استخوان پشت
آدم هر ذریقه ای که پیدار و از افرات هم شای شلته بین دید به پس آنگاه کرد ایشان را در پیش کلام کامل گذاشت مانند مورچای خرد و تمکله هم فبلا بکلام که و با ایشان را و بر و قبل بضمین معنی مو جهت
و بر و وفال المست بریکه گفت پروردگار تعالی آیا نیست من پروردگار شما فالو ابلی گفت آری هستی تو پروردگار ما شاهد نا کاهی و ادم بر بوبیت تو سخن کردن این در امری سخن کردن فبلا
سلیمان است و بهی علی تل شئی قدیران لغولوا و اهل العهده انما کانوا عن هذه عافین تا کوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل و اقولوا انما اشرك اباؤنا من قبل باکونید
روز قیامت که شرک بنا و زد کردید بران یا میش از ما و کذا و بینه من بعد هم و بودیم ما ذریقه بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشان را فلهکنا بما فعل المبتلون آیا پس ملاک میکردی
ما را که در اهل بطالت و این سخن را ایشان عذر نشود زیرا که اخذ شقاق توحید الهی بر هر احدی از ذریقه و واقعه و پیغمبران با خبر صادق و خبر بدیان دادند و تدارک نمودند و واه احد عارفان کوئید
کراین ما و اودان عبدالت برای خافان و بخیران بود و الا بهوشندان بیدار دل بکوشش آنگاه و احوال و جواب میشنوند بیت الست از ازل همچنان نشان بکوش بغیرا فوالو ابلی در زبوش
علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روزی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که کوئی دیروز بود و پیر هری قدس تر که کوئید که درین سخن انقض است صوفی راوی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در شای
و صوفی در همان روز استانتی و متحقق کوئید که در عالم اگر ماضی و مستقبل بود آنچه همچال است لیس عند الله صباح و لاساء بیت آنگاه از حق نیست غافل کین نفس ماضی و مستقبل
بس و سر و این صلوات الله و سلامه علیه و موسی امی پیغم که با همتا و بهر از نغری اسرائیل حج می آید و در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمدند آنگاه از ماضی خبر میداد و این کلام را
تحقیق است در مقام خود مذکور و عن ابی بن کعب انصاری است حاضر شد تعبدا ولی را و در کتاب وحی و اواصحاب و طعنه بید القراء و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما مور شد که سوره لم یکن
الذین بر وی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند در فضیله و احوال وی در بسیاری از مواضع مذکور است فی قول الله روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز وجل
واذا اخذ دینک من نبی ادم من ظهورهم ذی یهم و این تفسیر را که ابی بن کعب فوج بحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و لیکن در حکم فروع است چنانکه ابی بن کعب را بی سماع از سید ابا و صلی الله
علیه و سلم مکن باشد چنانکه در مقدمه گذشت فال گفت ابی بن کعب جمعه از پیغم آورد پروردگار را ایشان را فاجعلهم از واجبا پس بوبیت که کرد و اندایشان اصناف پس گردانید خود هم بر پیوست
بخشید ایشان را فاستنظمهم پس کو با گردانید ایشان را فکملوا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ علیهم العهد و الميثاق بکثرت برایشان عهد و پیمان را و شاهد هم علی انفسهم و کوه کرد و اند
ایشان را از اتمام ایشان المست بریکه گفت آیا نیست من پروردگار شما فالو ابلی گفت آری هستی تو پروردگار ما فانی شاهد علیکم السموات السبع و الارض السبع گفت پروردگار
تعالی پس بدرستی که من کوه میکرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین و اشهد علیکم ابناء کما ادم و کوه میکرم بر شما پدر شما را که ادم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و این اقرار را کوه
و بندگان شما و ثابت گردانند شما آنرا گفتند اول اشارت است بصب دلائل عقلیه و ثانی به بعث رسل که یاد دهند ایشان را بخطایات معصیان لغولوا و اهل العهده انما کانوا عن هذه عافین
نخوئید روز قیامت و اما بنودیم ما بین قصصه اعلوا الله عجیب بدانید که بدرستی و راستی که شان نیست که نیست هیچ معصی و بجهت جرم و ولاد و بجهت و نیست پروردگار جزین
ولا تشکر و کالی شهنش و شکر که گردانید جبرن سپید را الخ سلاسل المکر و سلی بدرستی که من هر انجام است که بفرستم بسوی شما بجز این خود را بگذار و نکوه عهدهی و مبلثانی که یاد دهند
شما را عهد و پیمان را و اقول علیکم کتبی و فو و ادم بر شما کتابهای خود را فالوا اشهد فابانک و بنا و الله انما گفتند ایشان که ابی دادیم ما بین که تو پروردگار ما فی و معبود ما فی لا ادب
لنا عینک و لا اله لنا عینک نیست پروردگار ما جز تو و نیست معبود ما جز تو فافز و ابدانک پس اقرار کردند بان و دفع علیهم ادم و برداشته شد و مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان
آدم علیه السلام بنظر الهی و در حالی که نگاه میکند بجانب ایشان فوالی الغنی و الفطی پس دید آدم تو را و محتاج را و حسن الصوره و دون ذلك و دید نیکی صورت را و پایان تر و کمر از آن
و در نیکی صورتی یعنی هر دایمان یافت بعض غمی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بد صورت و بجهت مختلف و احوال فقال ادب و لا سوبت بن عبد الله پس گفت ادم
ای پروردگار من چه باربری کردی میان ایشان با آنکه همه بندگان تو اند مصروع بنده انما بر کی مقبول و آن مرد و وصیت فال فی حببت ان اشکرک پروردگار تعالی از بخت
آن سویت مکر دم زیرا که مرغی دست میدارم که شکر کرده شوم که همه را یکسان بر یکمال و بر یک صفت می آفریدی می حقیقت شکر جو و دینامدی و در هر یک چیزی بجهت ادم که در دیگری نیست و
چون دیدم که شکر کردید شکر و فقر و غنی و فراغ وقت و سلامت از آفات است که در غنی نیست و مکر و دای الا بدعا فیهام مثل المرح علیهم النور و دید آدم پیغمبر را در میان ذریقه خود
مانند چراغی که قیام برایشان روشنی خصوصا بميثاق اخر فی الرساله و النبوه مخصوص گردانیده شدند پیغمبران بعد و پیمان دیگر را داده بعد الوصیت و ر بوبیت در رسالت و نبوت
تا حق آنها را کند و از عهد آن بیرون بآیند و احکام و شنائع و احکام الهی خلق برسانند ازینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است
و هو قوله و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق بنا و ک و تعالی و اذا اخذنا من النبیین ميثاقهم و چون گرفتیم که پروردگار جانیان ما پیغمبران پیمان ایشان را
در رسالت و نبوت الی قوله تا قول وی تعالی و عیسی بن مریم نام آیت یحیی است و اذا اخذنا من النبیین ميثاقهم و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن
مریم کان فی تلك الادواح بود عیسی بن مریم در میان رواج آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و دست بر روح اتبوع و او را متبوع

بجسم ساخت و هم در میان ارواح گذشت فادسله الی یوم پس فرستاد حق تعالی عیسی اگر روح بود در میان ارواح سوی مریم علیها السلام نحدت عن ایانه و دخل من جهه
پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در بریم از راه قوی و او احمد و عن ابی الدرداء و رضی الله عنه قال بلغنا عن محمد رسول الله کتبا و الدرداء و رثائی آنکه یوم
مازیه غیر خدا صلی الله علیه و سلم نذاکر ما یكون مذاکره و گفت و گو میکردیم و خبری که میشد و وحاشا میگردید یعنی یکتیم که با بقدر قضا و قدر راست یا از سر نو پیدا میشود یا با بقدر قضا
ظاهر میشود که مذاکره قضا که بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را از آن منع کرد و زجر نمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد و اذ قال رسول الله تانا
جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در این بهیضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعاً متغیر نمیکرد و ذکر کرد مثالی از آن و آن خلق مردم است بضم خا معنی سیرت
باطل و کما قبل و قال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا معنی صورت ظاهر که متغیر میشود و بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم افا معتم یجمل ذال عن مکانه فصدف
چون بشنود کسی را که جنید در دوزخ پیدا از جای خود پس تصدیق کنسید و باور دارد و یا از آنکه ممکن است و افا معتم رجل تعنی عن خلقه و چون بشنود مردی را که متغیر شد و جدا شد از
خویش و فصلت خود فلا فصد فوا به پس تصدیق کنید بدان و باور ندارد و یا از آنکه نصیب الی ما جمل علیه زیرا که بدستی آن مرد می کرد و باز می آید سبوی صفتی که بحسب و مخلوق
شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس از او را کس و دانا و زریک آویده اند و تقدیر آتی بر آن رفته که چنین باشد هرگز اسحق و نادان و کول نمیکرد و در یکس نیز و اما آنکه در
ظاهر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالفت دانا و زریک نماید و بعوارض حوادث کول و نادان گردید یا کول است که بعوارض ریاضت و تحسب و دانا صفت شود آن که از این قبیل است
سخن را آن سس است که بحسب و مخلوق بر خلقی افتاده و قضا و قدر را کسی در حق و حقی پسین فذاین قسم هر که تغییر و تبدیل پذیرد بخود و ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم و گیر میرود
و در این دو راه احمد و عن اسلمه رضی الله عنه فالت روایت است از ام سلمه که گفت با رسول الله لا تزال یصیبک فی کل عام و حج همیشه می تو گمیرید زار در هر سال
در روی من الشاة المسمومة التي اكلت از آن کو سفند زهر دار که خورده بودی یعنی در غیر خال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما اصابنی شئاً منها هار سید ما چیزی از درد
از آن کو سفند الا و هو مکتوب علی کلام آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من و آدم فی طیفه و حال آنکه آدم در طینت خود کثایست از تقدیر از نالی و طینت معنی پاره کل و
خاست و جلت آید چون ام سلمه حکم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث در آن کو سفند زهر دار که حضرت صلی الله علیه و سلم در آن بحقیقت بود و فرمود که این بهیضی را کسی است که در ازل رفته
و او ابن مباحه با اثبات عذاب القبر چون قومی از مبدعه و اهل هوا که اکثر معتزله و بعضی روافض باشد انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشرکه و کفری را از آن سجد تو اتم
رسیده و آن روایات است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و عقاود بدان مؤلف خواست رحمت الله علیه که اثبات کند آنرا و گو
کند احادیث وارده در این باب و عذاب شستن است از عذاب یعنی دوزخ و منع زیرا که منع میکند و باز نمیدار و شخص را از مخالفت و دوزخ یا شستن است عذاب یعنی جنس و خاشاک که در آن
افتد و چنانکه افما و جنس خاشاک آب را که رویره کرد اند عذاب نیز عیش شخص استغص و مکدر سازد و بعضی گویند شستن از عذاب است معنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخوا
او را شیرین نماید و ما بر ملاقه عذاب نام کردند و در او قبر عالم بر رخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلقی دارد و بهر دو مقام زمان کو نکاح کرده و او را که کور کند چه بار و کان کرد
آب غریق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تجلیل روند و الا خبری از آن که از آن خبر و اصل خویشند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدیر قدرت خود
آز آنجا دارد و قسب چیز از علم و قدرت وی بیرون زود و اگر خواهد هم بدان جزو روح را استعین سازد و جانی بخشد و عذاب و کهد و نعمت دهد پروردگار تعالی بر پیغمبر قاور است
و کسی در عذاب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن مکر فایسج چیز از اعجاب و غرائب نکر نکرد بیت کند هر چه خواهد بر حکم نیست که پیدا و پنهان
نزدش یکی است و در تصدیق عذاب قبر و امثال آن مقامات است اصلح و علم و اقوی آنست که ایمان باینکه ملائکه و مار و گر دم و گردن ایشان که در احادیث واقع شده است
هم حکم واقع موجود اند از بعضی مثال و خیال و آنکه ما نمیشیم و نه در یابیم در وجود آن زبان ندارد زیرا که عالم ملکوت بر چشم مرتوان دیدار چشمی دیگر است که آن توان دید و اگر چشم
رسانید بآن نیز توان دید بنی بنی الجبریل بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام می گفت و آیند و صحابه در مجلس هر نشسته می بودند و می دیدند و باین
ایمان می آوردند و اگر در تجارت رد می هست فلک ایمان باینکه باینکه در دل در آمد و ندیده بآن نور گشاده شد و دیگر هیچ شکل نیست حق تعالی از خبری عقل و تیرگی طعن
کا چارده و الله الهامی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر زنده گردانیدن نیست است یا در مقابل داشتن روح با دوی یا نوع دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافت کند
حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیا است چنانچه ظاهر احادیث و است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آن چنانکه در دنیا بود یا بجوفی از جنبه ای و متعلق
سازند حکمی که از علمای شافعی است که از این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان زدل آدمی نباشد که بیخ حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار
تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از عالم و رحمت در یابد و در عتقاد صحیح کفایت است و الله اعلم بحقیقه الحال الفصل الاول من البواعین عذاب صحابی است اول مشاهد
خداست و پیش از آن صغیر شود و خدا را حاضر شد احد را و غیر آنکه در آنحضرت بازده غرور را و نزول کرد و کوفرا و فتح کرد روی را و حاضر بود با علی رضی در جمل و صفین و نهروان
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا سئل فی العیبه فیه ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله فیرسله و یسلم و یقول
پرسیده شود در قریه ای میسده یا بوجهی حق و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم فذلک قوله پس آن کو ای می آید است بقول خدا تعالی که مودوده است بخت الله الذین
اصنوا بالاقوال الثابت فی الجوه الدنیا و فی الاخره ثابت و بجای میدار و خدا تعالی مؤمنان را قبول ثابیت در دنیا و در آخرت یعنی این ثبیت مؤمنان بر قول ثابت

در قریب باشد پس بعاشق خود که عذاب قریبی است و استعاده از وی بعد از نماز و روزه و دعا و غیره یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و دیگر میگوید بعد از شنیدن سخن
یو دیه اتفاق افتاد و یاقوت نیز میگوید و عائشه از آن خبر داد و بعد از پرسیدن وی میگوید که تا منم و تذکره کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است و الله اعلم صغیر علیهم و عن
و بعد بن ثابت انصاری مدنی کاتب و حجازی از اهل مدینه قاضی فرائض چون هجرت کرد آنحضرت یا زده سال بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سار شد را که بعد از نماز
بود وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت و آن را در زمان ابوبکر و فعل کرد و در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنه و بعد از آن بن ثابت و در آن یکی که میگوید
خدا صلی الله علیه و سلم و حنیف حنیف البلی الجاد بود در بوستان مریخی بخار را که قبلاً ایستاد انصار علی بعلله له سوار بر استری که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود و منحنی
و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حدادیدگاه رسید و هم کرد انداخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از پشت خود جید بفتح صمد خمین و میل کردن فکادت فلغیه پس بگوید
بود که منبذ از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر زمین و اذا افرسنا او فمخس و ناکاه قربا بود در آنجا شش یا پنج فخال من یعرف اصحاب هذه الایمیه پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم که منبذ صاحبان این قربا را که دفن شده اند در آن فخال و جل ما گفت مردی که منبذ شام فخال فنی ما فوالا گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگوید که مردی که مرده اند و در
کدام زمان را عالم رفته اند فخال فی التوکل گفت در زمان شکر مرده اند و شکر بوده اند فخال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الامه البلی فی فو و هاهنا است
یعنی کرده آدمیان قبل ساخته میشوند و آرایش کرده میشوند و رگورهای خود فلولان لا املوا و پس اگر بنیو در تس و ملاحظه آنکه گویند شما مردای خود را و رسم که کردن بنیو
از عالم دعوت الله انی لیسعکم هر آینه و عالمی که خدا میگوید را که بشنوند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که می شنوم من آن را یعنی اگر بشنود شما
آه از عذاب را دیگر مردای خود را و رگور نمی بنید و در اینجا است که می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدا تعالی اگر خواهد عذاب
سیند مرده را اگر چه باشد در صحرای یا در شکلهای و در آن فیر کرده شده اند و نشان دفن موات یکسان از ایشان بجست این ترس چنانچه دارد و توجیه کرده اند از این اشکال چنانچه صلی
آنکه او است که اگر بشنود عذاب قبر را و حنی و دوشی حاضر شود و شما را که بگوشت و معقل میگردد و قوت و فرصت دفن می ماند چنانکه در بیان ما شنیدن تعلیل صحیح است را که است
که اگر بشنود که رخانه معیشت معطل و منقطع گردد پس دل فنی از جنت خوف عذاب است بلکه بسبب قوت عقل و پریدن هوش است و دیگر آنکه اگر بشنود عذاب مرده را و دشت و حقی
حاصل میگردد و شما را از نشانه اموال تجدید زندگانی تواند آمد با ایشان تا تخمیر و مکلفین کند و دفن بناید و وجه دیگر آنکه طایع زندگان بحول است بر پوشیدن عیب مردای خود و در
شریعت نیز از بیان کرده اند که او را که اموال و تخمیر و مقابل محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحرای بعد میزند تا کسی تجاوز نرود و نشود عذاب ایشان را مطلع نکرده بر
عیبای ایشان و الله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال بترت و جاور آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بر وی مبارک بود پس گفت نفوذ و ابالله من عذاب النار یا نه جوید بخدا از عذاب
آن فخال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفوذ و ابالله من عذاب القبر یا نه جوید بخدا از عذاب قبر فخال گفت بخدا نفوذ و ابالله من عذاب القبر یا نه جوید بخدا از عذاب قبر فخال فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفوذ و ابالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن یا نه جوید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بحد تعلل دارد و از آنچه پوشیده است که بدل
تعلل دارد و یا آنچه پنهان است بر شما و سید اندیشا از آنچه پوشیده است بر شما و بنیاد از آن فوالا گفت صحابه نفوذ و ابالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن فخال فرمود نفوذ و ابالله
من فتنه الدجال یا نه جوید بخدا از فتنه دجال فوالا گفت صحابه نفوذ و ابالله من فتنه الدجال و اوه مسلمة الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا فخر الملت اناه ملکان اسودانما از فغان چون گردیده میشود و مرده می آیند و او فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ که چشمهای رنگی بحول است بحقیقت چه
در سیاهی دشتی و دشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست با کثایت است از قیظ و شامت صورتها که و چشم مراد بدان نیز تیرنگاه کردن و چشم کردن اندین داشته اند چنانچه
و شمن بجا ب و شمن تیرنگاه که چشم بر کرده و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نباید و بعضی گفته اند که کعب دشمن ابوبکر چشمی از آن وصف کند که روم دشمنان عربانند و ایشان کبود
چشم میباشند بطال لاحدهما المنکر و الاخر النکر گفته میشود و نام کرده میشود و در یکی از آن و فرشته را منکر بفتح کاف و مرید را بکبر هر دو معنی نا آشنا و معش اندیشی از نکت
ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و بکبر نام و شخص است که بر سر هریت تمثل حاضر نمیشد و بعضی گفته اند که نام و کرده است و هر کدام از این دو گروه را افراد بشمار است و نیز
گفته اند که منکر و بکبر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان طایع را نام بشر و بشریت و الله اعلم فقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس بگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو
در شأن این مرد و فقول پس بگویند در جواب این سوال هو عبد الله و دسوله و می بنده خداست و فرشته او و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و دسوله ففک
فذلکنا نعلم انک تقول هذا پس بگویند آن دو فرشته تحقیق بودیم ما که میخواستیم که تو بگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناضیه حال تو دیده بودیم ثم یفصح له فی خبره
پس تشرنا ده کرده میشود و مریت را در قریش فقا و کرد و در هتاد که کثایت است از نکت و مبالغه در آن نه عدد معین نمیشود و نه تیر و شمن گردانیده میشود و مریت را در قریش
ثم یقال له فترکت می شود و مریت را در خواب و استرجت کن فقول اوجع الی اهل فایم پس بگویدیت باز کردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهیم ایشان را از این حال
خوش خود چنانچه عربی در شهر غریب را فقی یزد و قی میزد که بیداشکی بروم و کان خود را برینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم فقولان منکم من العروس پس بگویند و مریت را
خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوله خدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوفظه الا احبها لله الیه آن عروس که بیدار نیکند او را که محبوب ترین اهل
خانه وی زدی چه بیدار گردانیدن از هر کس خوش تر آید و موجب وحشت میگردد و نمیتواند هر کس بیدار کرد و بیدار کرد و اندیختی ببعشه الله من منجمه

قالوا ففک
فذلکنا نعلم
من عذاب النار
یا نه جوید بخدا
از عذاب

سبعون
فی

و از احادیث که مذکور شد معلوم میگردد که مروت و تقیافت در کور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مروت و تقیافت را با وجود موت و تعلقی روح ببدن چنانچه
شعور و ادراک زار و ان و شایسته و این را نیز از او است فخر و اسم اعظم و او را داود و عیسی و عثمان رضی الله عنه اند و انکان و فخر علی فخر یکی روایت است از عثمان که
بود وی ضعیف و غریب چون می ایستاد بر سر کوری میگرفت و بسیار میگرفت حتی ببل مجسمه تا آنکه تزیینات ریش خود را با شک فیل له نذکر المجنحه و الماد فلا یمنکی
پس گفته شد عثمان را ذکر میکنی و یاد می آید و میبشت و در رنج و اندک میبشت و بلکی من هذا و میگفتی از این یعنی نایب دن بر سر قبر و مکرستی یا در کون عذاب آن فعال آن
دسول الله پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است ان الفی اول منزل من منازل الاخوة بدستی و رستی که قرعین نزلی است از نزل های عزت
فان یجانه پس اگر برست کسی از عذاب قبر و منت آن فالبعده ایمنه پس چیزی که پس از دوست از منازل دیگر و محبتی که آسان تر است از آن و ان لم یمنع منه فاعلم
اشد منه و اگر برست از عذاب قبر پس آنچه بعد از او است سخت تر است از آن چنانکه در عالم ظاهر که کار می راکد و حضرت سلطان بیازند کرد و اول آمدن لطف کردند و آسان
گرفتند بعد از وی آسان تر شود و اگر هم از اول پیچیده کار سخت تر می افتد قال گفت عثمان و قال دسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما و ابست منظر خط
نذیه ام من هیچ نظر که ای زشت و نامحشوس هرگز الا و الفی اقطع منه مگر آنکه دیدن کور زشت تر از آنست که سخت و شدت برآید و در عیش و انصاف گرداند و اول الفی
و این ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عنه قال کان النبی و هم از عثمان است رضی الله عنه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا فرغ من دفن
المیت و دفن عجله چون می بردت از کور کردن مرده می ایستاد بروی فعال پس میگفت استغفر و الاضحی که طلب کرد زشت کند مراد خود را شمسو الله بالثبیت
پس بطبیعه و در خواست برائی می ایستاد که ثابت دارد و او را در جواب سوال گفتی فانه الان بسال پس بدستی که وی اکنون رسیده میشود و او را داود و درین حدیث
دلیل است که دعای زندگان سودمند است مراد او است بخار و طلب که زشت مراد از سبب رحمت است و همین است که در سبب شایع اهل سنت و جماعت رضوان الله
علیهم جمیع در عتقاد نوشته اند و فی دعاء الاحیاء الاموات و صدقتم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب ثبیت تلقین غیر مستقیم است که بعد از دفن کنند و مستحب است نزد بسیاری
از شافعی و بعضی فقه و حدیث از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مرد یکی از بزرگان شما و دفن کردید او را و ریختید بروی خاک باید که بایستد
مردی از شما ز سر روی و بگوید یا فلان بن فلان تو درین فتنه یگویی راستا کن مرا صحت کند خدا تعالی ترا و لیکن شامی شریف و یگوید یا کن فلان ای فلان اگر آمده تو با آن دنیا شهادت
ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اگر رضی شده که خدا تعالی پروردگار است و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر است و سلام و بیعت و قرآن نام چون گفت این را
میگوید و اگر از مکر و کینه دست دیگر را و میگوید بر وی آید ما پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حجتی از تعالی یقین کرد و او را رحمت و مراد می گفت یا رسول الله اگر نام
ما دریت ندانیم چگونه و بکس نیست کنیم او را فرمود و نسبت کن که جو ما در همه استانتی و خواندن اول سوره بقره تا مفلح و آنست آن را من رسول نیز آمده است و اگر ختم قرآن
کنند اولی و افضل باشد و از بعضی علمائین شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند فیضیت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله و انصر بهت
و محققان است که خواندن قرآن بر سر قبر مکر و نیت خلافا لبعضهم که اقال الشیخ ابی الامام و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله کنتا بوسعید خدری کنت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یسلط علی الکافر فنفوه و این را بگاشته میشود بر کافور و او شفعه و شفعون فبنا فودنه و نه از دما شفعه و فلان غده حق نفوذ است
می کنند که فراتر از آنکه بریا شود و قیامت فتنی بکبر فو قایه و کسوف اولی و تشدید آن مار بزرگ که از آژدها گویند بلع گردیدن است و نهس بفتح فونی و سکون با بین جمله
گرفتن بدنه های پیش و آن نیز گردیدن است و مقصود از ذکر مرده و تاکید است لوان منهن منها فتنی الاض اگر آدمی از آن آژدها دم زند و در زمین ما انبسطه و
نی رویاند زمین هیچ سبزه را یعنی هم از گرمی دم وی سوخته میشود و خضر بفتح خا و کسر خا و بفتح خا و سکون فاد و بالف مدوده هر دو روایت است و اما الدادی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی و دوی الترمذی نحوه در روایت کرد ترمذی اندکان یعنی هر دو مدنی یکی است و در لفظ مختلف و قال یسعون ببدل شفعه
و شفعون و گفت ترمذی هتای بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد هر دو مبالغه است و علم قطعی باین عدد موقوف بشایع است و بعضی علما وجه
مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طبعی از آن نقل کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حق سبحانه و تعالی صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا و فو فو شده است که هر برای کرد و عالم
است ترا و ست و نود و نه را برای آن جهان گماشته و کاف چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عودیت او انداخته است بجای هر رحمتی آژدهای بگوا داده کرده شده است
یا کویم الله تعالی را نود و نه اسم است که هر یکی از آن ایمان بیاورد و کاف چون کار آن کرده در برابر هر عددی آژدهای بروی گاشته شد انتی و اقرب است که این بار و کز تشر
صفات و سیمه و اخلاق مکتوبه است و شاید که اصول اخلاق در علم شایع باین عدد باشد و بوجهی فودنه توان گفت و باعتباری بجهاد و راجع توان فودنه که قبیل و الله علم
الفصل الثالث عشر جابر رضی الله عنه قال و جماع رسول الله کنت جابریون آدمیم ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لى سعد بن معاذ بن فونی بسوی خدا
بر معاذ که از اکابر و نقای انصار بود رضی الله عنه و فاته یعنی بر جازده او رفیق فلما صلی علیه و سلم الله پس که که نماز کند از در بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم و وضع فی قبوه و نهاده شد معاذ در قبرش و سوسی علیه و را بر کرده شد خاک بر وی سبج رسول الله بفتح که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته
سبحان الله منجنا پس تسبیح کردیم ما بنظر طوبی و لا یجیح در ازیا زمان در از آنکه فکر فایس بکیر بر آورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت الله اگر پس بکیر بر آوردیم پس

نکته در حدیث
در حدیثی که در این باب
در حدیثی که در این باب
در حدیثی که در این باب

نکته

فصل پنجم گفته شده و پرسیده شد ما رسول الله لم یسجد لمخلوق برای جبرئیل کردی و بکبریا آوردی خالی گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لغد نصابی علی هذا العبد المصالح جوده
یعنی تسبیح و تکبیر از آنجست که تمجید کردید برین بنده صالح جبرئیل حی و حیدر الله عنه تا آنکه گشاده داد و برون آورد خدا تعالی ازین دشواری تنگی و تسبیح و تکبیر برای استخلاص می
بود ازین شدت یا بجهت تعجب و استعجاب از شاهده این حالت و او احمد ازین حدیث معلوم کرد که تنگی و مضطرب آن می باشد اگر چه بیت مردی صالح بود در رغایت صلاح و جود
صالح و سعدین معاذ بود که بجهت موت و عیش جنسید و در نای آسمان برای وی گشاده شد و همفا و فرشته ربخانه وی حاضر گردید و این بجهت تقصیری که در حضرت قربان و بی تقصیر
یاست الهی بر این جاری شده مثل و در وجهی هر یکی را و الله علم و عن ابن عمر قال قال رسول الله وایت است از این بگو که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفعی می گفت هذا الذی یخبرکم له العرش این کسی است که جبرئیل بجهت وی عرش و در روایتی آمده است اینتر العرش موت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمان و در روایتی
معنی این کلام احوال است یکی آنکه حرکت و اهتزاز کثایت از ارتجاج و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودن داخل عرش بجهت صعود روح پاک او و استبشار نمودن بقدم شریف و
از جبهت عظمت و کرامت و نزد و پروردگار تعالی شانه یا کثایت است از عظم شأن موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند بیوت فلانی زمین تاریک شد و قیامت برخواست یا از تحسین و تحزن از
فقدان وجود شریف و صعود احوال رگت و چنانکه آمده که زمین و آسمان سیکرد بر موت صالحان از زمین گمانی که عمل میکرد بر روی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بر آن شرف
و مبارک میکرد و اندامها را و توجیه و تعلیل بفرج و مسرور چنانکه در وجوه اول مذکور شد موافق است با آنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت بیست
از امت تو که اشب مرد و سالکان سماوات بدان مسرور و متبشیر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و تقصیر موت وی در غرضه خندق مذکور است
و فحنت له ابواب السماء و گشاده شد برای وی در نای آسمان بجهت نزول رحمت بر وی از آن یاری صعود پاک و بی بر آن و شهیده سبعون الفان الملائکه و حاضر گردید او
یعنی ربخانه و همفا و هزار فرشتگان لغد ضم ضمه نه فرج عنه تحقیق تنگ کرده شده و قبض کرده شده قبض کردنی سخت پشیمانان کرده از وی این دشواری و دوا الدنسی و عن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خطیباً گفت اسما دختر ابی بکر صدیق ایتا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حاکم خطبه خوانده است فذ
فنته البیوت التي یفنون فیها المویس یا در فتنه قرار که آرایش کرده میشود و روی و فلما ذکر ذلك خرج المسلمون فجاءه پس برگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن ناله ندو
فریاد و در دنا از سر و بهیت آن مسلمانان نالیدنی عظیم و دوا البخادی هکذا روایت کرد این حدیث را بخاری و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی و در دوا الدنسی و زیاد کرده است نشانی از عیش
که اسما گفت حالت بلنی و بین انهم کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم نالیدنی و فریاد کردنی که مانع شد و حاصل گردید و در میان آمد میان من و میان محترم کردن من سخن
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را یعنی چنان فریاد و ناله از مردم برآمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم کنیز مودمن شنیدم و تفهیم فلما سکت صحنهم پس برگاه که گذشت و آرام یافت
نار و فریاد ایشان فلت لجل فویب می گفت من مردم و در آن نزدیک بود من ای باو که الله فیک ای هر دو بکت کند در کار تو خدای تعالی ما ذاقا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم چکفت پیغمبر خدا صلی
علیه و سلم فی آخر قوله در آخر کلام خود قال خال گفت که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فلما وحی الی انکم تغفون فی البیوت و تحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شمار
فتنه مذاقه میشود و آرایش کرده میشود و برقرار و تباه من فتنه الدجال فتنه که نزدیک بقدر دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی بوبیت کند و مردم محنت
عجز و اضطراب باقرار بوبیت و حق و حق شوند نیست نیز حسمان دارد که حکم حالت اضطراب چون بیت و فطاعت و دهشت و شستار را ببیند در فتنه افتد و چون روی پرسند است پروردگار
تو یا پیغمبر تو از ترس خبری بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک و عن جابر رضی الله عنہ عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا دخل الملت الغیور وایت کند جابر پیغمبر خدا چون
در آورده میشود مرده و در کور مثلث له الشمس عند غروبها مثل ساخته میشود و موده میشود و در آفتاب چنانکه در وقت غروب می باشد زرد و کرم تاب فجلس عینیه پس می
تشنه است و در حالی که می نالد بر دوشم خود را و بگوید دعوی اصلی و میگوید با خود بگذارد و بگذارد که نماز شام بگذارم یا بآن فرشتگان بگوید که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس از آن چه
خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال جواب بگوید و میگوید که در اهل خانه خود شسته است و این دلالت بر فاطمیت حال وی میکند که با هنوز زرد و دنیا است و نجواب افتد بود و دلا
دارد بر در سوخ و می در ادای غصه ایضاً مداومت و موی بآن در دنیا اختصاص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهایی اوست و وقت شام با غریبان یعنی دار که شام غریبان
میکنند و غربت وقت شام چون شرب بگذارد و آید حیران گردد که گمانشید و چه کار کند نظم تو زلف رشتنی ریک شجبان اکنون قادم غریبان بجا روند نماز شام غریبان
چو کربا غارم مجای می غریبان به قصد پروازم و دوا ابن ماجه و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم ان الملت یصیر الی الغیور بشتی کیمت باز میگرد و میوه و بسوی
مجلس الرجل فیه پس می نشیند یا ناله میشود و در بعضی مرد صالح در کور خود غریب فرخ و لا شغوب در حالی که نه فرزند است و نه مقنون یعنی من و خوشحال و فارغ البال
و اصل شغب بفرخ شرب و فتحین مجتین و سکون آن را بکنیت شرف و فتنه نه بقال فتم کنت پشکفته میشود و پرسیده میشود و در چه درج طاعت بوده که تو در دنیا فیه قول پس میگوید
کنش فی الاسلام بودم و درین سلام فیه قال هذا الرجل پس پرسیده میشود چیست صفات این مرد و چگونه است اعتماد تو بوی فیه قول محمد رسول الله پس میگوید وی تحمق و فتنه
خدا است جاء نابا لجنات من عند الله و الله ما را منجزات ظاهر و هویدار از نزد خدا قصد فتنه پس تصدیق کردیم ما او را و است که در دستیم فیه قال له هل دایت الله چون
گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از پیش خدا آورده گفته میشود و او را آید و خدا را که میگوید از پیش خدا آورده بچ دلیل میگوید و درین امتحان او است در تصدیق یا کفر او فتنه
خدا است فیه ما یبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیرسد و نمی نرود هیچ یکی را که ببیند خدا تعالی و تصدیق را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزا

بیات فنجح له فوجه قبل النار پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب آتش و در زخ فنجح خفیف با است و تشدید نکرده است و قبل کبر قاف و فتح با بعضی جانب و جهت و همچنین در هر جا فظن الله محطی بعضی بنحوا میکند بجانب آتش و فتح وی و می بیند و اگر می شکند و پامیال میکند بعضی بعضی این کنایت است از از و حام و شدت زبانهای آتش و در هم و بر هم افتادن آنها در یکدیگر فقال له انظر الى ما و قال له پس گفته میشود آن مرد را که تکر بجانب چپ می کشد و در بعضی نسخ مندرک است نه بفتح له فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و در او را شکافنی بجانب بشت فظن الله و ما فها پس نگاه میکند بی آنکه اگر کند او را نگاه کردن بسوی خوبی و نازی و خوش بشت و آنچه در بشت است فقال له هذا مفعلك این جای شست تست علی المعین کت زیر که بر قیقن و ایمان بوده و تو درجات دنیا و علبه مت و هم برین یقین ایمان مردی تو و مت تقیم و کسر آن هر دو صحیح است و علبه نبعث و هم بر ایمان و یقین را بکنجه میشود از قیرو ز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی و این کار از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رجاست چنانکه بیماری را یا ابتلای را کونید خاطر جمع دار بسوی و خلاص میشود این شاء الله تعالی و مجلس الرجل السوء فی خرو و نشاند میشود و در بدر و قبرش و سو و فتح سین و ضم هر دو لغت است فوجا مشغوبار تسان مقون تباه فقال له فهم کنت پس گفته میشود مراد را در چه حال و کدام دین بود و تو فقول پس میگوید لا اددی نید انم و در بنی بایم فقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مراد را در چیست و معانی و فقول سمعت الناس يقولون قولا فقلت انهم یسکونید شنیدم مردم را میگفتند سخن را پس گفت من نیز آنرا فنجح له فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب بشت فظن الله و ما فها پس نگاه میکند بسوی خوبی و نازی بشت و چیز که در بشت است فقال له انظر الى ما صوف الله عنک پس گفته میشود مراد را نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدای تعالی از تو نه بفتح له فوجه الى النار فظن الله محطی بعضی بنحوا پر کشاده میشود و او را شکافنی بسوی آتش و در زخ پس نگاه میکند بسوی او و می بیند که می شکند بعضی بعضی افغانال له هذا مفعلك پس گفته میشود مراد را این جای شست تست علی الشک کنت بر شک بوده و تو علبه مت و بر شک مرد و تو علبه نبعث ان شاء الله تعالی و در شک بر بخت میوی اگر خواست خدا و او این ما جة باب الاخصاص باب الکتاب و السنة فی الصراح الاخصاص چک در زدن و شک در زدن کتاب و سنت و اعتماد آورد و بختیت آن و عمل کردن است آنچه در آن و فخته و در بودن از بخت و غلبه اهل بود و مراد کتاب و آن مجید است و سنت یعنی سیرت و طریقه سلوک که در دین آمده و بعضی آنچه منوط است کرده با آنحضرت غیر صلی الله علیه و سلم بی وجوب و مراد آنجا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب تفریق ما ملت الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشة گفت غیر خدا صلی الله علیه و سلم من احد شئی ای فاهذا کسی که نوید کرد در دین را که این دین روشن و هویدا است ما لیس منه چیزی که نیست از این دین یعنی احادیث که چیزی که نیست در کتاب و سنت صریحا و مستنبط از وی و حکم در بخت دی کتاب بر شل شد اجماع و قیاس را و مراد خیریت که مخاف و غیر آن باشد فهدود پس آن چیز را آن کس باطل و مردود است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گفت غیر خدا یعنی در خطبه بعد از عمر و صلوة فاما كنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود اما بعد فان جبري الحديث كتاب الله بهترين نجان كتاب خدا است که وفان مجید است و خیر الهدی هدی محمد و بهترين طریقه سیرت سیرت محمد صلی الله علیه و سلم و شیو الامور و محمد طاهرا و بهترين چیزا چیز سیرت که نوید کرده شده است در دین که بخت هجرات از آنست کل بدل حد ضلاله و هر بدعت شیب که ای است و او را مسلم بدان که هر چه پیداشد بعد از غیر صلی الله علیه و سلم بدعت است و آنرا آنچه موافق اصول و قواعد است اوست و قیاس کرده شده است آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت وضلال خوانند و کلیت کل بدعت ضلال محمول برین است و بعضی بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل کرد و و حفظ غراب کتاب و سنت و دیگر چیزا یا تکیه خط دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی سخن و مستحب مثل نیای باطما و در سهما و بعضی گروه مانند نقس و کار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی و در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مغایرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه بری و غریب و مانند آن و بعضی مباح چنانکه مذاهب اهل مدع و اهل بطلان سنت و جماعت و آنچه خلفای رشتین کرده باشند اگرچه با تمنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده بدعت است و لیکن این قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم میرسد بدعت ما و سنت خلفای رشتین ارضی الله عنهم جمعین و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بعض الناس الى الله ثلثة و شمر بدعتی شده ترین مردم از کرده مسلمان بسوی خدا کس اند ملحد فی الحرمه اول المحاد کنند و در زمین حرم و اهل با و در لغت معنی میل است و با تمنی لحد گویند آن حرمه را که در یک جانب قبر کنند و در شمع میل کردن از حق باطل و مراد با لحاد و در حرمه کتاب کردن چیزی که نهی کرده شده از آن و در زمین حرمه چنانچه کثرتی بکند کردن و شمار کردن یا صلی کنان چنانکه مذاهب ابن عباس است که چنانکه طاعت در دین من مضاعف میشود و بصیبت نیز همین حکم دارد زیرا که اقسام ادب در مقام قرب شیخ ترویج تر است و لهذا وی رضی الله عنه اقامت مکرر کرده و هشتم از جهت نگاهداشت حرمت و تعظیم این شریف پیرفت و در طاعت سکوت و در زید و صیغ فی الاسلام سنته للبا هلبه دوم طلب کننده در اسلام طریقه جایز است را و شمار از چنانچه خود کردن و بر روی زدن و کربان چاک کردن بر سر مرده و فال بدکرضی نظیر و امثال آن و مطلب دم او را بغیر حق سوم طلب کننده خون مرد را با حق بپهری دمه برای مجوزا که بریزد خون او را و برای غرض دیگر که چون خون بخورن مطلقا مذموم و ممنوع است و لیکن قصد مجوز و خوریزی مذموم ترویج تر است کوی مقصود نفس معصیت و ذوات او است و باید دریافت که چون طلب کننده

و خوانده نمیشد را این حال است حال فاعل آنچه خواهد بود و واه البحاری و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل اثمى يدخلون الجنة
 بهدیه من می دانند بهشت را الا من اثمى که کسی سرکش در جهل و من اثمى گفته شد و پیر شده شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سرکش کرد یعنی مراد با نگر سرکش کرد و گیت
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آنکه سرکش کرد و آنکه نکرده بود و قسم را ذکر کرد و از برای یاد ایتضاح و بیان قال گفت من اطاعتی دخل الجنة لیکر فان معاری کنه
 و چنگ در زند کتاب و سنت در آید بهشت او من عصای خدا را و لیکر میفرمائی کند و بدعت و زرد و تاج هوای نفس کرد و پس تحقیق سرکش کرد و در نیاید بهشت او واه البحاری
 و عن جابر رضي الله عنه قال جاءت ملائكة الى النبي گفت جابر سماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو قائم و حال آنکه آنحضرت
 خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان یکدیگر آن صاحب که هذا مثلاً بهر سبب که بر شما را که اینست یعنی ذات عظمی است آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصه و حال عجیبی است
 و اطلاق صاحب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت ملائکه باعتبار صحبتی است که آن اصل است فاضی بواله مثلاً پس ذکر کند و بیان نماید مراد را آن قصه و حال را تا بداند و است
 بدان خبر و در قال بعضیها نه ناهم گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود و قال بعضهم ان العین نائمة والغلب یفتن
 و گفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است و لیکن دل بیدار است و این حال را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که در خواب چشم مبارکش بسته بود و وی و آنچه چشم توان در کن کرد در
 نیافتی و لیکن قلب شریف وی بیدار بود و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه و سلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تمام عینای و لایام قلبی فاعل او این ذکر کرد و آن قصه
 و حال عجیب او گفتند مثلاً کشتل و جل بنی دادا قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماند این قصه و حال عجیب است که مردی را در سرائی را و جعل فها مأدبة و حست
 در آن سرآمد و به را و مأدبة بهر و ضم دال مملو طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مأدبة الله و بعث داعیاً و غیره و آن مرد
 کسی را که بخواند مردم را بر آن طعام من اجاب الداعی دخل الدار و اكل من المأدبة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را و آمد در سر او خورد و از آن طعام و من لیسب الداعی
 که بدخل الدار و اكل من المأدبة و کسی که اجابت نکرد آن خواننده را در بر سر او خورد و از آن طعام فقالوا و لو هاله لفظها لیسب فکشفوا عن فرشتگان این کی تحقیق
 این قصه و این مثل برای و تنی بعد که مراد صحبت قال بعضهم انه ناهم و این مرتبه گفتند غیر بعضی از ایشان که وی در خواب است و قال بعضهم ان العین نائمة و
 الغلب یفتن و گفتند بعضی چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تا وی از آن گفتند الدار الجنة مراد بر آن که کرده شده بهشت است و الداعی محمد و
 خواننده مردم را بر آن طعام محمد است صلی الله علیه و سلم و طعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن غنمای بهشت است و ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مرد
 که بنا کرد سرائی این ذکر نکرد از جهت سوی ادب باطلاق مرد و جنتی و قد تسرک جلیطی بنی شبهه است فن اطاع محمد و چون محمد بنی و ده خدایتعالی بخواند پس یکدیگر فرمان بردار
 بکنند محمد صلی الله علیه و سلم خدا طاع الله پس تحقیق فرمان برداری میکند خدا را و من عصی محمد خدا عصای الله و لیکر میفرمائی کند محمد صلی الله علیه و سلم بنی و آن
 خدا را و محمد صلی الله علیه و سلم فوق بین الناس و محمد فوق تیر کننده است میان مردم کافر و مؤمن و عاصی مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شده و هر که کذب وی نمود
 کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل کند عاصی و ذوق بیخ فاسکون ابغی فاروق و بعضی نشدید را بلفظ ماضی از تفریق بر ضبط کرده اند و یکی از نا معاصی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تورات فاروقیضا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل این جویدی در کتاب او فاجابنا المصطفی و ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که سید
 مرحوم این گفت که من هر دم و بعد از من فاروقی میگوید که روح حق است که تکیه از زلفش خود و لیکر یکدیگر آنچه گفته میشود و وی کو اهی میدهد بر صدق من و هر چه گاه
 گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت و خوار که یکی از خوارین است آمده که هیچ گفت فاروقی طایفی آید شما را تا آنکه نروم من چون می آید تو هیچ
 عالم را بر کنان و لیکر بدستخ را از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهد شما را بحوادث و غیوب که می آید شما را با سرار و بیان میکند شما را بر چیز را و وی کو اهی میدهد برای
 من چنانکه کو اهی میدهد من برای او و می آید من برای شما مثلها را می آید و وی و لیکر تفسیر را و واه البحاری و عن انس قال جاء ثلاثه و هط الى اذ و لیسب الداعی گفت انس رض
 آمدند ستوار صحابه بسوی آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس با او عن عباده النبی و حالیکه می پرسند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که چه مقدار بود و در آنجا
 بها پس چون خبر داده شد نذبعادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بیان کردند از و اچ مظهره که عبادت ایشان را بگذرد و کاتم فقالوا هات بشهد لکم و با که این سه تن کم نیستند
 آن عبادت را و کانی ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ تر و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکن ادب و زیدند و جواب
 عزت او را منصوب بقصیر باشند فقالوا پس گفتند این سخن من النبی کجا ایم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی از انجباب و بی چسبست اگر عبادت کنند او را میرسد و قد
 عتوا الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخ و حال آنکه تحقیق آفریده است خدایتعالی مراد را آنچه پیش گذشته است زکات آن او و آنچه پس آمده او را آنچه پیش در گذر عبادت
 بخلاف ما که تا جیم آفریده شدن کنان و ندانستند آن عزیزان و یک نکرستند آنک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه و سلم بیشتر از پیش است از جهت کمال معرفت و دور
 حضور و تمام احسان فی در عبادت و نیز آن از جهت و دور رحمت و کمال شغقت او است بر امت و در وی تعلیم عبادت حقوق نفسانی و حال است و نیز به مقامت در رعایت
 اعتدال و اوست عمل است و با باشد که تکریر و است و داخل معنی بخور و طلال کرده در توجیه خزان ذنوب آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن مجید بدان اطلاق است و اما
 بهترین قول آنست که این کلام تشریف است از آنحضرت را در جواب صلی الله علیه و سلم که در آنجا تشریف فرموده است و در آنجا تشریف فرموده است و در آنجا تشریف فرموده است

این کتاب را در کتاب است نیز زیاده کرده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله گفت من گفت هر چه خدا صلی الله علیه و سلم باین لقب فلدن نصیحه و منشی ای سیر کن اگر توانی که صحیح کنی و شام کنی و طبعی در قلب غشاحد و حال آنکه نیست در دل تو کینه و مداوت و مسیح یکبار فاضل پس بکن کار عظیم هست ثم قال بکن گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای حج و غریبان کا باین و فلان من سنی ای سیر کن و اگر از سنت نبیه طریقه بر خیزد و من احب سنی فذلک احبنی و کسی که دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدار و در هر چه دوست داشتن طریقه و سیرت کسی نامش از محبت و باعث بر آن است و من احبنی کان محبی فی الجنة و کسی که دوست دارد مرا باشد با من در بهشت خواهد بود و در شده است که المراء مع حق و در حدیث شاری است با که دوست داشتن نبی صلی الله علیه و سلم مورث محبت آنحضرت و معرفت اوست صلی الله علیه و سلم چه جای عمل بدان زفا الله و واه النعمدی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شک بسنی عندنا دامن کی چکان در زند و عمل کند به سنت من زود امانت من و بیه و ن آمدن آن است در سنت و تفصیل کردن در آن فله اجماعه شهید پس مرا و راست نزد و ثواب همه شهید کنایت است از یافتن حیات بعد و شقت در آن و حصول کامل فضیلت و ثواب بر آن و واه البیهقی کتاب الزهد له من حدیثان عباس رضی الله عنهما در بخانه در بعض نسخ باض است و در حدیثین عبارت نوشته و عن جابر عن النبی ر وایت است از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حدیثی که در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عمر رضی الله عنه فعال پس گفت عمر ما فتنی احادیث من یهو و یغیبا بد رستی که مای شومیم حدیثها و حکایتها را از یهود که خوش می آمدن آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضهما آی می بینی و رای منی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فعال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق زبرد انگار من و کون انتم ای پیغمبر شما در دین اسلام و در بودنی دینی نام و کمال که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرد و استفاده نماید که فحوت اليهود و النصارى چنانکه تحیر شد بدید و و نصاری و افتادند در تیریت و وادی اشتباه لغد جملکها تحقیق آورده ام ملت و شریعت با بصاعت و فیه سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبه و میرا از اشتباه و ابیاس و لو کان موسی جهاماً یا سعد الانباری و اگر میو موسی نده کنجایش نداشت او را که میروی من چه جای قوم او و نمای مردم خویش ان زیاده شریعت من و واه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اهل طبایک من یخروج و حال او عمل فی سبیل و کاری که از جهت بودن و سنت اگر چه قلیل باشد و امن الناس بوائفهم و این باشد مردم از شر مای و یعنی راوی بکسی شاهی زسد یعنی مکره نکرواند و کسی از راه نبرد که از قیل و ظاهرا است که مراد ما از این باشد و بوائی جمع باشد یعنی سختی و در حدیث آمده است که دنیا پر بهشت را کسی این باشد همسایه او بوائی او را و تفسیر کرده اند از انرا بظلم و غش و سختی و شر و دخل الجنة می و در آید بهشت فعال جل پس گفت مردی با رسول الله ان هذا اليوم ملکوتی بالناس بد رستی که اگر را و روز زمان بسیار است و مردم بعد از این چه حال خواهد بود فعال و سبکونی فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری در این زمان بسیار است و در انجام است که می باشد در جماعتی که پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نیشو در خیز از است من مطلقا اگر چه تفاوت که قبلت که شرت و در آخر زمان نیز جماعت خواهند بود که طریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود و واه النعمدی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انک فی زمان من تزل منک عشی و ما مر به بدرستیکه شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک آنچه امر کرده شده است بدان هلاک میشود و عذاب که ده میشود و در آن زمان هم بمانی زمان من عمل مناهم بعشوا اعم به نجا پیری آید زمانی که هر که کند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات میابد از عذاب و ثواب داده میشود در آن و این در سنن و فوافل خیرات خواهد بود و الا در انقض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود در ترک امر و نهی مجال عذر رنگ بود و بخلاف آخر زمان که کار بقبض است اگر اندکی از آن هم بود و آیه ضعیف است و موجب حجب کرد و واه النعمدی و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما خل قوم بعد هدی کا فوا غلبه که نه ندید هیچ قوم پس از هدایتی که بودند بر آن الا اولوا الجدل که اگر داده شده بود و جدل فتنی شدت و خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ریح کند به طبل او بر اندازند بنای حق انرا و رسول الله پیروان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و واه النعمدی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم و ما تعبدون من دون الله حصص یحکم تحقیق شما و چیز که می پرستید شما جز حق سیم و در خند شده کان خوشحال شدند و فراد را آوردند و گفتند بنان بنار عیسی سم نیستند و اگر عیسی هم را معبود و نصاری است بحکم این است در دوزخ باشد ما را رضی که تان نیز با و می شنید اینجا میفرماید که ما خضو لک لا تجد لک بل هم قوم خصمون یعنی آنست که با تو کردند کردند که بطریق جدل و خصومت به ما تعبد و ن شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که اگر ما عبادت از غیر خدا می داشتیم بعضی چیزها که من برای محلات است کهس و ایشان میدانند که لغت عرب این چنین است با وجود آن بعضی حکم و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که این نبی کنیز برای فتح با سوار من و فتح را در آنست که ای که از دشمنان بود این است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گفت و ای تو چه خوش چایل بوده تو زبان قوم خود و عن انس بن مالک قال قال رسول الله و وایت است از انس بن مالک که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقول بود که میگفت لا تشد و واهلی انفسکم سخت نگیرد پیشهای خود بار کتاب ریاضات و محاهدات شاد که نفس طاعت آن ندارد و انرا هم آن نفس حرج و حسام که داندن آنچه مباح گردانیده است از پروردگار تعالی آسان کرده است بر شما فشد دالله علیه که تا سبب آن شود و سخت کرد و خدای تعالی بر شما و عرض کرد اندازا و شما را طاعت ادای حق آن نباشد و در مایند و باز کرد دید فان فها شد و واهلی انفسهم فشد دالله علیه هم پس بدرستیکه قوم سخت

قال قال رسول الله لغت با همين سیره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وفی صاحب بدعه کسی تعظیم و تجلیل کند خداوند بخت افتد اعلان علی هدم الاسلام بر تحقیق میکند
 بر ویان کردن دین اسلام چه در توفیق و استخفاف و استانت سنت است و این یکیش بر ویان کردن نبی اسلام و همین قیاس در توفیق و تجلیل تسبیح آید وانی نبی اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و
 ترویج سنت و راه البهقی فی شعب الایمان و سلا و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال من غلب کتاب الله ثم اشبع حاجه کسی بیاورد و آزار پیر روی کند احکامی اگر در دست هدیه
 من الصلاه فی الدنیا و الدنیا و وفاه بوم الغمه سوء الحساب و نگاهار دوار و زیقات از بدی و سختی حجاب و فی وایه قال
 و در وانی پنجین آمده است من افندی بکتاب الله لا یفصل فی الدنیا و الاخره کسی که پیروی کند کتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بهشت بگذرد در آخرت ثم تلا هذه
 الایه فی خواتم حضرت صلی الله علیه وسلم آیات را فی النجی هدی فلا یفصل ولا یشتی پس کسی که پیروی کند کتاب بر اگر سبب هدایت است گمراه نشود و بهشت بگذرد و حاصل آنکه دولت
 و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیت زهی سعادت اگر خدمت توأم کرد و که نیکی دنیا و دین خدمت است رواءه رزین و عن ابن مسعود رضی الله عنه ان
 رسول الله روایت است از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت خوب است به متلاصق است و مسافران گردانیده است خدا تعالی قصد حال این باب آنچه در او است
 از محارم و حدود و احکام قرآن قصد حال او است و عن جنی الصراط سودان و از هر دو جانب آن راه راست دوباره شریعت فیهما ابواب مغلطه و در آن دوباره شریعت
 کشاده و ابواب مستور شده و در تاپ و بهما است فوخته و عندنا الصراط طاع و بر سر راه شخصی است که خوانده است مردم را بقبول است و ابواب اعلی الصراط یکویت
 بر وید بر راه و لا نفوجوا و لا یزید و فوفی ذلک دلع و بالای آن خوانده و دیگر است بدعو میخواند مردم را کلهم عبدان فی فتح شیشا من تلك الابواب هرگاه که قصد میکند بنده
 از بنده آن که بشاید در بر آن دان و در او برادر دپرده را قال سلوید ان اعی و یحک لا تقفحه وای بر تو کشاید بر را خانک ان تقفحه فلیج پس بدستی اگر یکشائی توان در امید
 او را و اگر میدانی غایب الیم بکشی روی شمشیر پیران کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل اگر مراد از آن صیبت فاحی ان الصراط هو الاسلام پس خبر داد و لغت کرد و بطر
 طریق اسلام است که بدان بهشت جادان میرسد و ان الابواب المغلطه فحاده و خیر و اگر در مای شاده که پیردها بر آن فروخته افعالی است که حرام گردانیده است خدا تعالی
 آنها را بر بنده ان المسود الموحاه حد و داله و بیان کرد پیردهای فروخته صدامی خدمت که میان بنده و محارم بسته است که از آنها بگذرد و فاصل باز دارند است بنده
 از آن و آن عبارت است از احکام و بی سجا و ان الداعی علی و اس الصراط هو القرآن و بیان کرد که مراد داعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را بر راه است
 و ان الداعی من وفه و ان خوانده است لای قرآن هو و اعطاه فی قلب کل مؤمن آن پند دهنده از جانب خدا است در دل هر مؤمن و طبی از تفسیر طریقت کرده که اندام خیر
 میکند و تا اینجاست قرآن بود نمیدهد کار قرآن آنست که راه بنماید و نشانهای راه بیان میکند اقول فادان آن چند پذیرش در بیان و در قرآن و رسیدن مقصود و توفیق الهی و
 هدایت است که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آید در زخا الله و داه و دین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و داه احمد و البهقی فی شعب الایمان و روایت
 کرد از احمد و رسد خود و بهی و شعب الایمان عن النواصی ففتح نون و تشدید و او بن سمعان بکسرین و فتح آن صحابیت ساکن شام و کذا اللومذی عنه و همچنین روایت کرد که
 از نويس بن سمان الانه ذکر خصی منده و لیکن اینست که ترمذی ذکر کرد این حدیث را مختصر از آنچه روایت کرده اند احمد و بهی و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مسننا
 کسی میخواهد بر و در راه است را فلیس من فذمات پس باید کرد و در راه را و افتد انک بسا یک تحقیق را عالم کند شسته اند فانی الحی فوشن علیه الغفنه پس بدستی که زندگان این کرده
 میشود و برایشان از رفتن و ابتلاد در این سخن این مسعود و در زمان خود با تابعین گفت و فضیحت کرد و مراد بر ده صاحب را و اوست و بنده کان لیل مان خود را بر صحابه چنانکه گفت اولئک
 اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذاله انهم دهریا را ان محمد اند که بودند فاضل تر از هر کجا ایشانست در این است و ابوها فلو با و نیک تر از امتا روی دلهما
 و اعظمها علما و در اندیشه ترازوی علم و اخلاص مطلقا و کثر از روی تکلف و تصنع و ریاء و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و تکلف از خود نهند و تکلف در
 لغت خود در رفتن بکسی بی فمودن پنج رجز دهنادون و تکلف پیش آینه بکاری که فزون باشد از حاجت و بیرون رطافت اخلاص هم الله لصحبه نلبه و لافظه دهنه بر زبانها
 خدای تعالی از برای محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و برای برداشتن بی بی این لیل است به افضلیت و اعلی صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمام خلایق ایشان را برگزید و با
 پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان سترین خلقی و اخیار است بوده اند و جوهر نفوس ایشان را بی نقصان اسرار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید اللهم
 کلمه النعوی و کانوا احق بها و اهلها و بودند و نزار و نزار و لائق تر بکلمه تعوی و متحق تر از او را را کرده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمام دلهای بنده کان و یافت دل محمد را
 صلی الله علیه وسلم و شن زد پاک تر پس نهاد و نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای محبت و ایشان را و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عقل
 فیسند و کما که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و مراد را سائر تربیت و بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بد رتبه گال
 رسیده باشند بریدان شایخ را بنید که در خدمت ایشان بجز درجه میرسد از این منقصت حضرت وی صلی الله علیه وسلم میگردد که منافق باشد و منافقان خود و بعد از نزول
 سوره توبه تعیین شده و از میان مخلصان جدا گشته و ضعیف و رسوخ شده بودند و نفع و با اعداء تقاد خافه فیهم فضلی پس شایسته برای ایشان افضل ایشان را و انشی
 علی اثرهم و پیروی کند ایشان را و بر بنان پای ایشان و نمسکوا بما اسنطعتم من اخلاصهم و سبب محبت در زیند با خود توانید آنچه توانید از خویشا و روشهای ایشان فانی کما علی
 الهدی المستقیم پس بدستی که بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی بجان اسرار مسعود با آن بزرگی و علوشان در ذین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی سرود

مسافر و درین غم نیست چه مقصود و جهت و ایضا است و این باب و سعی دارد بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحديث ضعيف در فضائل اعمال جائز است که از احوال و حق کذب علی محمد ا
قلبش و مقصود من الماد و هر که در دفع بنده بر من و آنچه گفته ام من سخا و کند بر دیگر بکیر دعای شست و دما از آتش و زنج مقصود و با غایت در منع از موضع حدیث و در دفع
بستن بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه برای ترغیب و ترهیب است و از جمله کلمات است با اتفاق و امام محمد جونی و امام محمد بن یحیی و داخل کند داشته و بر قائل حکم بخود
کرده و قوی موضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب بخود کرده و این در نه خط است و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع حرام است که بیان وضع و دوا و الجاری و حق
بن جندب و الماخذه بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سر و غیره کرد و صحابی شهور انداختند که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم من حدیث حق بحديث
پتی انتم کذب فهو احد الکاذبین کسی حدیث کند از من بحديثی که کان سیر و در آن حدیث دروغ است پس آنکس کی از دروغ گویند کان و در حکم این است زیرا که چون عادت
کاذب کرده و شریک شود و ادعا شهادت کذب شریک شد و روزی آن یی اضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم معنی ظن و بفتح معنی علم و علم نیز معنی ظن خواهد بود و در
عدم جواز روایت حدیث یقین کذب آن شد و بنود طریک کذب غایت و بعضی گفته اند بلکه با احتمال کذب شک و شبهه در آن نیست و با باشد و موجب آنست که بحد و احتمال ترک
نموان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر طریک غالب در جانب حدیث باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نبود و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر کلام شیخ این
چه عدم جواز است و الله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و شبهه هر دو روایت است و بر تقدیر پیش مراد و ای و مروی حدیث است و او مسلم و عن معاوية قال قال رسول الله صلی
علیه و سلم من برء الله به خيرا بفضله في الدين کسی که بخوبی خدا تعالی بوی نیکی با فضیله میکرد و اندازد در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد در آن و میکشد به دیده
بصیرت و ادراک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد بحقیقت مراد از آن فقه در اصل معنی فهم و حکمت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم با حکام علیه و آغا انا فاسم و الله اعلم
و فیم من کرمیت کشنده و خدا میدهد هر که میخواهد و هر چه میخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن متفق علیه و عن ابی هر چه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم الناس معادن لثوب و الفضل و الرمان کاهنا انما کاهنا کاهنا یطاول و فقه یعنی تفاوت اند در کارم اخلاق و محاسن صفات را اندازه استعداد و جود
شرف ذات چنانکه کاهنت که استعداد و قابلیت آن دارد در روی عمل و یا قوت پیدا کرد و دو کانی دیگر استعداد و طلاق و فقه دارد و کانی دیگر فهم و مسود و دیگر سر و چون و جز
آن چنان و همی انجا هلیه خیار و همی الاسلام یکان و آسمان در جاهلیت یکان ایشانند را اسلام یعنی هر که مقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت یک بود و از
اجرا قابل بود و بر است آن خود دقت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک و عقلا و اهل عرف آرا پسند نمیکرد و بعد از آن دین مسلمانی نیز صفات حمیده
و اخلاص کزیده از وی بوجو آید و یکجای جاهلیت بطلت که در وجه مستور و مخور بود چنانکه طلاق و فقه در کان بنجاک ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از آن در اسلام و کلام
و روزه و جهاد و بر باضت آن آرایش بدر رفت و ظاهر شد و نور علم و معرفت متورکشت و بهمان استعداد و جود کثرت و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد و قول
وی که فرمود و اذا فقهوا و فقهی که فقه شوند و علم درین بسیار موزند و صاحب بصیرت و آن شوند ایشانست بآنکه در دین مدار تحصیل علم و معرفت است و اگر شرف نسب و
کرامت ذات بآن جمیع باشد معتبرست و بی آن اعتبار ندارد و لهذا گفته اند که وضع عالم بر ارزشه بین جابل بیت حافظ علم و ادب و رز که در حضرت شاه هر کرامت
ادب بآن خدمت نمود و دوا و مسلم و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا حسد الا في شئین فیت حسد کرد و حق و کس یعنی اگر سر و او بودی
و یک بودی در دین و کس بودی بعضی کنید مراد و جی اینجا خطبه است که آرزو برد است که آنچه دیگری داد و ندانید را نباشد و این جائز است اما حد که عبارت از تنی و دال
نعت غیر است جائز نباشد و از مندان و ظالمان و تخصیص اقتضا باین و کس آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت است
که از صفات بسیار و مصلحت این آن و کس که اند و جل اناه الله لا اول مردی است که داد و اور اخلاصی تعالی مالی منسلطه علی هکذا فی الحق بن کاشت وی تعالی
آنزد در برابر پاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و فرموده اند احتراز از کرد در صرف مال بطریق شرافت و در نامرضیات و بلکه بصفیقین ای پاک و بتبیر پاک شرافت است
بکمال جود یعنی بافی مقدار و از آن چیزی ماد حق و مرضیات و جل اناه الله که گفته اند مردیت دیگر که داد و اور اخلاصی تعالی حکمت را یعنی علم دین و شرفیت با فقهی
بها و بعلها پس آنرا عمل میکند یا حکم میکند میان مردم یا آنرا تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا فی شئین آمده باین تائید یعنی حدیثی که در در فضیلت یکی ال دیگر علم بصفیقین که مذکور
شدند و توریستی گفته اند که روایت اول اولی است متفق علیه و عن ابی هر چه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مات الانسان انظر لخطی عنه
عمله چون بمیرد آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب و از هر عملی که میکند چه نیک و زور و زور و زور و زور که از آن این شئین که از سر عمل حصد فقه خواهد بود یکی حدیثی که در آن حدیث
و جی العلم و باقی باشد مانند و صفات و سیل های خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فضل ثلث از حدیث ابی هر چه بیاید و او علم برفع به یا عملی که نفع گرفته
میشود و بآن تعلیم و تصنیف بلکه کتابت و افتاح نیز و الله اعلم او ولد صالح بد عوله یا فرزند نیک که دارد و مانند او را بعد از قرن از این عالم چون فرزندان وی زنده و بوجود
آمده است از اهل او شمرده که ثواب آن بوجی اصل است و دوا و مسلم و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نفس عن مؤمن کبد من کبد لک یا کبدی یا کبدی یا کبدی
و دهد و در کرد اندازد مسلمانی اند و بی را از اند و همی سیل چاهای زنده و بی چاه کسی که بکشد و مصیبت اگر کرده باشند نفس الله عند کبد من کبد و الله اعلم و در اند
خدا تعالی آنان کس اند و را از اند و همی سیل چاهای زنده و بی چاه کسی که بکشد و مصیبت اگر کرده باشند نفس الله عند کبد من کبد و الله اعلم و در اند

ابن جبر

[illegible]

از ایشان

۲
بایعہ

و اگر کند که سابقا گذشت که آنجا باقی بماند از ثواب همین چیز است علم و ولد و صدقه جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کردیم پیش از آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کردیم داخل صدق است و و اما این صاحب
 و البیهی فی شعب الایمان و عن عائشه رضی الله عنہا قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یخلف
 ان الله عز وجل اوجی الخائنه من سلك مسلكا فی طایب العلم بدینیکه خدای تعالی و حی فزت و بسوی من کبر کبر و در این پیش کردیم طریقی را و طلب علم سهلت را و خود
 الخیة اسان کرد و نامزد را راه بهشت را و من سلبت کو چینه و هر که بر ایم و دور کرد و ایم هر دو چشم او را اشد علیه ما الخیة خیرا و ثواب دهم او را در مقابل هر دو چشم بهشت را
 که برید و عضو شریف را که در بدن آدمی است که نیندازد آنجا چشم افتاده و فضل فی علم خبی من فضل فی عباده و زیاده و فی دین و علم اگر چنانکه باشد بهتر است از زیاده و در عبادت اگر
 بسیار بود و ملاک الدین الویج و قوام و نظام کارخانه دین و سبب استحکام و قوت وی و ربع و تقوی است و زود بعض مرتبه و ربع بالا از است از تقوی تقوی پرست از حرام و و ربع چنان
 از شبهه و باصطلاح بعض تقوی که مقرر تمام رتبت از و ربع و صحیح است که هر دو یک معنی است و واه البیهی فی شعب الایمان و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال نذا من
 من العلم ساعة من الليل خبی من ابعاءها و در کتب علم و خواندن یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یک اعتنا از شب بهتر است از زنده کردن تمام شب و نماز
 که از بدن در آن جای میل و معنی دارد یکی زنده کردن بدن شب را که یا کشتی که در وی نرختنید و نماز نکنید در آن مرد است و بطاعت و عبادت کردن در آن زنده میگرد و دیگر زنده
 گردانیدن نفس خود را چه خفته و بکار و در حکم مرده است و واه الدادی و عن عبد الله بن عمر و ان رسول الله روایت است از عبد الله بن عمر و غیره خدای صلی الله علیه
 و سلم یجلس بنی مسجد و کثرت بد و مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه در دو مجلس ساقه نشسته بودند و نزدیک جماعت بد مشغول بودند و جماعت دیگر بزرگتر و علم
 فقال کلاهما علی خبی پس نرسد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و مجلس آمد و ایشان ثابت و قائم و زکی و کاریک میکنند و احدهما افضل من صاحبه و لیکن یکی از این
 دو مجلس افضل تر و بهتر از دیگر است اما هؤلأ فیدعون الله و یرجعون الیه اما این جماعت که مشغول اند به عاپس سخنان خدای تعالی را و رغبت میکنند بسوی او و امیدوار
 از وی حصول مغفرت و در عای خود را و حصول دعا ایشان در شیت حق است فان شاء اعطاهم پس اگر سخنها میداد ایشان را دعا ایشان و ان شاء منعهم و اگر سخنها میگوید
 و نمیدهد و اما هؤلأ فیدعون الله و یرجعون الیه اما این طائفه و دیگر که مشغول اند به علم اند پس می آموزند فقه را یا علم ششک او می است و می آموزند چنانچه
 فائده ایشان فداست و متعدی بغیر فیهما افضل پس ایشان فاضل تر اند از جماعت اول و اما بغایت محلی و فرموده در اینجا که منته ام و فرستاده نشده ام که آموزانده علم و تعلیم کننده را
 مجلس فیهما پس نیست در میان این قوم که مذاکره علم میکنند بالا از این چه فضیلتی شد که سرور انبیا صلی الله علیه و سلم با ایشان نشست و خود را از ایشان نشود بیت که از این از این
 معنی خبر نیست که سلطان جهان با است امروز و واه الدادی و عن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم و احدا العلم الذی
 اذا بلغه الرجل کان فیهما پریده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چیست نجات و مرتبه علمی که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه در حد فقه و آید و ثواب ایشان
 بیاید فقال رسول الله پس گفت غیر خدای صلی الله علیه و سلم من حفظ علی امی اربعین حدیثا فی او دینها یکدیگر و در برانداست از اجل حدیث از کار دین ایشان گفته را
 که مراد مقصود در ساین چهل حدیث است با ایشان اگر چه یادند شده باشد و معانی آن فیهما بعنه الله فیهما را بکنند و او را خدایت تعالی روز قیامت در زمره فضاوت
 له يوم القيمة شافها و شهید او باشند پس او را روز قیامت شفاعت کننده مگر آن او را و او را که میهند در طاعت او و حکم از حدیث علمای کبار از سلف و خلفا بر عینات تصنیف
 کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گشته اند هر کسی از این ابواب برآورد و فقیه حقیر بر عین جمع کرده هر حدیث در بابی دیگر و اول تابعی که بعد از خدمت این
 علم شریف بیان تو فی حق باقی ام آی اربعین است و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هل یلدرون من جود جودا ایامی دریا بکیت
 یکتر و سوره تر و سنده تر از روی جود و کرم فالوا الله و رسوله اعلم گفته صحابند او رسول خدا تا راست بیان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم الله جود جودا
 خدایت تعالی کا مقرر بزرگتر است از روی جود از هر غیر او است فدا جود یعنی آدم بعد از خدای این جود اتم از میان و وجوده من بعدی و جودا ترین نوع انسان
 و در بعض نسخ جود هم یعنی جودا ترین بی آدم و جل علم علم افندی و مردی است که حاصل کد علم را پس شد که در علم و تعلیم و تصنیف بلکه کتابت نیز و الله علم بانی يوم القيمة امیر
 او حله می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند او قال اما و احده شک را و می است که بجای امیر و حده است و احده گفت یعنی آن تنخ
 مانند امی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل علیه السلام آمده که ان انرا اهتم کان اقمه مقصودا که مقرر و کرم باشد میان خلاق و باشوکت و شمت آید در از و ز و عنده
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال منهم مان لا یشبعان و هم از آن آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هو یسیر یشون منهم و فی العلم یحسب در علم
 لا یشبع منه ریشون و از تحصیل علم چه بیشتر حاصل میکند تعطرش نمیکرد و وضو و منی الدنیا لا یشبع منها و جویس در دنیا که در هیچ چیز بیشتر نمیکرد و از آن دو جویس
 الا احاد بثالثه فی شعب الایمان روایت کرد این حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و و از آن پس هقی در کتاب شعب الایمان و قال و کتب بیعی که قال الایمان
 احمد فی حدیث ابی الدرداء گفته است ما محمد و حدیث ابی الدرداء که در فضیلت خطا اربعین حدیث روایت کرده اند من مشهور و فیهما بین الناس من اربع حدیث بود
 میان مردم و لیس له اسناد صحیح و نیست مقرر اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفته این حدیث ضعیف است و لیکن از طرق متعدد است که بعضی بعضی وقت
 پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل حدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصاً اگر آنکه بکار آنرا تلقی قبول کرده و عمل بدان نموده اند و عنی عن برون تابعی از اهر عابد فقیه و روایت

او و این شکل شود در استنجای کلوخ از قبل اگر استنجای دست چپ کند لا بوضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکرر است پس طهرت است که کلوخ بدست راست کرد و وضو بدست چپ
بجانبند و بر وضو را بجانب کلوخ از کلوخ با وضو بعضی گفته اند که نهی از استنجای با همین در غائط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعضی شراخ کلمات دیگر کرده و در تعیین طریق آن
پوشیده مانده که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجای کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین کلمات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجای شستن از نجاست بفتح نون و سکون هم آنچه بیرون آید
سکون و سکون را بی طلب است یعنی طلب بخورای از آن و بخوبی بریدن درخت و پوست کشیدن که سفیدتر شود و چون می برد و میکشد نجاست را از استنجای نام کرده و آن فسنجی باطل
من طشه ایجاد و نمی کرد از استنجای کردن کثرت از سه سبک و مانند آن و این سه سبک با هم شافعی است که گوید در استنجای البته رستک باید کار برد و نه سه سبک با هم همین است و نزد ما شرط
تفاوت و نظافت است اگر چه کثرت از آن حاصل گردد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آید غیر خدا صلی الله علیه و سلم غائط را پس از هر که در کبار
او را رستک پس و رستک یا قلم و سبکی همراه آن آوردم و هر دو رستک را گرفت و سبکی را بر تافت و از اینجا معلوم شد که رستک هم کفایت دارد و اگر لازم بود واجبیت و رستک است
باین حدیث مذکور از سلمان است و حدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند سه سبک و این رستک باقیست
که نهی بای پیچید بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد معاینه الاحادیث و آن فسنجی بر وجه او بظهور و نهی کرد از
استنجای کردن بر سبکین و پلیدی آدمی یا استخوان و علت نهی بعضی گویند آنست که سبکین نجس است و استخوان مسا است که نجاست را دور نکرده و صواب آنست که نهی بهت آنست که نهی
توضیح آنست که از حدیث ابن مسعود که باید معلوم کرد و رواه مسلم و عن انس قال کان رسول الله کنت انس و یخیر جراحه صلی الله علیه و سلم و اذا دخل
الخللاء یقول چون می در آمد آنجا از ریختن اللهم الحی اهو ذبک من الجنه و الجنات خداوند پناه میجویم تو از جن و جنات و جنات منفی علیه خست بعضی خا و با جمع
جنیت بلفظ مذکر و جنات جمع جنیه بلفظ مؤنث مراد از ذکر و انا ما شیاطین اند که از آنها پناه میجوید و بعضی خا و سکون باز روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف جنیت بضم با
باشد و درین وزن هم سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و سبل و استعاذه بجهت آنست که گفت و منزل محل حضور شیاطین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر باید یافت اگر چه
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما بر آنست تفصیل میکند و میگوید که در اما که ساخته شده است برای خلا مثل آنجا نه این دعا را پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن
اما که بخواند در آن شرع کردن در آن مانند امر جا به بر زدن و خوان و گفته اند که اگر از امش کند در وقت دخول بخواند زبان و هر که منع نمیکند و جاری نمیدارد ذکر خدا را در همه جا
چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل و عن ابن عباس رضی الله عنه قال و النبی کنت کزشت غیر جلی صلی الله علیه و سلم بعضی بنی بدو که در فعال
پس کنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها بعد جان بد رستیک صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند و ما بعد جان فی کبیر و عذاب کرده میشوند بجهت کناهی بزرگ یعنی
کمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود بر پیر کردن از آن که اگر آن خیر در دین کاری است و شاعی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوذ بول و طبرس بنمیزد از شناع و قباح عظیمه
در دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی از آن دو صاحب قربا لش آن بود که پرده میکشید در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده میکشید
بیان خود و بول نگاه میداشت از آن خود را و احتیاط میکند تا میرسد شائسته بول بوی و این معنی مناسب است باب مناسب است برایتی که مسلم راست چنانکه گفت و فی و انا مسلم
لا یستتره من البول و در روایتی دیگر مسلم راست که طلب نه است و پاک میکشد از بول و بی حیاط میسکند در حین بول و در استنجای و در روایتی دیگر لا یستتره من البول و از روایت
که نزدیک بعضی نه است و در روایتی لا یستتره من البول و اما در استنجای از بول که در دین مانده باشد تمام برود پاکد و اما الا فکان
بمشی بالجملة و اما صاحب قریب پس و که میرفت بسوی مدینه چینی و نم و نمیرد ساندن نقل کردن سخن یکی یا بدیگری بقصد فساد و اضراء و این از قبح قاصح و شنع شائع است
و نزد بعضی علما از کبار است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود هتاهل منکم منکم و در حدیث آمده که حق تعالی نظر میکند کسی که دور و ریاست و در جمیع آمده که
سخن جویری بهشت نرود آید و چون الخطاب رضی الله عنه کعبا جار گفت که ام که راه را در توبیت عظیم خوانده گفت سخن جویری کردن فرمود که آبا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن جویری
قتل حادث کرد و چندین شرمایه گیرید آید ترا خد ج بد و طبعه پشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شامی را از خرا که ترو بد فشقها بنصفین پس پاره کرد و شامی را
ترا بد پاره و غرضی حق و کل واحد پشتر بخلا نید در هر قریکی از آن دو پاره را خالو گفتند صحابه با د مصل الله له صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را یعنی پشتر
پاره از شامی در هر قریه فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعل الله ان یخفف عنهم ما الی علیسا کردم این کار را با سبک که بسبک که اندیشه شود عذاب از این و قبر
تا از زمان که زمانه این و شامی پاره و خشک نشود متعین علیه و در توبی این حدیث علما اختلاف است که نامی آمده داشت تخفیف عذاب تا مدت و طوبی شامی را چسبیت بعضی
مردم را نه که بنامی آن آنست که نامت تا زمانی که ترو تازه اند بهیچ میگویند سخن او مراد بشی در کردی و کان من مشی الا یستتر من البول شامی است و حیات چوب تا زمانی است
که خشک نشود ما است و حیات سنگ تا خشک نشده با تیغ خاص مخصوص می است و اگر عام است بهر شی را یعنی حالات بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او است و رستک
کنند این جماعه با حدیث در انداختن سبزه و کل و ریحان بر قبر و خطابی که از آن اهل علم و قدوه شرح حدیث است این نقل کرده است و انداختن سبزه و کل را بر قبر و رستک باین حدیث
انکار نموده و گفته اند این سخن اصلی ندارد و در حد اول نبوده و بعضی گفته اند که بنامی این سخن بدو وقت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت خواست و تخفیف عذاب پس قبلی
کرده ساز و تیغ خشک شدن آن شامی و کل را لعل ناظر است درین معنی و ادله علم و کراماتی گفته که در جریده خاصیت غیبت در دفع عذاب و نبود آن کبر برکت دست مبارک سید انبیا

در پنج و پاری خال پس بول کرد و نه خال پسر فرمود انداد احد که ان بول چون خوابی از شما که بول کند فلیروند لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی بختی
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و ر شانه بول رسد و واه بود او دود و عن افش رض خال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد الحامیه
بو آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چون بخواست قضای حاجت انسانی را بوضع ثوبه برینداشت جائز بود راحتی بدو من الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین
در شستن و واه التومذی و او دود او داری و عن ابیهیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اقالکم مثل الولد
لولده فیتیم من برای شما در نصیحت و خیر خواهی مکرمانند پدر برای فرزند ان خود و احکم که اذا اقلتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون باید غائط را بول نهیجین کم
دارد فلا تتغلبوا الفیلة ولا تسلبوها و لها پس روی نیارید بقدر روشت ندید و او را و امر بثلثة اجمار و امر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کار
بردن سسنگ در استنجای و عن الروث و الرومیه بخر را و تشدید میرونی کرد از استنجای کردن بر سر کین و عذره و استخوانهای پوسیده بکج عرف و عادت و خود
که اغلب در صحرا افتاده میباشد و الا بغیر پوسیده نیز جایز نیست بلکه بطریق اولی و عنی ان یسب سبط الوجل میپند و منی کرد از ان که استنجای کند مرد بدست راست
و زن نیز همین حکم دارد و استطایه یعنی استنجای است زیرا که پاک میکرد اندک را باز از نجاست و واه ابن ماجه و الداری و عن عائشه رضی الله عنها
فالت کانت پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم الیمنی لطلهوره و طعامه گفت فانه بود دست راست آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای پا
و غیر برای که بنده است و نظافت تعلی دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست و کانت یدیه الیسری لخلاته و ما کان من انی و بود دست چپ وی
برای توضائی و آنچه بدان تعلی دارد از استنجای و مانند آن و آنچه باشد از جنس بلیدی مکر و مات و واه او دود و واهها فالت قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا اذ غلبت الی الغائط فخلد نهب معه ثلثة اجمار چون بروی یکی از شما بسوی آب خانه پس باید که بر دبا خود سسنگ را بسب سبط
چون که استنجای کند و پاک گرداند با آنها فاهنا بخری عند زیار که درستی سسنگ بسنگی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سسنگ پاک گرداند و از ان صحت
کرد و اصل طهارت و جواز صلوٰه حاجت آب نیست و اگر آب نیز کم محتاج است چنانکه در فضل ثالث از حدیث ابی ایوب باید و بعضی گفته اند که سنت است در زمان پاکی که
از حدیث ابی التومین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنکه پیش از شما بوده اند می انداختند مانند یک شتر چربی و حاجت بود ایشان را آب آشامی نیدریدنی و واه
احمد و او دود و الداری و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشنجوا بالروث و لا
بالعظام استنجای کنید بکبرج استخوانها فاهنا زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خاک برادران شما است که چون اند و در بعضی روایات آمده است که
استخوان خوراک حیوان است و روث خوراک چار و دامی ایشان و اضافت مجموع بجن درست است که چار و دامی ایشان را بجن ایشان است و طبعی از حکم در دلائل النبوة آورده
که جن استخوانی نمیکند که آنرا بکشتی است و روثی نمیکند که در وی دانه است که روث خورده و واه التومذی و الداری و الا انه لم یذکر
لیکن فی ذلک کرده است این نظر را که زاد اخوانکم من الجن و عن د و بفع بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رجلا مضطج و او کفاح صاحبیت بودند
است و میران میر گرداند و را معاویة و رطل بس پس عمر اگر دوفریقند است و سلع و اربعین و مرد و شام ندرست و خمیر کین گفت بر اینم خلاصی الله علیه و سلم بار و بفع لعل الجوفه
منطول بک بعدی که بوضع شاید که زندگانی در از کرد در تپس از من و در بیای مردمی اگر بکشد عادت را و سوط حاجت را و نک و بفع لعل الناس
ان من حمله لجنه پس خبر ده مردم را که هر که زنده ریش خود را اگر تراشند که مراد مغول گردانیدن ریش است بکلف و علاج و سبب کین است که این ثبوت است بفع لعل انما یکدره
الان من سلمانی فی مثل اهل کتاب جز ایشان از جمال و بعضی گفته اند که عادت اهل حاجت بود که از آدمی که میگردند بقصد بکف و بکف و بکف میگردند پس می کرده شد ان
و بعضی گفته اند مراد بکف و تر و جاست تا راه زنده و روی می پوشند تا مردم نشاند او تغلذ و یا کسی قلاده سازد و در گردن بر بندد زده را گفته اند که اهل حاجت کردن
اسپان زده می بینند و اعتقاد میکردند که این سبب رسیدن و زیان کردن چشم زخم است پس بخی کرده شد از ان بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر غیبه میکنند تقدیر را و بعضی گفته اند مراد بر
بتجربا است در کون اسباب اینهمه مراد کردن طفلان را برای دفع چشم بد او است یعنی بوجع دابزه او عظم یا استنجای کند پس با کفنه چار یا با استخوان فانی
منه بوی پس بدستی که محمد از هر کس کار کند باز است ازینجا معلوم میشود که از کتاب امور حاجت و مکرومات اگر چه از کبار نباشد سبب بیزاری و بی رضائی جلب نمیشد
از کتاب کبار و فواحش را خود چه کنند و واه او دود و عن ابی هر بوه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اكل فلیو فو کسی سرکش چشم
باید که تار کند یعنی بعد و طاق شد و این او و طریقی است یکی آنکه در چشم میل کشد و این طریق صحیح و اثر است دوم آنکه و میل در چشم است کشته و دود و چشم چپ و آنرا
یک میل دیگر چشم راست کشد تا مجموع و تر شود و ابتدا و اختتام بجانیه است شود و بعضی این طریق اختیار کرده اند بجهت بوجع و تضییع جانبین و اول صحیح تر است و بوقد
این امری واجب نیست بلکه احسن اولی است و بنده در این اختیار دارد و چنانچه فرمود من فعل و فلا احسن و من لا فلا حرج کسی که بکشد تار را پس چنانچه میگوید که باشد و کسی
نیکند پس نیست بزه و گناه و منی و من استنجی فلیو فو کسی استعمال مجاره کند در استنجای باید که و نکند و بعضی از استعمال استنجای نیز از مرده اند و من فعل و فلا
احسن و من لا فلا حرج کسی که بکشد پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذکور است که تثلیث اجمار واجب نیست و من اكل فاما تخلل

فلینظر وما لاله بلسانه فلیصلح وکسی که بخورد طعامی پس چربی که بخال از دندان بکشد پس باید که بنزد آن و اگر از او چیزی که بناید و بیرون می آید از او گوشه ای درین پس باید که فوراً
و علت در آن است که آنچه بخال از دندان برآید غالباً مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه دانی برآید و اگر یقین باشد که خون آلوده نیست طلال است در هر صورت و اگر خون آلوده است
بیقین در هر دو حدیسم است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فردی من فعل فعدا حسن ومن لا فلا حرج و بعضی گفته اند که علت در هر دو است و اگر است طلع است
که است در اول در فرود بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن چیزی است اگر بکنیزیک است و اگر بکنیزیک نیست و من لای الغائط فلیستنی و کسی که باید بجا نهد و پس باید که پرده
کند یا پوشیده شود و در هر دو کشف عورت نشود فان لم یجد ان لا یجیح کتیباً من دمل پس اگر یا بچیزی که پرده کند بدان که یقین است که جمع کند بلی را از ریکت فلیستند و
پس باید که پس خد و کند آن بل یک او پشت بجانب می کرده بنشیند تا پرده کرد و در او را در اختیار است یا رجعت است که در پیش در این جا پرده میتوان کرد و آسانست کردن آن فال المشیط
بلعیب بمغاصه یعنی دم پرده کردن اگر چه بر یک باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشسته آدمیان و مردان بازی کردن شیطان بر داشتن پرده از پیش و کشادن
کردن عورت ایشان و انداختن نشانه بول بر تن و جاله ایشان و بنه آوی چون پرده کند و مشورت نماید در سو سو می اندازد و مردم را بنظر کردن بعورت پس ده باید که گرفت تا راه و
شیطان بسته گردد و این پرده کردن بر یک و اینست که مغلض میم و فتح یمن میم و فتح فای شده و صحابیت از اصحاب شجره ساکنین مدینه را بعد از آن وقت بصره و بنا کرد
ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی و عن عبد الله بن مغفل یضم میم و فتح یمن میم و فتح فای شده و صحابیت از اصحاب شجره ساکنین مدینه را بعد از آن وقت بصره و بنا کرد
استخرا می و وفات یافت در آن روایت میکنند از وی چهری و غیرات نسته تسع و خمیس فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبول احدکم فی مستحده باید که بول
نخندانی از شما در غسل گاه خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس آن بر طلع غسل اطلاق کردند اگر چه آب سرد بود و نه بغسل فیه پستی غسل میکند و آن جایگاه یعنی دور است
از عاقل بول کند در جایی غسل پس آنرا غسل کند در آنجا او بنوضاضه یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که کند فان عامه لو سواس منه زیلا اگر سو اسس نیاید باشد و چون بول کند
در جایی و باز بهما بخال کند زیرا که آن جایگاه بخمس یک در دو از آنجا یکجا می آید بر وی می افتد و در سو سو اسس می افتد و رفقه تمکن میکند و این در جابیت کتاب راه روی نموده و جایی
سخت است و اگر جابیت کتاب بدر میرود و در ریکت است باکی نیست و بر هر تقدیر برین باری تر است و تحریم رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی الا الهما یذکران اگر است که در
و نسائی ذکر کرده اند این نظر را که بغسل فیه یا وضو ضافه همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین است که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو یا وضو
و باعث حدوث و سو اسس میگردد و لیکن بصری ذکر کرده اند و عن عبد الله بن مسعود بن سو جس یقع بین جملا اولی و اخری و کبریم روزن رکن صحابیت متاخرا اسلام بصری است
و در شاول و ابی شانت فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبول احدکم فی حجر باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ و حجرت بقدیم محمود بر جایی ساکن
سوراخ بول را بآن خیزد و علت آنی است که شاید ماری یا کرمی در سوراخ باشد که بکزد و نیز میگوید که سوراخها ساکن چنان باشد شاید که ضربی سازد و در حکایات آمده است
که زخمه بن حماد که از کبابانصار است در سوراخی بول کرد و جیان او را کشند و آواز دادند و شعری خواندند که مضیوش اینست که ما کشیم حدین حماده را و انداختیم و نیز که خطا کرد
دل او را رواه ابوداؤد و النسائی و عن معاذ رضی الله عنه و عن عظمای انصار است و احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته شده است فال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اتقوا الملاعن الثلاثه یسریر بر سر لاهر که محل لعنت و طه اند الهی از فی الموادی کی آنجا نکردن در جایی که مردم فرود می آیند و مجلس گاه ایشان است یا در
بوازده جایی که بی است مثل چشمه جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند و فاعده الطریق دوم در جایی که بول مردم است یعنی محل مروار ایشان و الظل و سیوم در زیر درخت
مردم در سایه آدمی نشینند و خواب سیرند و رواه ابوداؤد و ابن ماجه و عن النبی سعبه رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخرج
الرجلان بضمی ان الغائط باید که بیرون نیانند و مرد که میرود بسوی آنجا در می نشیند که ششین عن عودها کشاده و بر نه کند اندام نهانی خود را بپنجه ثانی در حالیکه
سخن میکند بیکدیگر فان الله یبعث علی ذلک ریکم و الله تعالی دشمن یکدیگر و آنرا برین فعل شنیع و در از تمام شهرم و مروت رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه
و عن زید بن اوفه رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان هذه الخشوش محضه فی برئیکلای آنجا نهاده و نه برها جایی حاضر شدن چنان و
شیاطین اند و خشوش جمع خش است بفتح حاضرمز آمده در اصل یعنی نشان و نجاستان و عادت مردم بود که پیش از بای آنجا نهاده و نه برها جایی حاضر شدن چنان و
نام شد فاذا الحی احدکم الخلاء فلیطهر بر چون باید که از شما آنجا نهاده باید که پناه بجوید بخدا از جانشین و بگوید یا رکله اعوذ بالله من الخبث و الخبثات تصحیف و تحقیق
معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثابث معلوم شد و رواه ابوداؤد و ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سوا من اجابن
الجن و عورات منی آدم پرده میان چشمهای چنان اندام شرم آدمیان اذا دخل احدکم الخلاء چون خواهد که دید یکی از ایشان محل قضای حاجت را آن ببول نیست که بگوید سید
رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و اسناد له پس نهی گفته است ترمذی را برین حدیث غریب است و اسناد قوی نیست زیرا که یکی از روایان میگوید حدیثی را از
و مردم با اختلاف است که گفته است یا نه و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه که چون برآمد از خلاء صلی
علیه سلم از تو میگوید گفت غفرانک یعنی طهر خداوند از تو امرش ترا و معنی این کلام دو وجه گفته اند یکی آنکه امرش میخواهد از عورات و در حالت یا از عورت و فاشی که
نعت کارش طعام و باقی داشتن آنچه سو کند و بیرون افکندن آنچه زیان دارد و چنانکه از حدیث ثابث که در فصل ثابث آید معلوم کرد و بعضی از شاخ گفته اند که ذکر مناسبتین طلال است که

بحدیثی که از آنست که عاقله خزان علم خود میداد که در وی خانه شایسته میکرد و در آنجا هرگز نذیده که ایستاده بول میکرد باشد و آنچه خلیفه دید و بیرون بود و آن نیز نادر بود و منی بر مذکر بیان کرده شد و نادر حکم معلوم دارد و آنچه منی بر اعدا است بیرون زدن از آن اعتبار است و عن زید بن حارثه عن النبی صلی الله علیه و سلم ان جبرئیل علیه السلام انا فی اول ما اوحی الیه زید بن جبرئیل انی آنحضرت که او را مبتلای آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب سابق اهل بیت در کتاب باید روایت میکند آنحضرت که جبرئیل آمد و او را دعا فرمود و بی و فعلی و الوضوء و الصلوة پس تعلیم کرد جبرئیل عم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم حضور و نماز را و این تعلیم فعل بود که جبرئیل معشوقه و نماز گذارد و بحضرت خود و باین طریق تعلیم کرد و آنچه در آیات آمده است و تعلیم فعل آسانتر است از تعلیم قول فلما فرغ من الوضوء اخذ غفره من الماء فقص بها فوجدت عاراً انت که شما را راجع جبرئیل باشد و منی آن باشد که هرگاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت که ای از آب پس بشوید و در آن آب نام ششم خود را یعنی آن موضع اندازد و برای تعلیم آنحضرت جبرئیل در آن سنگا تمثیل بصورت شرب و ذکر برای تبلیغ دینی و تعلیم حکام آنحضرت آمده بود و تو باید که شما را راجع آنحضرت باشد و تقدیر کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو و گفت که ای از آب بعد از وضو و بشوید آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت که ای از آب پس بشوید آنرا بر سرج و غفره بقیع من یکبار گرفت آب که رفت و بقیع من آب که رفت گرفته شده و این معنی در اینجا ظاهر است و لیکن روایت فتح مشهور است و رواه احمد والدارقطنی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله کتبت ابی هريرة کتبت فی غیر خدا صلی الله علیه و سلم جامع فی جبرئیل فقال آدم بن ابراهیم عمی پرسید گفت یا محمد اذ اوصیانا فانضج امی محمد چون وضو کنی تو یا شش منی فرج خود را رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر مسلم و سمعت محمد بن ابی الجار یقول ترمذی این حدیث را غریبه گفته اند که محمد بن اسماعیل بخاری شنیدیم که میگفت الحسن بن علی الهاشمی الراوی منکر الحدیث حسن بن علی بن سعید بن الجار بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر مقدم معلوم شد و احمد و نسائی و ابوی حاتم و دارقطنی و در ضعیف میدارند و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله کتبت عائشة بول بر کعبه خدا صلی الله علیه و سلم و فقام عمر خلفه بکوز من ماء پس بیتا عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا امیر گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیست این آب یا عمر و بوی که گرفته ای تا در آن از فضال ماء مؤمنان به پرس گفت عمر امیت که وضو میکنی و بدان قال کتبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما امیت کلمات بلت ان الوضوء امر کرده شده ام من از درگاه الهی بطریق نیاج که وضو کنیم هر وقت که بول کنیم و وضو کنیم لکان سنة و اگر میکردم بطریق از دم و دوام هرگز نمیشد منی که در حکم واجب مردم در آن هیچ میکشیدند و این را معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف است و آنانی بر این رواه ابوداود و ابن ماجه و عن ابی اوب و جابر و انس ان هذه الایة لما نزلت روایت است ازین صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرو دم آمد فیه رجال یحبون ان ینظروا و اهل بیت اطهرین دین سید منی مسجود قاهرانند که دست میدارند و مبالغه کردن در طهارت را و خدا دست میدار و مبالغه کنندگان در طهارت و مراد بدان کرده انصار اند قال رسول الله کتبت فی غیر خدا صلی الله علیه و سلم یا معشر الانصار ان الله قد اثنی علیکم فی الطهور و ای که انصار می بیند که خدای تعالی تحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه در آن فضا طهور و که بر حیت طهارت شما چه کوه نمیکند از او مبالغه نمایند در آن قالوا فاضوا للصلوة گفتند که انصار وضو میکنیم برای نماز و غسل من الجحانه و غسل سیکر بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین میکنند و شستن با الماء و استنجای سیکر آب یعنی بعد از استنجای با و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال هو ذاک کتبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس این تا گفتن حق تعالی بر شما بجهت مبالغه باین بود و فعلی که پس لازم کرد شما آنرا رواه ابن ماجه و عن سلمان رضی الله عنه قال قال بعض المشیkin گفت سلمان فارسی گفت که ای از شما کهان و هو لیس نهی و حال آنکه آن مشکی است و سخت و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم درین فعل انی لا اری صاحبکم و علمکم بر سیکر من باینکه می بینم یا شما را که ایستاد وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکند که تعلیم شما را چیزی را تمیز بین احیای انخواه تار و شش شتر یا آنجا و کیفیت و آداب آن و خرا و بکبر خای هجوم وید برای قضای حاجت نشستن و سبیل آن و اگر در اوه بقیع خامی بگردد و قهر و غضب بقیع و نیزه پس افکنده آدمی و خزان خلت اجل گفت سلمان گفت منی میکند و شش و آداب آنجا نشستن و این برای استند و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت اوست برست و بیان حق و هدایت طریقه مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه که آداب خلاء و احکام استنجاء و گفت امنا ان لا نستغبل الفضله امر کرد که در آنکه روئی کنیم بجانب قبل در وقت نشستن بقبضای حاجت و لا نشنخی با ما فانه استنجای کنیم بر تنهای راست خود و لا تکفی بدون ثلثه اجمار و بر نکیزیم از سه سنگ که لباس فها و جیع و لا عظم نیت دان سیکر و نه استخوان و رواه مسلم و احمد و اللفظه مضمون این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظه هم در است و مسلم عبارت دیگر آورده و عن عبد الرحمن روایت است از عبد الرحمن بن جندب نعمات نام مادر او است و نام پدر او عبد الله مطاع است شوشه ثبت مادر شده و حمایت شنید ابو موسی اشعری را قال خرج علينا رسول الله کتبت یرون ابی هريرة کتبت فی غیر خدا صلی الله علیه و سلم و فی پده الدرفه و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبال و در قاف مغشوات پس از چه دم که در وی چوب بود و بی توضیحا پس جفا آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سپرد و حائل کرد و ایند از در میان خود و مردم ثم جلس تیر نشسته حضرت صلی الله علیه و سلم قال ابی هريرة بول که در وی آب پس گفت ای از شما کهان که حاضر بود و در آنجا انظر و الله ببول کما بول المراه که کذب بجا این بر بول میکند پرده و پیش رو خود گرفته چنانکه بول میکند زن شمع الله البی پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال و یحک و ای تو ای مرد بیجا

و اما تحت حنک یزید خندان و این نزد شستن می بود که از تکرار دست ز بعد از وضوء وضو چنانکه بعضی توهم کرده اند فخلل به لجه سه بر تحلیل میگردانند آب بر آب خود را قال و قد
هكذا امرني دلی اینچنین امر کرده است مریز و دکارین و واه ابوداؤد و عن عثمان ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لجهه روايت
از عثمان بن عفان که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تحلیل میکرد لجهه شریف خود را و واه الترمذی و الدارمی بدانکه احادیث در تحلیل لجهه بطریق متعدد آمده و در بعضی از
سخن است و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است که عامر بن شعیق از ابی وائل از عثمان روايت کرده است و تحلیل لجهه است از ابی یوسف و فضیلت است نزد
امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول ابی یوسف است که قال الشیخ نزد شستن نه نیست است و امام مالک گفته که زانیدن دست بر آن و جنبانیدن وی کفایت است که قال الشیخ نزد امام
در روایتی واجب است و گفته اکثر ترک کرد تحلیل لجهه را بسبب واه باشد و اگر عدا کرده کند و کیفیت تحلیل لجهه نیست که در آرد و انکشاف از زیر عید بر دجانب فوق تحلیل بعد از تلیث
غسل است چنانکه ظاهر حدیث در آنست و عن ابی حبه یقیناً میسر شد و تشدید تجانیه نام و می نمود و بنظر او ادعی تابعی است حدیث کرده از علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال گفت
ابو جریه ایت علیا دیدم علی را دخی الله عنه فوضأ وضوءه فغسل لجهه پس شست بر دو کف دست خود و راحتی انفاها ناکه گویا که زانید هر دو کف دست را
ثم مضى ثلثا واستنشق ثلثا بتراب در دمان کرده بار و آب در بینی کرده بار و غسل وجهه ثلثا و شست روی خود را سه بار و ذراعیه ثلثا
و شست بر دو دست را تا آرنج سه بار و مسح بر آسوده مسح کرد بر سر خود و ببار شست غسل قدمیه الی الکعبین بر شست هر دو پای خود را تا دپاشنه ثم قام فاحمد
فضل ظهروه بر آید علی رضی الله عنه پس گرفت بقراب و نور افشید به و هو فاحمد ثم یس نوتیه آن آب را و حال آنکه وی ایستاد است ثم قال اجبت ان اربک کیف
کان طهوه و رسول الله بر گفت دوست داشتم که تمام شستن را بکونم بود و بهار بر نیمه خدا صلی الله علیه و سلم و از اینجا معلوم میشود که آب بستانده خوردن جائز
باشد و بعضی از مخصوص آب خود را ندرند و تفصیل کلام درین سلسله و بیان اختلاف در آن در باب الاشرع باید دانست و الله تعالی و واه الترمذی و الدارمی و عن
عبد خدی بن یحیی نامی حموی و سکون تجانیه بلفظ ضد شستن زید الله فی محرم است و دریافته از من آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ملاقات کرده و صحبت داشت علی بن ابیطالب و بود از کتب
اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون روایت کرد از ابوبکر و علی صد و بیست سال عمر یافته و روایت است از عیضه که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه قال نحن
جلوس فنظر الی علی گفت نشسته بودیم ناگاهه میبیکیم بجان علی رضی الله عنه چنین فوضأ فاحمد ثم یس نوتیه آن آب را و در دست راست خود برین
در و داب فضل آه سه پس بر کرد آب و در خود را فاضض پس بجانید آب و روی منی مضض بجانید آب است در دمان و استنشاق و آب در بینی کرد و فوضی بید
اللسون و بنیت زید بنی را بر است چپ خود فضل هدا ثلث مرات کرد این سه بار ثم قال من سوه ان بنظر الی طهوه و رسول الله که خوشحال میگردد و اند
او را که نظر کند بسوی وضو نیمه خدا صلی الله علیه و سلم هدا طهوه پس باید که نظر کند باین وضو نیمه که درم زیرا که این وضو نیمه خدا است یعنی وضو نیمه آنحضرت صلی الله علیه
و سلم باین طریق بود اینجا آنچه روایت کردیم همیضض و استنشاق است بر وجهی که مذکور شد و اما که مقصود را وی در اینجا همیضض استنشاق و استنشاق و تلیث آنها بود و یا
الکعبین و بیک کف بود بطریق وصل چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن نبود و الله علم و واه الدارمی و عن عبد الله بن زید رضی الله
عنه قال رأیت رسول الله گفت دیدیم نیمه خدا را صلی الله علیه و سلم مضض و استنشاق من کف واحد مضض کرد و استنشاق کرد از یک کف
آب فضل ذلك ثلثا که آرد آن سه بار اینجا نیز مقصود همانا است که در حدیث علی رضی الله عنه بود و واه ابوداؤد و الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنه ان
النبي صلى الله عليه وسلم مسح بر آسوده روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسح کرد بر سر خود و از دپاشنه و بر دو گوش خود باطنی همسا
بالسباحین مسح کرد باطنی بر دو گوش که جانب راست بدو انکشت که نام آنها سباحین است و مشهور است بجهت اشارت بدانکه از دپاشنه و تلیث حق سبحانه و تعالی و این
انکشی است که متصل انکشت راست و انکشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت از اسباب نام است از سبب یعنی دشام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکرد و در وقت
سب بدان اشارت نمودند و هم از جهت ذکر این نام مکرر پیدا شده و گاهی در بعضی مواضع این اظهار تطلاق میاید و در اینجا نیز در بعضی نسخ بالساتین آه شده و ظاهرها باها میده
و مسح کرد ظاهر بر دو گوش که در جانب راست بر دو انکشت خود و واه الدارمی و عن الربیع بنضم رافع بنی موحده و کسرای تجانیه شده و بنف معوض
بنضم مرقع عین و تشدید و او کسوره در آن خذال معجزه باینصاری بخاری از مایعات تحت الشجرة صاحب قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم انما رأیت النبي
کردی دیدیم نیمه خدا صلی الله علیه و سلم فوضأ وضوءه فاحمد ثم یس نوتیه آن آب را و در دست راست خود را فاضض پس بجانید آب و روی منی مضض بجانید آب است در دمان و استنشاق و آب در بینی کرد و فوضی بید
سلم خود را از پیش است از وی و اینچنین است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش پس و صد عینه و مسح کرد بر دو و صغ خود را و صغ بنضم مایان گوش و چشم و موی زرقا و فاده بر
موضع و از دپاشنه و مسح کرد بر دو گوش خود را و مسح کرد بر سر خود و واه ابوداؤد و الترمذی و عن الربیع بنضم رافع بنی موحده و کسرای تجانیه شده و بنف معوض
پس در آور و در بر دو انکشت خود را فاضض پس بجانید آب و روی منی مضض بجانید آب است در دمان و استنشاق و آب در بینی کرد و فوضی بید
بهر ابوداؤد و واه الترمذی و الوایة الاولى و روایت کرد ترمذی و ابی حنبلین از آن اشارت تامة واحدة و احمد و ابن ماجه الشانیه و
روایت کرد احمد و ابن جریر و روایت دوم را از آن وضو تا آونیه بدانکه احادیث در مسح بر مطلق آمده یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعضی احادیث مترین آمده و آنرا

مرویت جمع بیعت است یعنی وقت و وقت زمان فروض برای امری و تعیینی تقدیر اوقات مخصوصه برای نماز است حکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی و حکمتها در وقت یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد و در شب و خواب بود و از شکرانه نعمت شب از امری مانع و عاقبت قافل و از اسباب تحصیل معیشت محصل و حکمت داشت و بآدمی روز جماعتی و عیب وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانه این نعمت قلا فی قصیرات نماز که بشکرانه شریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطامع و مشارب و خیر آن مخصوص گشت بنگران آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیمه روز خواب و استراحت و راحت است از برای تلاقی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر بازار رفتن و خرید و فروش کردن و بکار ریاض مشغول شدن متعارف بود نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادت بعبثی و مناجات بران داشت نماز صبح فرض گردانید و نماز برای تمام عمر نعمتهای خاص را تحصیل نماید که در حکم موت بر میآید و با همه عبادات همراز برای شکرانه نعمت است چون نعمتهای آسمانی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده عیانت از عبادت مولی تعالی فراموش نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عده اوقات است مقصور گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت زیاد حق و قصیر شکر و تنبی علی بابی از کفران نعمت است شکی هر کس غافل از حق بگزینانست در آن دم که اوست اما فایده است اگر آن غفلت بر بسته بودی در اسلام بزوی بسته بودی خود با بدین کفران الکفران الفصل الاول عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهور اذا زالت الشمس ابتداء بریان وقت ظهر بخت آنست که وی اول نماز است که بجهت گذاردن شد بآدمی هرگز بیل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعیین اوقات نمازها که در فصل ثانی باید و باین جهت و راصلوة الاولى یعنی نماز پیشین بنام صبح گردانید و آفتاب است از زمانه آسمان بجانب مغرب که از وقت زوال گویند اول وقت آنست و آخر وقتش بگرمیاید و کان ظل الرجل كطوله و بعد از سایه شخصی مقدار درازی می درازد فی زوال که عبادت است از سایه که در وقت زوال باشد چه چری را در گذر لاله که آفتاب و آنجا است از آن میرسد مقداری از سایه می باشد و از این سایه تا وقت سید سایه شل آن چکر کرد و وقت پیشین است ما لم یجس العصى و ادم که حاضر کرد و عسود زیاد وقت و کی پیشین سایه شل آن چکر مقصود از ذکر این کلام تفرقه تا کید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت شکر نیست چنانکه با امام نسبت کرده اند و در شرح همین شده است پس سید سایه باین حد است تا وقتی که ظهر است و ابتدای وقت عصر وقت العصا و المصفا الشمس و وقت نماز دیگر از ابتدای شستن سایه مانند درازی شخص است ما دام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که گزینست ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و بعد از غروب شمس و بعضی تغیر قمر آفتاب است چنانکه چشم در دیدن و غیره نکرد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب است که در دیوارها افتاده است چنانکه باید و بداند که مذہب ائمہ و ابی یوسف و محمد و زو و جاثان آنست که از وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بشل قامت و بی بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل اثبات است و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همین است و بعضی گفته اند که قوی هم برین است و مشهور از مذہب بی ضعیف آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است شکر و دلیل اثبات در باب گفته که حدیث بر دو باب ظاهر که باید دلالت دارد بر بار و ظاهر و در بار اثبات وقت رسیدن سایه بشل است پس حدیثی تیار شد و احتیاط دلالت که وقت بشک نگیرد و دلائل و دیگر در شرح تیار یافت است و گفته اند که مختار آنست که ظهر از شل در گذرانند و عصر پیش از شل بگذرانند و الله اعلم و وقت صلوٰۃ المغرب ما لم یضرب الشفق و وقت نماز شام و غروب است تا آنکه غائب شده است شفق و شفق زوال را در عبارت است از سرخی که بعد از غروب شستن آفتاب پیدا آید و عاتق اهل سنت نیز بر آنند و نزد امام ابوحنیفه و طائفه از علمای سفیدی که بعد از سرخی پیدا کرد و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل چنین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام محمد و در سر حرمت قبر است و در جریب این جهت جمع میان احادیث با خلاف ظاهری نظر باینکه در خبر کلبی زوال میگردد پس پیش شد آن دیوار ما و کان برده میشود که غائب شد و چون غائب کرد و بیاض بقین میکرد و غیبت آن پس شفق زرد و بی سر حرمت است و لیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بود و بی دلیل بعیوبت حرمت و باجماع احتیاط و بی اعتبار حرمت است و در حق بیاض با هر کدام در وقت خود واقع کرد و تعیین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در وقت غروب مقدار وضو و افراغ قامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمہ مذہب شافعی است گوید که مقدار چند رکعت که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و درینا شد و دلیل این قول آنست که جبریل در هر دو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها بی یک نماز اشارت بآن کردی و در قول قدیم موقوف نموده دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیح صریح بقول قدیم و اختیار کرده اند از برای رسی از شافعی مثل خطابی و بیقی و خزان و مختار بعضی قول جدید است و الله اعلم و وقت صلوٰۃ العشاء الى نصف اللیل الاوسط و وقت نماز شستن آفتاب شدن شفق تا نیم شب میآید یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طبعی گفته اند که مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است بر نصف شب معتدل شش ساعت است پیش شش ساعت تا غروب بگوید و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انبساط خافهم و بر تقدیر این حد وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع فجر باشد و وقت صلوٰۃ الصبح من طلوع الفجر ما لم یطلع الشمس و وقت نماز با دعا و از برآمدن صبح صادق است تا آن زمان که برآمده است آفتاب ظاهر حدیث دلالت که وقت صبح هر وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است فاذا طلعت الشمس فامسك عن الصلوة پس چون بیدار آفتاب از زبان نمازها داخل بین فوجی الشیطان زیرا که آفتاب می بگوید میان و شایخ شیطان یعنی در جانب سروی چنانکه آمده است که شیطان می آید در مجامع آفتاب و نزد وی میگردد و سرخ و دیو می و همچنین در وقت غروب پس میآید و محال کسی می پرسد آفتاب او واقع میشود و بعد که ارباب می پس می اندازد و در خیال خود و خیال احوال خود و دلان عبادت برای او میکند و میو او صبح می ندیش نمی که آنحضرت خود را از نماز کردن در وقت اعجاب پندارند که حق در وقت عبادت پندارند که شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرآن چنان دیگر نیز کرده اند که در شرح مکرر اند و الله اعلم و عن بریده رضی الله عنہ قال ان وجلا سال رسول الله کف بریده کردی پرسید چنانچه را صلی الله علیه و سلم و وقت الصلوة از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت نماز صبحه فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین پر گشت آنحضرت مکرر کرد و بگوید با نماز درین دور و زانجا نماز ترا و اوقات نماز را را

صلی الله علیه وسلم یقول ینزول جبرئیل فامنی فودع جبرئیل بر من بای تعلیم اوقات نماز پس املت که کفایت معده بر کرد و نماز بجز بیل علیه السلام ثم صلیت معه
ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه جمع پنج بار است که بعد نماز نایم نماز است بحسب بعضی من یا صابحه خمس صلوات و احوال که بیشتر و آنحضرت بعد از آن ببارک
خود نماز را واجب بیاست و بنون نیز وایت یعنی میروی با بعد از آن آنحضرت فاول ظاهر تر است و بر تقدیر مقصود ازین کلام بیان منبط و اتفاق خود است احوال شریف را منطبق علیه
و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه کتب الی عماله روایت کرده شده است انما لایؤتی من عکره وی یؤتی بجانب کاشتهای خود ان اهم امور و کعبه الصلوة بدینکه هرگز برین کار نمی نمازد
من و کعبه عذری بای تمسید و مبالغه است که اگر طوط و صورت عمری ترسان و از زبان بود من حفظها و حافظ علیها حفظ دین که کسی خط کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
و بر خود را و فکر این دو کلمه را بر باری تفرید و تاکید است یا مرد از حفظ داشتن و فراموش کردن و او اگر در نماز است در وقت سحر و بی افطاس دائمی و بشرط و آداب و اہتمام رعایت صفات
آن باید و اول خطا حکام ظاهر و درون محافظت احوال باطن من صبیحا و مایا سواها اصبح و کسی ضایع کرد و دلاکت نماز را پس وی هر چیزی می دیگر را که نماز است ضایع کند نماز
بود چه بکعبه و اگر کان بن و اہم مہمات آن نیز نماز و بغیر آن چه باید پرداخت ثم کتب ان صلوا الظہور ان کان النحر و اذا عاشر نوبت عمر بجانب شمال خود که بگذارد نماز ظهر را وقت بودن فی
زوال یکدفعه یعنی بعد از وی متصل آن که اول وقت ظهر خواهد بود و این بجای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جماعه در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فی زوال مختلف میکرد و باختلاف اکنه و اوقات
الحی ان یکون ظل احدکم مثله الا وقت که باشد سایه کی از شما مقدار است و اگر آن جز وقت است و العصر و الشمس فضعه بمضاء تعقیبه و بگذارد عصر را و حال اگر آفتاب بلند شد
باز راست فذل و ما یسیر الواکب و مسجین او ثلثه مقدار آنچه بگذرد سوار سازد و در وقت قبل مغرب الشمس پیش از غروب آفتاب و المغرب اذا غابت الشمس و کذا
مغرب را و دیگر باید که در آفتاب و العشاء اذا غابت الشمس فی ثلث الليل و بگذارد عشاء و دیگر غایت که در ثلث شب من نام خلافت عین من نام خلافت عین من نام
خلافت عین من یک خواب کند بر خواب کند و چنانچه عی بدست برقرار می و بی آرامی کسی که تغافل و دزدان عشاء و خواب رود و دیگر بار برای تاکید و مبالغه است و الصبح و النجوم
ما و بعد مشنبکه و بگذارد نماز صبح را و حال آنکه ساز باید و در هر باشد کثایت از تاریکی است و واه مالک و عن ابن مسعود قال کان فذل و صلوۃ رسول الله صلی الله علیه و
سلم الظہور فی المصیف بود مقدار زمان گذاردن آنحضرت نماز پیش از زوال و از آنجا که ساریه در فضل بیشتر میباشد و در زمان آن کم خصوصاً در حین شریف و الا این در وقت
افلام الی مبعده افلام و در زمان پنج قدم تا هفت قدم و زیاد و زیاد در زمان بخت است که ساریه صلی در فضل بیشتر میباشد و در زمان آن کم خصوصاً در حین شریف و الا این در وقت
برابر است و بر تقدیر این حدیث صریح است در تأخیر نماز و وقت زوال و اندک و قدم عبارت است از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند با اعتبار کواکب است هر کجا
بخت قدم است و واه او و او و الناسانی باب تعجیل الصلوة بای فضیلت شتاب گذاردن نماز را و قدم سبب نموده و می مختلف است و زود نام شافی نماز گذاردن در اول وقت
افضل است مطلقاً فی تحصیل بار و در طویف که در احادیث لم یردان واقع شده و تاکید و مبالغه است و در وقت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت براه دور می و در برای
آنکه یک تنه میگردد و یا تنه می که بر خود دارد و بعضی شافعیان بر او تأویل زوال کرده اند چنانکه باید و مذہب اکثر ذیل نیست الا آنکه بعضی از اصحابی در شدت حرمت آن گذاردن را بر تدافضل
دارند و مختار در مذہب احمدی و حنفی است و لکن تریب در مذہب و می تحب است مطالب جماعت را و تقدیم عزیز افضل است نزد ایشان و مغرب را و یک وقت است و تعجیل در می تحب است بجماعت
و تأخیر مستحب است نزد امام احمد و زوال مالک بدارت افضل است و اگر بجماعت مردم تأخیر کند بای نیست و زود امام ابو حنیفه را و ظهر و اسفار و تأخیر مستحب است و تأخیر عزیز تا آنجا که بای
تغیری راه نیاید نیز افضل میدانند و این غنی فیضی بالاول و در شرح احادیث مبین کرده و انشاء الله تعالی و بد که ظاهر کلام بعضی از مشر ح است که کفایت میکند در تعجیل صلوۃ و گذاردن آن در اول وقت
و وقع فی در نصف اول الفصل الاول عن سہار و شیخ سین ہمدانی و شیعہ نجات بن سلامه ففتح سین تخفیف لام بصری است از شافعی و بعضی قال لغت افلاوی علی ابی یوسف
الاسلمی و در من بر باری بر زده اسلمی کار صحابہ است فخال له ابی کف کان رسول الله پر گشت مرا و پدرم چو بگویم و پنجم خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبه
میگذارد نماز فرض او در وقت میگذارد فقال کان بصلی المحب الی ندعوها الا اولی پس گوشت او بر زده بود آنحضرت که میگذارد نماز نیم روز را که بخواند شما از نماز پیشین و
و چه تمیز بود و است پیشین باری که گذارد شد بجز بیل اما است چنانکه گذشت چہن فذل بعض الشمس من کام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لا بدین دفعه صیف خواهد بود و از جهت
و قع بار و در وی قولا و فضلا و بصلی العصر و میگذارد آنحضرت نماز عصر را ثم مرجع احدا الی و حلقی احضا المدينه نیز از یکشت کی از نابوی رحمت و جای پیش خود که در
سنايت ميند داشت و الشمس حید و حال اگر آفتاب رنדה است کثایت است از گرمی و صفای یون و وی از تخیر و زردی و شافعی میگویند که این وقت در رسیدن سایه بلیغ میباشد و این محل
بجسترد و است و نسبت ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت او بر زده در وقت نماز مغرب و اگر چیزی گفته باشد هم چنان دارد زیرا که در وی اختلاف وقت
نیست و کان یسجین ان و نحو العشاء الی ندعوها الغمده بود آنحضرت که دست میداشت تأخیر کردن نماز عشاء را که بخواند شما و را عتمه ففتح سین و ثناء نام ثلث لیل است بعد
غیبت شفق و در اصل معنی نایب شب است و این نامی است که خواب نماز عشاء را بدان میخوانند و در آخر آن نمی واقع شده است و ملا تأخیر ثلث است چنانکه میگوید و کان بکوه النوم
فلها و بود آنحضرت که کرده می بذاشت خواب پیش از گذاردن نماز عشاء و الحديث بعد ها و کرده می بذاشت سخن کردن را بعد از وی و در هر دو خصی است در خواب بکعبه طلب
تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط طود نماز باشد خصوصاً در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لا یعنی نبود و کان یفعل من صلوۃ العشاء حین یعرف الرجل جلیسه و بود
آنحضرت که بر یکشت از نماز با باد و فارغ میشت از آن در هنگام شام و در پیش خود مقصود است که شروع در آن در تاریکی میکند و در آخر فصل ثانی بیاید که اگر میگرد با شمار

نقد

ازین دو صحت معلوم میشود که تا نیم شب تا آخر نماز عمار طاعت بلکه سخت است بحصول تعجب و شگفتی و عبادت حق و اهل کرمه خود نباشد و او ابو داود و النسائی و
ام سلمه قائلان رسول الله صلی الله علیه و سلم است که بعد از اذان و اقامه و بعد از آنکه کوفت تمام شود و آنحضرت بخت زنجیره و شبانی کردن بر ظهر را از شما یعنی غیر شدت حرارت است
استجاب ببلد دان و انعم الله علیهم و انشد تعجیلاً للصلاة و شما سخت ترید شبانی کردن و عمار از آنحضرت تصور و تصویر قریب الزام اتباع است و هم جافان حدیث نیز ظاهر میگردد
که آنحضرت عموماً فی الجمله تا آخر یکدرواه احمد و الترمذی و عن انس قال کان رسول الله یؤخر عید صلی الله علیه و سلم اذا کان الحجاب بالصلوة چون ی بود سخت
کرمی سدی که نماز ظهر را و اذا کان الجرجل چون ی بود سدی شبانی میکرد و تا آخر یکدرواه اول وقت درواه النسائی و عن عباد بن الصامت صحابی مشهور است بقیاض
انصاف است حاضرند بدو و سایر اشراف و اشراف و سایر است که نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما استکون علیکم بعدی امر بعدی امر بعدی
تقصیل است سرخام است که باشد مسلط بر شما بعد از من یا دشمنان که بشنایم اسماء عن الصلوة لوقتها باز میگردانید و این را نیز از اشراف و شهور ایشان از گذاردن نماز در وقت
سخت آن حقی بنده و وقتها اگر بود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگذارید نماز را در وقتش که بخار و سخت است فقال و جل پس گفته می بار رسول الله صلی
معهم ایما بگذارم با ایشان نیز قال نعم و در آری بگذارید چنانکه حدیثی از گذشت درواه ابو داود و عن فبصة بفتح قاف و کسر حاء و ما مد ممدین و فاحص تشریف
قاف صحابیه که بعد از مدد و است و ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بكون علیکم امر او من بعدی یا بنده و غالب شما با دشمنان پس از من
پوش و الصلوة تا آخر یکدرواه از آنوقت بخار و فی لک بر شتابان نماز که ایشان بگذارند و وضع آن برای شما است چاکر پیش از آن در وقتش گذارده اند این نماز که با ایشان بگذارید
تا ظهر خواهد بود و شبی شما و اگر گذارده اند همین ایشان در آنوقت بگذارید زیرا که شما بجهت خوف غنم و دفع مقصد میگزارید و وحی علم هم و در این نماز و ابل تا آخر
کردن ایشان فصلوا معهم اصلوا الغبلة پس بگذارید نماز را با ایشان مادام که بگذارید بجانب قبله و این قید لغائی است و احتمال دارد که حقیقت باشد و ضا لک بجانب قبله بگذارید
و از رتبه اسلام سیر و نایب می باید گذارد و او ابو داود و عن عبد الله بن عدی بن الجناد و دخل علی عثمان روایت است از عبد الله بن قریش و فلی کما ذکرنا بالبعث
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر ائمه اربعین عثمان و هو محصور و حال آنکه عثمان نمک گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شمشیر شد فقال پس گفت عبد الله بن عدی
عثمان افک امام عامه بدو شکایت و نام همه مسلمانانی و خلیفه عمری و قول ملک مانوی و در و آمده است تو با او کجاست که می بینی و وصلی لنا امام فتنه و نماز یکدرواه
وامت بکنند رئیس سر دار اهل بغی فتنه که بکنند شده است و نام وی گمانه بن بشیر بود و تخرج و پس نیز میگویم باز بزرگ و منوایم که بگذاریم نماز معتبی فقال الصلوة احصوها
بعل الناس پس گفت عثمان بنی اندیشه نماز بهترین علمها است که بکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون گفتند یکی کن همراه ایشان و شریک شما با ایشان و یکی
و اذا اسأوا فاجنب اساءتهم و چون بدینکس کی شود و پیر بیکر از بدی ایشان حاصل به با مردم و یکی شریک باشد از عثمان رضی الله عنه صادر است غایت در این قیام
و انصاف و بخت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر دو فاجنبان که میبایست و جماعت است و واه الجنادی باب در توابع و تمات آنچه در باب سابق گذشت از ضا لک
و اوقات آن الفصل الاول عن عماره بن یزید عن مملک و تخفیف یم بن و صبه بر او بای موصیة جریعة تصغیر صحابی است تحقیق است عدد و است در کوفین قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول کف عماره شتمیم آنحضرت را یکست بن بلج النادر احد صلی قبل طلوع الشمس قبل عروها البته درینا پیش دروخ را کسی بگذار گذارده است
پیش از بدین قیام و پیش از نور و رقیق آفتاب یعنی الخیر و الصلوة آنحضرت نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عمار و واه مسلم پوشیده مانده که ظاهر حدیث دلالت دارد
که هر کس این دو نماز بگذارد و بر این وظیف نماید هرگز در دوزخ نه و آید نه از عت ترک صلوة و بیعت از کتاب گمانان دیگر و لیکن این خلاف مقررات میان جمهور علماء از اختصاص کفارت
بصغار و طلیق گفته که ظاهر حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود شاقی که در نماز فجر و شاقی که در عصر است آنست که در اعمال دیگر تقصیر و تعویض نخواهد کرد پس آری زید میگوید و در اول
روز آورده میشود در آنش دروخ فتنه به ظاهر است که در ادبنا بعد از آن فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کنند بر آنها اصلا در دوزخ نه و آید و لیکن پروردگار تعالی جزیماً
بنده را بر هر عمل و با وجود آن که خواب بخند و عموماً از قافل این دو صلوة هر گاه ی که کرده باشد و علم و عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم من صلی البدرین دخل الجنة کسی که بگذارد نماز بامداد و شبانگاه را میگردانید بشت را اگر بگذارد نماز فجر و عصر است که در سدی روز و اوقات اندول و آخر و بعض
مخبر عثمان را مراد داشته و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است منفق علیه و عن ابی هر وة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما استکون علیکم بعدی امر بعدی امر بعدی
و ملائکة بالهوا و در یکدرواه و میباید میان شما جماعت از شنگان در شب و جماعت از شنگان در روز و از برای ضبط احوال بندگان و بر دشتن اعمال ایشان و بجمع نمودن فی صلوة
الخیر و صلوة الصلوة و جمع میشود و جماعت یکدرواه نماز فجر که طافه اعمال شب را میبرد و طافه کبر برای اعمال روز می آید و در آخر نماز دیگر که علمای روز را میبرد و دیگران
می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از جوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن نیست ثم یخرج الذین باؤا فیکمیر بالامور و ما کان فی کتب کردن در میان
شما فیکمیر بهم پس بر سر ایشان از بر و در کار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود و هو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی و انما است که باحوال بندگان خود و لیکن بر سر از برای احوال
فضیلت مبادات بدان ملائکة که طعن میکردند بر ایشان منفق و فساد و مع میگردد خود را در شیخ و تقییر و اندام بر ملائکة شب که عمل در وی فضل و داخل است در صنف و احوال
و نیز گفته اند که ملائکة شب افضل انداز ملائکة روز و بخت آنکه شب افضل است از روز می پرسد گفت و کفم چگونه و در چه حال گذشتید بندگان ملائکة و کفم و هم یصلون

بن عدی
رضی الله عنه

5

و کیفیت اینکایات بود چنانکه حال اشکمان که کائنات بنیاد می باشد و شایع میگوید در آن اندک سراسیم که نماز تمام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و احتمال بعضی میگویند که
 میان دو کشف آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه ابصار نیز مخلوق بوده و مانند سوراخ و این سخن غریب است و بر و است صحیح ثابت نشده و از علم باب ما یقرأ بعد التکبیر
 باب بیان خبر که خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احوال بدانکه در احادیث صحیح و عید و انکسار و استغراق صلوة وارد شده چنانکه آنی و جهت و جوی للذی فطر السموات
 و الارض و سبحانک اللهم عز و ان مستحب است نزد شاهیه در فرائض و فو اهل کما و بعضا و نزد حنفیه و حنفین در ظاهر مذہب مالک و احمد مختصراست سبحانک اللهم
 سبحک الی اخره و هر چه عز و ان میوی و مغفول است محمول نماز بعد از تکبیر مطلق فو اهل است که آنی الی الی و نزد امام ابی یوسف جمع است میان آنکه مراد بوی سبحانک اللهم است و میان
 توحید که جهت و جوی است و نماز طحاوی چنین است و بعضی میگویند که توحید بعد از آنکه بگوید یا قبل از وی و مشهور باخیر توحید است ازنا الفصل الاول عن ابی هريرة قال کان
 رسول الله کف ابو هريرة یو و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نیکت بین التکبیر و بین القراءة استکانة خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی نیکت نفع یا
 و ضم کاف است چنانکه مشهور است و بعضی یو کسر کاف نیز و است است بمعنی اول و اسکانة تکبیر نه مصدر است بمعنی سکوت بروایت ثانی بر قیاس و بر اول برخلاف قیاس و
 سکوت در تجارت است نه سکوت از ذکر فقلت بانی انت و اخی ابو هريرة میگوید پس گفت من آنحضرت پدر و مادر من خدای تو یا رسول الله اسألك سبحانک بین
 التکبیر و بین القراءة ما تقول میسر تر خاموش شدن در میان تکبیر و میان قراءت چیست که چه میگویند و چه میخوانند ان اسألت روایت مشهوره نسبت ابو هريرة و
 قال قول گفت آنحضرت میگویند این کلمات را اللهم بعد یعنی و بین خطایمانی بار خدای دوری کن میان من و میان کنایان من که کرده ام کما جاهدت بین المشوق و المغرب چنان
 بعدی کرده میان شرق و غرب طلب کن محکمان که در شتر ابوبه و آمد زید بن روج و مبالغه و تاکید اللهم تقنی خداوند پاک کردن را و در روایتی ثقی طلی پاک کردن را و
 من الخطایا از کنایان کرده و دیگر که کاف فی الثوب الابيض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه غیض از چرک و یریم پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته حفظ
 و عصمت از کنایان آئینه و تصنیف جامه غیض بجهت مبالغه و ترغیب است که ظهور دهن در وی بشیر است اگر چنانچه بگوید یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بران اللهم
 اغسل خطایای خداوند انشوی کنایان مرا که کرده ام بالماء و التلج و البوداب و برف و ذراته اشاره است با نوع مطهرات و اقسام حضرت و مبالغه و ترغیب است و چون بسکوا
 لا بد و دفعه را متغی علیه و عن علی رضی الله عنه قال کان البی گفت امیر المومنین علی یو پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذ اقام الی الصلوة چون می ایستاد و نماز در وی دوایه و در روایتی سها
 کان اذ اقام الصلوة باین عبارت آمده است که کان اذ اقم الصلوة بود آنحضرت چون شروع میگوید نماز که می خواند یا کبریا بر او و دست میبندد و جهت و جوی للذی
 فطر السموات و الارض روی آورد و مسموئیکه کافه و از عدم وجود او رزده آسمانها و زمین را احاطه مسلمان است بین اهل انظار بلی و ما افان المشوکن و بینیم
 از کافران انبار کنند و جزو راجح و عبادات ان صلواتی و لشکی بدستیک نماز من و عبادت من و تحایای و نعمانی و زندگی من و مردن من لله و ب العالمین خدای
 که پروردگار جهان است لا اله الا انت و بدلائل احواف و توحید و اخلاص و روی آوردن بوی حق امر کرده شده ام
 و افاض المصلین و من ارجو اسلام از ندگان و اطفال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام ارحم الراحمین و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فضل ثالث
 بیاید و انا اول المصلین من اول مسلمانانم گفته اند که این مخصوص جناب نبوت است صلی الله علیه و سلم که اول سابق است در اسلام بر هر که جز او هست چه پیش از او است
 در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید آنحضرت امر واقع شده که همچنین بگوید و از غیر حضرت و این سخن درست نیاید و در روایتی بوی فاسد کرد و جوی
 است که اگر قصد طاعت آیت قرآنی کند از اخبار با جالت خود فاسد کرد و گفت بنده ضعیف فها الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارد و مقصودش و بگوید ایمان و اسلام و اظهار
 انقیاد و استسلام و انظار رعایت و انقیاد و از ند جوی دارد و چنانکه در امام طبرسی و در و امر حکم ایشان میگوید هر چه عز و ان شود و سخت کیسکه انشال امر نماید و گردن طاعت و انقیاد
 اند من بشتم مقصود اظهار شایسته و طاعت است و الله علم اللهم انت الملائکة و انی یا دشا علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بخیر نمی گزیند
 انت دینی و انا جندک قوی پروردگار من و من بنده تو ام ظلمت هستی ستم کردم بر ذات خود و بتقصیر در بندگی و اعتراف بظنی و اقرار کردم کنایان خود و تو فرمود که هر بنده
 الیک یا خود معرفت آید بد که من می آمزم او را فاضلی و فو بی پس بایز در کنایان را جمیعاً بماند لا یغفر الذنوب الا انت زیرا که منی آمزم و کنایان را بیکس کرد و اهلک الاحسن
 الاخلاق و مده نامرایی بیکو ترین خواص صفتها لا یمیدی لا احسنها الا انت راه نمی ناید بیکو ترین اطلاق بیکس کرد و اوصاف عینی سیبها لا یصوف عینی سیبها الا انت و بر
 گردان زنی غمخای بدر ابر میگرداند از من غمخای بدر اگر تو لبیک است او کی دارم برای خدمت تو و مقیم و یم بر بی و سعادت و ابری و حضرت میبندم دین تو اتم و المعی کله
 فی دیک و نیک همه در دست قدرت تست و الثقلین الیک و بدی نیست منوب و مضاف بود و با و صلا اگر چه همه فزیش است و بقیقت و در فزیش شریف است که می خواند را و
 پیدا کردن بر هر چه کنایات است شرا که مست و مخلوقات است چنانکه گفت من شرا خلق و بعضی که میبندم الیک است که شرفیت نزدیک کرد انبده بوی و بیکان بد که تو تقرب تو
 هست نیست شرفیت بوی نور رسیده بد که قول تو خیا که بوی الیه یجعل الیک العیوب انما بک الیک من و ثوق کنند و کوهی که گفته ام بود و الباء از نه ام بوی تو یا
 نیز همه در دست قدرت تو یا دیگر و دیگر و بوی تو یا من هم نور در دست گفته ام بوی تو یا بک و بغایت بزی و برتری و بندی تو یا بک و بکند و اوصاف تو
 استغفر فی حق لب الیک آمزش میگویم و بیکو مکنایان بوی تو و از کج حال و چون کوی دیگر و بکین اللهم لك و گفت خداوند برای تو و طاعت خود و منی تو

بايست خداوندان بفتح و قفل اعلام کای جمع علم دارند کبریا معنی ثبوت و وفاء حقیقت علم حفظ نفس است نزد بجان غضب و بغل نه قفسیر کنند عباد را در کای جمع علم دارند معنی
خواب بالغ و منی بجم نون و ففتح و ج جمع بنیه معنی عقل بر آن که وی می باشد مرد را از کارناشته و برضی اول فرجیل ناکید و قفسیر بود و علمت در ایلامی اهل عقل و فضل است که تا یاد گیرند
کفایت صلوة او احاطه از او رسانند بامت ثم الین یونهم پستتر آن کسی که قریب اندیشانش در مرتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب بیوع اند که ایشان را مر این خوانند ثم الین
یونهم پسته آن کسی که نزدیک و متصل اندیشانش چنانکه خانی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و تعیین است که بعد از وی صف ستا خواهد بود و قال گفت ابو سعید فائمه الیوم شد
اختلاف پس شما امر و سخت ترید از وی اختلاف در کلمه و وقوع فتنه این بسبب ترک تنويع صفوف و عدم اقبال مرشایع است رواه مسلم و عن عبد الله بن معمر و قال قال رسول
صلی الله علیه و سلم لیکن منکم اولوا الاحلام و النبی ثم الذین یونهم ثم الذین یونهم راسته باز ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه
شماره ذکر کرده از جمله تعیین آن در ذکر کرده است و در باریه که صف اول برای مردانست بعد از وی صبیان و نسائ است و همچنین است در وقایه و مذمت غیبه نیز همین است
چنانچه در شیخ مذکور است و آیا که و حیثیات الاسواق و دور و ازید خود را از بند کردن او باز و در ساجده چنانکه در بازار با میکند یا مراد اختلاف با لغان با صبیان و ذکر بان است
چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشد از بازار با و شغال کجای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجا و اقبال این در صف اول بعضی گفته اند معنی حدیث
آنست که حذر کنید از کار کردن در بازار با و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که از سمعت و بیشتات جمع همیشه است و حوشه معنی فتنه و تبهج و اضطراب و
جماعت مختلط نیز آید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اصحابه یأخرا کثرت اصوات و یأخرا کثرت اصوات و یأخرا کثرت اصوات و یأخرا کثرت اصوات
یا و راخذ علم و طلب مزید و بوجه اول معنی قول می فقال لکم تعدوا پس گفت مرا ایشان را پیش آید و در صف سابق با یستید و تمویبی و اقلند کنیز بن یعنی با یستید پس من فصل
تا افعال را یاد بکنید و لیا تم کم من بعد کم و باید که اقلند کنیزها و متابعت نماید شمار کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکند و افعال و را دیده
میکند و آنها نیکه سابق اند و در علم باحوال نام و حرکات و سکونات وی و اسبق و اسرع اند و اتباع وی و لا یرال قوم تا بخرون حتی یوخرهم الله همیشه اند و می که پس
می ایستند در صفوف تا آنکه پس می کنند ایشان را از عظیم ثواب و فضل حجت خود و بوجه ثانی بیشتر بنده قدم و مبارکات نماید در طلب علم معرفت و اکتساب
افضال و کمالات و اقلند کنیز درین باب پس که با وجود مرتبه رسالت و غفران و ثواب مانعند و تا آخر میگویند مبالغه میکنم و عمل و باصت و طلب این تا این تقدم و مزید
طلب است یعنی تقدم و تباد و نیز بطلب همین است که اتباع من کنید قل انکم سحجون الله فیتعوی بحبیکم الله و چون شما کمال خود بدین تکمیل و کیران میکنید و دیگران که
پس از شما بیاید متابعت شما نکنند یا این امر دیگران است که ایشان نیز در طلب تعقیب شما بعت شما کنند و هر که در افتاد از طلب مستی کرد دران دور افتاد از مرتبه قرب
و وصول شمر نموده گرفته از آن محدودی و در نه که زین در که بر و نکشوند هر قدر که توانید تعقیب کنید عبت اندین ره کران چنان کنی دست و پای برن زبانی کنی
و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعضی محدثان آن را در باب تنويع صفوف آورده اند و آن نیز در طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست تا این حد
اعلم رواه مسلم و عن جابر بن سمره قال خرج علی بن رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است برون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فرمانا حلقایس دید ما را حلقه نشسته هر چند کس با یران و مخصوصان خود نشسته و حلقی کبیر عاج جمع حلقه و نفعی فاسکون لام شل مبره و بدر و مقصده و قطع لغت مشهور این
است و بعضی گفته اند نفعی است مثل ترومره و حلقه نفعی لام نیز آمده و جمع وی و تحقیق و بعضی از علما لغت آنرا منکر اند فقال مالی را که کم عزیز حیثیت مرا که می بینم شمار حلقه
حلقه نشسته انکار است بر ایشان در شستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و مخالفت و مباہلت آنهاست و موجب و مؤثر در است و عزیز جمع عره کبیر و تحقیق
که و جمیع از مردم و در باب الحجه باید که این تخلیق روز جمعه بود و در وقت خطبه پیش از نماز ثم خرج علی بن ابی ترهون آمد آنحضرت را بار دیگر فقال لا تصفون کما تصف
الملأئکه تعهد بهما پس گفت ایاصغابی بنده چنانکه صف می بندد و فرشتگان نیز در رد و در کار خود نزدیک م برای طاعت و این در نماز خواهد بود و فعلا پس گفت یا رسول الله کف نصف
الملأئکه عند ربنا چگونه صف می بندد و فرشتگان نیز در رد و در کار خود فقال همون الصفوف الاولی و ترهون فی الصف کف تا می کنند صفهای نخستین را و پوسته بیکدیگر پیوسته اند
اگر که فی صف نخستین کی خواهد بود و جمع آوردن بجه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه بر جا و آسمان و در هر رقبه بر زمین صفهای بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند رواه مسلم و عن
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حیر صفوف الرجال و لها و شرها و افرها و بترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پس آنهاست و حیر صفوف النساء
اخرها و شرها و افرها و بترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان پس آنهاست
مردان چنانکه در ترتیب صفوف کثرت رواه مسلم الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صواصفوکم پوسته و پوسته و کعبه خود را در زینک استوار کردن بنا و
پوسته بنا و نسل و خشت آن و قار و املینا و نزدیکی کنیز میان صفها و نزدیک بهم با یستید می است از فرجه و حاد و بالا عنان و برابر بکنید که در نماز است از پیش و
پس ایستادن و فوالله فی سبیل الله لا یرى الشیطان یدخل من خلل الصف پس سوگند می دهم که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدینیکه من بر این می بینم شیطان را که
می و آید از گشادگی در حوضه صف کاهنا الحذف کوای که آن شیاطین حذف اند کجای حلقه و دال محجه مفتوح است و فاکو سفند ان سیاه و ریزه اند کو سفند ان حجاز و من کذا فی شرح شیخ
و تفسیر کرده است آنرا را وی در حدیث ابی امامه بجای می بیند که حوز و ند و در و ابی که آنها نبات حذف کوای که آنها و خمران حذف اند رواه ابو داود و عنه قال قال رسول

و در این حدیث
ابو داود و عنه
قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم
حیر صفوف الرجال و لها و شرها و افرها و بترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پس آنهاست و حیر صفوف النساء اخرها و شرها و افرها و بترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان پس آنهاست و بدترین صفهای زنان پس آنهاست

گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا كانوا ثلثة فلو هم احدهم وقيلوا بئس قوم سئس ثمنهم كذا يشان را یکی از ایشان قید نموده اتفاقاً است اگر کسی را بشنید
نیز حکم چنین است و اجماع بالامامة اقرب و هم من رواه ادرین ایشان با است خواندند روایه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث بضم های مطهر فتح و او و کسر رانی باب بعد
فصل الاذان و در وی امر است که اگر دو کس بشنید یکی اذان گوید و دیگری اامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیده و در صحیح ایجاد کرده است الفصل
الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم باید که اذان گویند برای شما نیکیان و دیانت داران شما که از حفظ اوقات برای نماز روزی بدست ایشان است
پس باید که این و متدین باشند و نیز اذان را برای بلند میگویند و بر درون خانه های مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر چهارم و امر را ایشان بر سر کنند و لیو کم قراء کم باید که اامت
کنند شمار قاریان شما که قرآن را خوب بخوانند و رعایت بخوبی میکنند رواه ابو داود و عن ابی عطیة العقیلی قال ابو عطیة عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثلثة تابعین است گفت
که آن بود مالک بن الحویرث که از صحابه است و در طاعت آنحضرت آمده و عبت و در در حدیث و صحبت گذرانیده یا قیلاً الی اصحابنا می آید ما مالک بن الحویرث بجای
نماز گذارد و آن که مسجد بود یا جای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز حدیث در حالتی که سخن میکرد مالک با ما را آن صحبت میداشت حضرت الصلوة یو مایس رسید وقت نماز
روزی قال ابو عطیة فقلنا لانه قد مضی بصلیته ما مالک ایش او امام شو پس بگذارد نماز قال لانه قد مضی بصلیته ما مالک بن الحویرث مالک گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردی
از میان خود که بگذارد نماز بشما و اامت کند و تا حکم لم لا اصحی بکم و سر انجام است که حدیث کنم شمار او جزو بکم که چنانکه بیکدیگر اامت بشما و اامت نسیمک شما را سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول لیکون من نار فو ظا یو هم کسی که زیارت کند قومی را و بگوید بدین ایشان پس باید که اامت نکنند ایشان را و لیو هم رجل منهم و باید
که اامت کنند ایشان را مردی از ایشان اگر چه ایشان اذن کرده بودند و نهی میداد بعد از آنست اما مالک او را بر طلق محل کرد و صلیت را در ترک اامت خود دید رواه
ابو داود و الترمذی و النسائی الا انه اقتصر علی لفظ البنی صلی الله علیه وسلم که گفت که ترمذی کوتاهی کرد و بلفظ آنحضرت که من زار قوما الی اخره و قصه آمدن مالک و صلی
بنی عقیل و تخلف کردن ایشان او را با اامت و ابا آوردن او از ایشان ذکر کرده و عن ابن قال گفت ابن اسحق رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یوم الناس و هم
امی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از اشبار صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سلب نزول سوره عبس و توی است که اامت کند مردم را و حال آنکه
ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود یکبار از آن وقتی که بغزه متوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه و خلیفه بود و بر اهل و عیال و عشا
بر خلاف این ام مکتوم برای اامت همین بود تا علی رضی الله عنه اشتغال امر اامت دفع اوقایم بفظ اهل و عیال نیاید رواه ابو داود و درین حدیث دلیل است بر جواز
امت امی بکراهت و در روایات فقهیه در مذنب مانع آمده است که اگر نمی مقتدا قومی باشد جائز است اامت وی و بعضی گفته اند که اگر اطم باشد پس وی اولی است
که از فی شرح اکثر نقایع المسبوطه چنین است در کتاب شهاب و نظاره دیدم من شیخ اجل اگر علم عبد الوهاب متقی می را که رفته بود بصروی در آخر عمر و اامت میکرد و اصحاب
خود را و بود و بعضی من چیزی از آن و میسر نمیشد مسائل محبت ما و ب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس فتم دفعه خبریکه حکم میکنند بجز از آن
و نیز در حدیث و دلیل است بر جواز اامت مفضول و وجود فضل که با وجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را اامت فرمود و بجهت مذکر که در کور شد و عن ابی امامة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجاؤز صلوة تم اذا انتم تسکس اند که درینکه در نماز ایشان کوشهای ایشان را و نیز سه صبحه قبول و بیکر و متعلقی سمع رضای حق العبد الابق حتی ا
برج کلمی بنده که رنجیده اما که مذکر و یعنی بسوی مالک و امراة بابت و زوجه ها علیها سخط دوم زیرا که شب که در حالتی که شوهر وی بر وی غضب کننده و ناراضی است بخت
و اگر غضب نباشد امر بر عکس خواهد بود و امام قوم و هم که کار بیون ایوم امام کرد وی و حال آنکه از ایشان مراد را ناپسند دارند و اندوختن انداز بجهت امر مذموم است
که در او است رواه الترمذی و قال احدیث غریب و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لانه لا تقبل منهم صلوة تم تسکس اند که پذیرفته نمیشود و از ایشان نماز ایشان
من تقدم قوم و هم که کار بیون کیسکه اامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مراد را خوش دارند و در جل فی الصلوة و بار او یکم مردی که بیاید نماز آخر وقت و اندک بار
یا تنها بعد از غفوة و بار یکم مردی آمدن مراد است نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل سحبه و رجل اعتبه محرة و دیگر وی که بنده گرفت نفس از او و کرد و خود
را چنانکه از او کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی با کرایه با خفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند هر مالک کرد او را و او تصرف کند در وی تصرف مالکانه رواه ابو داود
و ابن ماجه و عن سلامة بن معین و تخلف لام حبت الحر بضم های مطهر از دید و بعضی گفته اند بیهیست حدیث او را و اهل کوفه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سلامه که گفت گفت آنحضرت ان من اشراط الساعة ان تیدافع اهل البسجد بیهیست که از علامتهای قیامت است که مدافع کنند اامت را از نفس خود اهل مسجد
و بیهیست که دیگر می لای مسجد و اماما صلی بهم نیاید امامی را که بگذارد نماز با ایشان بجهت جل و ناطیبت ایشان اامت را کمالیت است از شیوع جعل فسق در آخر زمان رواه امام
ابو داود و ابن ماجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لهما دو واجب علیکم مع کل امیر را کان او فاجر کان ذاکر دن با کفران فرض است بر شما همراه بر
امیری که باشد بیکر کار باشد یا نبه کار و ان محل الکبار و اگر چه کنند با و بکبره رواه الصلوة و اجب علیکم خلف کل مسلم را کان او فاجر او کان و اجب بر شما بجهت پس هر یک
بر با خبر و ان محل الکبار یعنی با خبر است که بوی بافته اند اگر چه کرده است و واجب است اقتدا جو اذان و بعضی استدلال کرده اند باین بوجوب جماعت و این بجهت
که در حق وی سخن گفته شد مردی را حاضر باشد و الصلوة حاجت علی کل مسلم و نماز بخانه واجب است بر مسلمین بر اکان او فاجر او ان محل الکبار و آنکه آنحضرت صلی

۱۰۰

علیه السلام نماز کرد بر روی که چهره می گذاشت که بدان وجه او ادا کرده شود مقصود از سجود و تشهد و سجده و رکوع و غیره و آنرا اتفاق است علماء را و وجوب آن و اتمام
 کوی طایفه گذارد و دیگران گذارد و او ادا و الفصل الثالث من جملة کلام صحابی صغیر است که اختلاف در حجت آن و سلمیه جافعی کلام است که عمر و بن عمر بن سلمیه
 که نام قبیل از انصار است قال لما جاء محمد الناس گفت بودیم ما سکن بلبابی که گذارده مردم بود برینا الرکبان میگذشتند با سواران و پیادان نیز میگذشتند باشند لیکن ذکر کرد و سنا
 بالناس میرسیم سواران را چهره پدید آمده است مردم را و چه کار میکنند گنایت است از ظهور وین اسلام و فکر از غایت محبت است با هذا الرجل حبیب صف و شان این مرد
 گنایت است از ذات شریف حضرت رسالت پناهی الله علیه و سلم فقولون پس میگفتند مردم نزع کان میرود و میگویند این مردان اقتدار سلطه که خدا فرستاده است او را و او
 الیه اوجی الیه که اوجی فرستاده است خدا بسوی وی و وحی کرده است بسوی وی چنین گنایت از قرآن عظیم است که بخواند سواران و وحی در لغت اشارت و پندام و چهری در
 دل نهند آن گنفت اخف ذلک الکلام پس بودم من که یاد میکردم آن کلام را یعنی از قرآن آنچه میخواندند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت حکما بغیری فی صدری پس گویا
 که بچشمه آن کلام در سینه من و خرافه غیبی که کسر آن بود و قصر سرشیم و گنایت العرب تلوم باسلام الفتح و بودند قبایل عرب که توقف میکردند و انتظار میرود در اسلام خود فتح
 که را یعنی میگفتند اگر که فتح شد همه میدادیم و اسلام فقولون اگر که و قومه پس میگفتند و بگذارد بدان مرد را با قوم خود که قریش اند و بزرگترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن کن
 که عظیم ترین جابج عرب بلکه عالم است فانه ان طر علیهم فوجی صادق پس بدستیکردی اگر غالب آمد بر قوم خود فتح کرد که را پس وی پیغمبر است که است فلما كانت وقته
 الفتح پس برگاه شد و افتخار فتح که در سال ششم از هجرت با در کل قوم باسلام تمام شد بی کردند هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح مجرب است بدان و با در
 ای قومی باسلام شتابی کرد بدین قوم مراد و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این مردم بن سلمیه هم همراه پدر آمدند و هم از اینجا اختلاف در حجت وی
 که صحابیت یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول است و اقتدا علم فلما قدم پس برگاه که باز آمد از سفر بدین نزد قوم خود قال قد علمتکم و الله من عند الله حقا گفت تحقیق آدم شد
 سمعتموکنه از پیغمبر بر حق فقال پس گفت پیغمبر صلوا صلوة کذا فی حین کذا و صلوا کذا فی حین کذا بلکه از یادمان چنین در وقت چنین و در وقت چنین یعنی کیفیت نماز با و
 تعیین اوقات آن همه بیان نمود و از حضرت الصلوة فلیؤن احدکم علیه کم اکثرتم قرا پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که از آن که بدیدگی از شما پس امت کند
 شمار کسی که بشیر یا در او شما قرآن را حفظ و اعلم کن اعدا کثر قرآنی پس نگاه کرد و ندیش بود هیچ کی بشیر باشد قرآن و از من و من از همه بشیر داشتم لما كنت اقمی من الرکبان
 اندیشه آنکه بودم من که پیش می آدم قرآن را و یاد میکردم آنرا از سواران بعد از منی پس پیش کرد و دادم ما ساقطه را میان خود و انا ابن است وسیع سنیع حال آنکه شش
 سال بودم با هفت ساله و گنایت علی بوده گنفت اذا سجدت تعاصت منی و بود بر بدن من چادر یک چون سجده میکردم کردمی آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکه کشف عیث عیث
 از من فقلت امرأه من اهل منی پس گفت زنی از محله الا لعلون معنا است فارکم یا منی پوشیده از ما بر قرآن خوانده و امام حوزر افاشته و القعقوع الی اقصای پس فریاد جامه پس بر
 ای من بر اینی را نماز و خفت لبی فرجی بذلت العیص پس شادمان نشدم من بچهری همچو شادمان شدن من آن پسر این عجیب و غریب که بر گزین پوشیده بودم از جهت خود و دینا و اعتقاد
 طبیعت و از جهت حصول فصل و گرامت الهی که این مرتبه رسانیده و الهجاری و با خدیش استلال کرده اند تا بغیر صحت امامت جسی ولیکن بالغه اولی است اگر چه جسی مخصوص باشد
 بفتحیه و قرات از جهت اختلاف علماء در وی و این خلاف راجع میکرد و بخلاف در اقتدای غیر من متبعل بعد بالادرباب القراءه کلام در آن گذشت و در باب من صلی ترین نیز
 بیاید نشاء الله تعالی و عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينه گفت ابن عمر رضی الله عنه بنکا میکهدم و اور دند و مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 هجرت کردند مدینه را بیکم آنحضرت و امیر المؤمنین ع از ایشان بود کان یومهم بود که امامت میکرد و ایشان را سالم مولی ای مدینه که فارسی بود از خلفای مولی و حینا صحابه و محدث
 بود و قراءه و آنحضرت امر فرمود که بکیرید قرآن را انجما کس و یکی ازین چهار کس سالم را شمرده و فیهم عرو ابوسلمه بن عبدالاسد و حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و سلم
 که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی از جهت آن بود که اقراء بود یا برای صحتی دیگر و الله اعلم و الهجاری و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة لا ترفع لهم صلواتهم
 فوق و منهم بشیر است که اند که برداشته نمیشود و ایشان را بالای سرای ایشان یک دست بر جل ام قراء و هم که بهیچن مردیکه امامت میکنند قومی و احوال آنکه ایشان خوش
 و اند و او را امرأه بابت و زوجا علیها ساخت و دریکه شب کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد و احوال آنستهاران و دو سلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از اسلام
 و کلام و جز آن معنی زیاده بر سه روز در این سلسله القضا فی است مذکور در موضع خود و او ابن ابی طالب ماعلی الاما و باب در بیان جفونی که بر امام است مرقد
 را و اجماع بر امام است تحقیق است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از بعضی فکیر و جاعتند و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جاعت باید دانست که مراد بجهت
 و ترک تطویل آن نیست که ترک کند لغت قرات و تعلیمات را و نهادن کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتضای کند بر قدر رعایت
 چنانکه بخواند بمحصل فاسمی که معین است در فقه و آنکه کند بر سه بار گفتن تسبیح با داور رعایت قومه و طایفه اکثر آنچه مرادی افتد تحقیق در نماز که وارد است در
 احادیث تحقیق قرات است الفصل الاول من انش قال صلیت وراء امام فظ اخف صلوة و لا اتم صلوة من الی و ایت است از انس که گفت گذاردم نماز پس
 هیچ امامی بر که که سبکتر بود نماز وی و تمام تر بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی نماز آنحضرت سبک بود و با وجود آن تمام و کامل بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان فی
 صلوات اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنیش اینست که تحقیق میکرد و در قرات و تمام میکرد و کج و سجود و تعذیل را و بعضی که نیز مراد آنست که تطویل آنحضرت

رأسه ونخيفه قبل الامام فانما نصيبه من الشيطان کسی که برادر دسر خود را بپوش کند سر خود را پیش از امام پس میت موی پیشانی او حکم بدست شيطان که میگرداند و اگر خلاف شریعت
 بدست رواد مالک باب من صلی صلوة مرتین باب در بیان کسی که نماز گذارد و دوبار در این شامل صورتهای مختلف است و مخصوص از این پنج چنانچه در احادیث ذکر کرده است که چون
 گذارد فرض یکبار پس از آن آمد مسجد جماعت را بگذارد و جماعت برقصی که مذکور است در فقه و احتلاقی که واقع است میان این پنج چنانچه پاره اول آن در باب اوقات منی آنها گذشت و اگر گذارد
 با امام یکبار بعد از آن اقامت کند مردی چنانکه در حدیث معاذ بن یسار و این موسوم است نزد شافعیه بکار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم فعل است غایت آنکه میت کند
 فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید برایشان اقتدای منقرض بقیل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی گفت جابر بود معاذ بن
 جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثباتی تو فرمیدی بهم پیغمبر می آید قوم خود را پس میگذازد نماز ایشان و در لفظ مسلم ثلث الصلوة یعنی میگذارد همان نماز که همراه آنحضرت گذارد
 بود و لفظ سجاری الصلوة المكتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارد بود متفق علیه و عنه قال کان معاذ یصلی مع النبی و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگذازد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 العشاء نماز عشاء را که حج الی تو فرمیدی بهم العشاء پیغمبر از یکشیت معاذ بسوی قوم خود پس میگذازد با ایشان عشاء را و بی ناطقه و آن نماز که معاذ با قوم میگذازد برای وی فعل بود و این
 فرض میگذازد و سپس اقتدای منقرض بقیل درست باشد رواه البیهقی و الدارقطنی و گفته اند که بی ناطقه در صحیح نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آنرا درست
 کرده اند و بعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنا بر جماعت و اولی از غیر جماعت شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰۃ اینجا بیان است پس بولف نیافته در طریقی نیست
 و توشی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول و بی ناطقه غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ گفت ای معاذ یا با نماز گذارد
 یا تخفیف کن بر قوم خود این پنج معلوم میشود که اگر آنحضرت بگذارد با قوم خود اقامت کند زیرا که برین تقدیر نماز وی ناطقه خواهد بود و اقامت منقرض بقیل جائز نزد این حدیث است
 این زیادت است و قصه ثلثه و در باب قراءت تفصیل گذشته است ظنیظرم الفصل الثانی عن یزید بن الاسود و مرار جماعت است و عدد او از اهل طائف است و حدیث او
 در کوفین بیان است و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شدت مع النبی صلی الله علیه و سلم حجة گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة التوداع گویند و گذارد و با وی
 حج فضیلت موه صلوة الصبح فی مسجد الحیف پس گذارد و با آنحضرت نماز صبح را در مسجد الحیف که در نماز است و حیف پستی که در بیچ کوه باشد و این مسجد را جماعت طحاوی صلوة و دیگر
 پس بخامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو بر طین فی امر القوم پس نگاه آنحضرت طایب و معارف است با و مردم که نشسته بودند در پیاپی آن قوم لم یصلوا معه بگذارد
 نماز با آنحضرت آن دو مرد قال عی بک گفت آنحضرت بر من بیاید این دو کس را بچای بماند و در نماز آنها پس آورده شد بر آن حضرت دو کس را در چای که میل زد و گوشتهای شان ایشان
 از خوف و هیبت رسول گذارد که نزد غضب و جلالتی که بجا خود نمی ایستاد و فراموش جمیع فریبه بقیع فاذا صعد معک کوشه پاره است میان این معلوم شده که میل زد و خوف و کجای
 مشاهده می افتد اینجا از گذارد و زاده و حج فعال مشکلمان تعلیم معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمار از نماز گذاردن ثلثا ما فاعلا پس گفتند آن دو مرد یا رسول الله ما
 کنا قد صلینا فی ربنا لندریه سیکه ما بودیم که گذارد ایم در نمازها و جای رخت خود با قال فاعلا گفت آنحضرت پس بکنید نخچین منی که در وقت حضور جماعت در آن داخل گردیدید
 اذا صلینا فی ربنا کما چون نماز گذارد نماز در نمازهای خود تم ایتماسی جماعت پیغمبر بیدید که در وی جماعت میکنند صلیا معهم پس بگذارد ایشان که جماعت میکنند فاما کما ناطقه پس
 بدیستیکه این نماز که جماعت میکند را در شمار نماز فضل است خواه سابقا نماز جماعت گذارد و شایای جماعت رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی الفصل الثالث عن بصریم موجه
 و سکون مصلی بن یحیی بصریم و سکون طای حمله و بقیع حیم تابعی است بر قول اصح و پدر او یحیی صحابیست روایت میکند از پدر خود انه کان مجلس مع رسول الله که پید او بود و مجلس پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم فاذا بالصلوة پس اذان گفته شد برای نماز تمام رسول تدبیر بن ابی نعیم خدا صلی الله علیه و سلم فضلی و حج پس نماز گذارد و برگشت و یحیی بن یحیی و حال آنکه یحیی در جایی
 نشست خود ثابت ماند و گذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود لفظ غائب و گفت من نشسته ماندم در جایی خود از جبهه تماشایی نسبت این منقعت بخود صریحا و در انداختن نفس خود را امتحان
 حضور فعال را رسول الله پس گفت مرحب بپیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فانهک ان یصلی مع الناس چه باز داشت نماز گذاردن با مردم است بر جل مسلم ایستای تو مرد مسلمان قال
 علی بن یحیی گفت یحیی آری مسلمانم یا رسول الله و گفتم گفت قد صلیت فی لی و لیکن یتم من که تحقیق گذارد ام نماز در اهل خانه خود فقال رسول الله پس گفت مرا در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 اذا جئت المسجد و کنت قد صلیت فاقمیت الصلوة چون پائی تو مسجد را و باشی تو که گذارد نماز یعنی در خانه خود پس بر پا کرده شود نماز بکبیر بر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بگذارد
 نماز با مردم و ان کنت قد صلیت و اگر چه هستی تو که تحقیق گذارد نماز را رواه مالک و النسائی و عن رجل من اسدین خزیه روایت است از مردی از قبیل اسد بر لفظ حیوان مشهور
 و اسد نام پدر قبیلک است از ضرودی اسد بن خزیه بن مدرکه بن الیاس بن مضر انه سال با ابی یوسف الانصاری که آن مرد سوال کرد از ابی یوسف انصاری که آنحضرت و آنحضرت
 در ابتدای هجرت خانه اش را بعد و دم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سال یحیی اعدائی من از الصلوة تم بانی المسجد نماز میگذازد و یکی از او در منزل خود پیغمبر
 می آید و مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی میگذارد و می آید و تمام الصلوة و بر پا کرده میشود و در مسجد نماز صلی معهم پس میگذازد نماز با ایشان فاجدی نفسی ثباتی پس می آید در نفس خود
 چیزی از حد نشسته و اگر چه است من ذلک از جبهه کر کردن من نماز را و از جبهه مخالفت با هم در صفت فعل و فرض و بعضی از شیخ گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت و انس و خصوصیت
 فعال پس گفت ابی یوسف سالنا عن ذلک البنی بریده ایم ما زنی که تو می بانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این چیست و از کجاست فعال پس گفت آنحضرت در جواب سوال گفت
 له سمع جمیع پس آن را و انصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد با حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه

مگر آنکه میدیدی خواب گننده یعنی مشرب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میکرد نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت مقصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در کتاب البیاض
گذاشت رواد البخاری و عن عائشة رضی الله عنهما قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تأمّلوا الا حال قنود و جهاد و ان قل فرمود دوست داشته شده ترین علمای بنی خدا یعنی همیشه ترین آنها بود
اگر چه کم میوه و چهل قبل که دائم باشد مؤثر تر و کار که تراخت از عمل کثیر که کار بود بر مثال قطره قطره انداب که دائم یکدگر رخنه کند بخلاف آب بسیار که کاره بریزد و متفق علیه و غنیان
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حذروا من الاعمال المظنون و هم اربعة عشر رضی الله عنهم و ایت است که گفت گفت آنحضرت بکیرید از علمای چیز اگر طاقت دارید و آسان باشد شما
تا دائم باشد و دائم کرد و بدو اقامت ثواب آن خان الله لایل حتی تلو اندیز که خدای تعالی طول انیکر و دار ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب تا آنکه شما طول کردید از عمل قطع کنید عمل را
و طال استغفار شای و نفع نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بغیر سی سجده آمدن و بیل نفع تجتبه و تلو نفع فو قی و سیم در بر و نفع است متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی
علیه و سلم لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بگذارد یکی از شش مدت خوش داشتن آن و دوق کر فتن بدان و نشاط نفع نون شادمانی نمودن و از اجتر نفع مایقه و چون مست کرد و دو
نماده شود پس باید که پیشیند و ترک دهد نماز او را در موقوفه اضطجاع یا نای است بان که باید منتظر نشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث شود و باعث عمل پیدا آید و تمام مانع شده پس
بدانکه در تفسیر و ترفیع نفس عمل ترک آن نزد کسل و طال احادیث بسیار واقع شده و گمانی عمل بر نفس را ضرب ثلث عمل نقصان آن کرد و دو لیکن طالب باید که کوشش کند نفس را بر
کثرت عمل متجاوز کرد اند و ثبوت و ریاضت خویر و دو نماز را با کسل و استراحت نباشد که باندک عمل فی الحال نموده شود و بگذارد و بسا باشد که با عتیا و صد رکعت نماز و ده حروار
قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا کرد و بعد از آنکه ده رکعت گذارد و یک جزو خواندن کران مینمود و حالت می افزود و با الله التوفیق متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنهما قالت قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا غسل احدکم و هو یصلی فلیرفع قدحی و خواب کند و پنکی ندیک از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی بکند نماز او تمام کرد و اندیشی بدست
عنه النعم تا آنکه برود از وی خواب و نفس نغم نون کرانی و اول آن و از او سحر تک و سنه کسیر نیز گویند قوله تعالی لا تأخذ سنه و لا نوم و آن با طیفی است که از جانب باغ می آید
و چشم را میوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل سدا از نوم گویند و ر خود و ر قاف و نغم معنی نوم است و اگر بر خیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن
بناغ نایان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باخلاف اوقات و احوال معلوم میکرد و فان احدکم اذا صلی و هو ناعس پس بدستیکه یکی از شما چون بگذارد نماز و حال آنکه وی ناعس
کنده است لایدری لعل السیغفر فی نفسه در نمی آید که چه میکند و چه میکند و از احوال نماز شاید که وی استغفار رود و نکند پس غلط کند و بطلد دشام کند نفس خود را و بجای اللهم
اغفر لی یا اللهم ارحم لی اللهم عذبی و العنی مثلاً بر زبان آورد و متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدین سیر بدستیکه بن سلهانی یعنی بر آسانی است پس سخت
گیرید آن را بر نفوس خود بر طریقه ربانیت و لن شیاء و بضم یا تشدید ال الدین احد الاکلمه سخت گیرید دین را هیچ یکی و قصد غلبه کند بروی کران که چهره کرد و دین بروی دعا
آید و می انجامد آن و ایضا حق آن چنانکه در حق را بهمان فرمود و نماز عاقل را بهایا منسد و پس چون در سینه که بدین مخالفت نمیتوانید کرد و تمام حق آن نمیتوانید بجای آورد
و آن موجب فقرت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه و اقتصاد در عمل اعتدال ای افراط و تفریط و قار و انا کید سدد و است و مقاربت بمعنی سدا و اقتصاد اید فی العمل
سدا و بالفتح دستی و راستی کردار و کفایت و تشدید توفیق سدا و بافتن و بعضی گویند معنی آنست که اگر سدا و نتوانید کرد قریب بسدا و کنید و گویند قار و بمعنی طلب کنید قریب
حد را و قریب و تشدید نیز و ایت است یعنی نزدیک کرد و ایند دیگران را بعد رکعت و ابشرو او شاد شود و مژگانی در بیدار فتنهای خود را بخیر و خوبی و استغنیوا بالعدوه و المرحه
و یاری جویند و سیر و سلوک طریق حق سیر را اول و زور در راه زور و شیمی من الدبته و سیر و باره از مار یکی اگر چه اذکن باشد و حذر و روایت کرده شده است بغم و نفع و بغم
بمعنی با دنا میمان نماز با دنا بر آمدن آفتاب و غداه نیز گویند نفع و بمعنی سیر در اول نماز این روایت اخلاست و در معنی و ر و نفع سیر بعد از زوال و در نفع دال و ضم آن
اسم است یا از دلاج تشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از دلاج بسکون ال بمعنی سیر در اول شب و معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز بعد کرد و این اسم
وقت خوشترین اوقات مسافراست و عزادانست که بسیار با لغه و افراط کنند در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیجاب نمایند بلکه غلبت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول
روز و آخر او است و بعضی از شب و در میان اینها رفتی و نری کنید یعنی منقطع نکرد و سیر و مانده نشود و براحت و خوشی مقصد رسید و مسافر چون شب و روز متصل او رود مانده شود
و از وصول مقصد عاجز آید و منقطع کرد و غایتی دیگر از حکیم مطلق بگو که عبادات و طاعات را قانع ساخت موجب طال نکرد و در ساعت بنده خود را بجمعی کار فرماید و در هر عملی فریاد
خاص دهد و بقی مخصوص کند که خدای روح سالک کرد و تعالی شانه و منت نعمته رواد البخاری و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نام عن حربه او عن شئی منه کیسه خواب
و غافل کرد و از نور شب خود و حزب کبیر و سکون نای و در اصل نوبت در خواب چنانکه در و نیز بزمینی آید نماید و شد بان آنچه بر نفس خود گرفته است بنده از نماز قرات یا ذکر که هر وقت
بر آن می ایستد و بجز برای خوردن آب بر حوضی یا نری سیر سد و حزب بمعنی طافه و جاعه از آدمیان نیز آید و مناسبت بمعنی نیز ظاهراً است غرض که شخصی مثلاً و روی داشت که بشپ
بجای می آورد و فوت شد فقره ایما پیش صلوة الفجر و صلوة الظهر بخواند آن و در اینجا آورد و در وقتیکه میان نماز با دنا و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال و تخصیص بقرار
مجهت آنست که در اکثر اقل مقر دست از قرآن بایدهاید اگر کتب که نا قراءه من لیل نوشته میشود برای وی آن حزب شب که در روز خواند که بایدهاید خوانده است از روز
شب و حکم در روز که فوت شود در شب خواند نیز همین است و در روز و شب خلیفه یکدیگرند و تخصیص حزب شب بذكر حکم غالب است و اشارت بقیام لیل و نماز شب که از
مجهت آنست که در این باب آورده رواد مسلم و عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صل ما بکد از نماز بیاده فان لم تستطع فاعدا پس اگر نمیتوانی گذارد و بیاده

و در باخت گفت عاشره بسا که طبع بخواند و بسا که پست بخواند و سخت آرا میدان آورد و نهان گفت از علت آنکه ابراهیم علیه السلام در آن وقت که سبیه گردان که سعت امر در کالیفا
 یعنی عظیم و در حسی و سعت که واجبست بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود اختلاف امتی رحمت و اختلاف اکثر اند و تسبیح افغان و غیره است صلی الله علیه و سلم و بعضی می گفت
 راست و قویج امر بر ایشان و انداختن و محبت در استقامت احکام و همه چیز محض زیادت و کمال درین و سبب مزیدانوار و تحقیق کمال احصاست رواه ابو داود و در
 ابن ماجه الفصل الاخير وایت کرد تمام این حدیث را ابو داود و در وایت کرد این تا فضل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقراءت و عن عبد الله بن ابی قیس نام ابو موسی اشعری است
 آمده یرویی کفایت قال سالت عائشه کیم کان رسول الله کفیت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوتر و تر میکرد و قالت کفیت عائشه کان یوتر بربع و ثلث
 بود آنحضرت و تر میکرد و چهار دست و سه یعنی چهار رکعت میکرد و بعد از وی سه رکعت و تر پس مجموع و می گفت رکعت باشد و دست و ثلث و تر نشین دست که مجموع و می باشد
 و ثلث و پشت و سه که یازده باشد و عشر و ثلث و ده و سه که سیزده و لم یکن یوتر بربع من سبع و نبود که و تر کند بکبر از هفت که چهار دست و سه است و لا بکثر من ثلث عشر
 و نمیکند و در بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر و صریح است در و تر لبه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است رواه ابو داود
 و عن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوتر حق علی کل مسلم و تر ثبات و لازم است بر هر مسلمان من احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کیسه دوست دارد که و تر کند پنج
 رکعت پس باید که کند و این رفته است سیفان و نوری و بعضی از آنکه و تر من احب ان یوتر بثلث فلیفعل و کیسه دوست دارد که و تر کند بسه پس باید که کند و این مذہب است و این
 و اصحاب است و من احب ان یوتر بواحدة فلیفعل و کیسه دوست دارد که و تر کند بیک رکعت پس باید که کند و این مذہب شافعی و دیگر آمده است رواه ابو داود و النسائی
 و ابن ماجه و عن علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله و تر حجب الوتر خدا و تر است دوست میدارد و تر را و تر را و تر را یا اهل القرآن پس ترکند یعنی کبریا
 نماز خود را و تر شب و تر بجم کر رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متو اخط و ملاوت او یقینیه است
 بر طاعت قیام لیل و ملاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه و تعالی بر حبیب خود و بر کل القرآن تر تیلایه آنکه و تر بکسر او و فتح آن عدد و فرور او گویند و اطلاق
 کرده میشود و بر حق سبحانه یعنی فرد و زات خود که قبول نمیکند آن انتقام را و صفات معنی بی مثل مانند و در افعال معنی آنکه شریک و معین ندارد و پس در وی سجده معنی و تر است
 معنی فرد و نیت و این مناسبت دوست میدارد و تر او ثواب میدهد بران اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را امثله بسیار است در شرح کمالا
 یعنی علی المرتضی رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و عن جابر بن عبد الله بن جهم بن خذافه صحابی قرشی عدویست معدود است در قریش و او را از اهل اسوار برابریها ندید
 یکباری عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب را که یکم طلبید پس عمر بن الخطاب کس را فرستاد و از جهم بن خذافه و از پسرین عوام و مقداد بن اسود را قال خرج علينا رسول الله کفیت
 آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال کفیت ان الله کفیت بصلوة بدستیک خدا بصلایه و کرده است شمار انجامای یعنی زیاده کرده است بر آنچه پنج گانه نماز و دیگر او امداد بر پی
 فرستاد و یکی را بر دیگری برای تقویت و تاکید و در وایتی را و کم و در بعضی از آنکه کفیت بصلوة بدستیک خدا بصلایه و کرده است شمار انجامای یعنی زیاده کرده است بر آنچه پنج گانه نماز و دیگر او امداد بر پی
 اموال است نزاع یعنی تبرست اشیاع دنیا و زینت آن که محبوبست نزد شما و حرم و سکون میم جمع احمد و بجم میم جمع حار است الوتر آن کار کلام است و تر است بصلوة بدستیک خدا بصلایه
 العشاء الی اطلع الفجر که دانیده و مشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای تادیر و قینکه میان نمازها است تا آنکه طلوع کند بخوابین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب تر و رواه الترمذی
 و ابو داود و عن زید بن سلمه انکابا بر بعضین است مولای عمر بن الخطاب نفع عالم فقیه عابدی نشنید در مجلسی زیاده بر چهل رفته امام مالک و سیفان و نوری و ابن عیینة ایوب جستانی از وی
 روایت کرده اند و امام علی بن ابی طالب و میرفت و حدیثی شبیه گفتند بن رسول الله و بهترین مردم و فاضلترین ایشان نباشی و نزد زید بن اسلم که از اهل است میروی فرمود علم باید
 طلبید بر جا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نام عن وتره فلیصل اذا أصبح کیسه خواب کرد و غافل شد از و تر خود باید که بگذارد و تر او فضا کند از او فنی که صبح کند رواه الترمذی
 مرسل و عن عبد الغزیز بن جهم جمادی و فتح را و سکون یا قال سالت عائشه بایستی کان یوتر رسول الله کفیت پرسیدم عائشه را بکدام سوره بود که و تر میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 کان یقرآ فی الاوی کفیت عائشه بود آنحضرت که بخواند در رکعت نخستین سبح اسم ربک الاعلی و فی الثانیة میخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون و فی الثالثه و در رکعت سوم
 بقل هو الله احد و المعوذتین بکسر و او مشدده نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی و ابو داود و در وی النسائی عن عبد الرحمن بن ابی نضیر بجمه و سکون
 موحده و بزمی صحابی صغیر است و والی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و در آن حدیث که بعد از نماز است که تنها قلی و الله احد بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب همین را اخذ کرده اند از منی اما آنچه
 بعضی مردم از اهل یازده رکعت اولی سوره انا انزلنا و انزلنا و ایت در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند بعضی و ایات فیه آمده است و عن الحسن بن علی روایت است
 از امام حسن بن علی رضی الله عنه قال کفیت حسن عظمی رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمات و تسبیح فقلت الوتر دعای مثل بر چند کلمه میگویم و بخوانم آنرا در قنوت و تر
 احتمال دارد که تعلیم آنحضرت ابو ذر که آنرا در قنوت و تر بخواند احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند و عبارات ناظر
 در همین معنی است و لیکن میگویند که بعضی و ایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اجعل فی و ترک و این روایت غریب است و قنوت ثانیة همین است در و تر و فخر و زده
 اللهم فاستغیثک است و گفته اند فضل است که بر و تر بخواند و در باب قنوت بفضیل یا یا اللهم یا یا فین بیت خدا یا راه است نماز و در میان آن کسانی که راه راست نموده و عافیتی

و فی حقین و تشدید یا منقعه بنیمیم و کسر حقین و سکون یا غشی الصبح پس ترسیط صبح را بجنبه اشتباه فادتر و احوه پس ترک کردن این عمل است پس صبح بیک رکعت تم کشف خزان ان علیه لیل است
کشا و ابر پس دیدن هر یک بقیست شب شبغ بواحد پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر و از ترتیب بر آوردن مثل رکعتین بیکدیگر و دو رکعت در رکعت نماز صبح
او تر و احوه پس هرگاه ترسید صبح را و ترک کرد یک رکعت رواه مالک بن معین عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصلی السبأ فیراه هو جالس و ایت است از عائشه که آنحضرت
بود که نماز میکرد و نشسته پس قرأت میکرد و حال آنکه وی نشسته است فاذا بقی من قرأه قدر یکون لیثین او اربعین آیه پس چون باقی میماند فقرات او اندازد آنکه میبود سی اجل آیه تمام و
تراد و هو قائم ایستاد و آنحضرت و بخواند و حال آنکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجده پس رکع میرفت و سجود میکرد و ثم یصلی فی الركعة الثانیة مثل لک پیتر میکرد و دو رکعت دوم
ماند آن و عکس این حال مردی نیست که ایستاده نماز میکرد و باشد بعد از آن بشنید فقرات کند پس نشسته بر رکع رود و بشنید طیب در اصل جازان اگر بخوانی اگر
نبود اگر بی قدر کند و ذکر این با بعد از آنکه در حدیث بعد از آنکه در حدیث است رواه مسلم و عن ام سلمه رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین و ایت
از ام سلمه که آنحضرت میکرد و بعد از دو رکعت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و زاد ابن ماجه و زیاده کرده است ابن ماجه این فقره که خفیفین بود
جالس یعنی میکرد و دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است شرح این در اوائیل در حدیث سعد بن بشام گذشت و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یوتر
بواحد ثم یرکع رکعتین یقرأ فیها و هو جالس گفت عائشه بود آنحضرت و تر میکرد و یک رکعت پیتر میکرد و دو رکعت بخواند و درین دو رکعت و حال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان
یرکع قام فركع پس چون بخواند که رکع کند می ایستاد پس رکع میرفت شرح این نیز گذشت رواه ابن ماجه و عن ثوبان عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان هذا السهر عبد و ثقل فمروا به و این بخوان
مشقت است و ذکرانی است سهفتین بیداری و بخوانی و جبهه فخرج جمیم و سکون یا مشقت و ضم جمیم نیز آمده است فاذا اراد ان یرکع رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که
بگذارد و دو رکعت فان قام من الليل و الا کانت له پس اگر بخواند که ایستاده است و اگر بخواند که نشسته است این دو رکعت رواه ابن مسعود از ام سلمه که آنحضرت را بعد از دو رکعت و حال
اصل ثواب آن رواه الدارمی و عن ابی امامه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی بعد الوتر و هو جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت میکرد و این دو رکعت را بعد از دو رکعت و حال
آنکه وی نشسته است یقرأ فیها بخواند و درین دو رکعت اذ از لزلت و قل یا ایها الکافرون رواه احمد باب القنوت یعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا
دعا و مخصوص است و از بعضی مشایخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعای در قنوت و دعای غیر آن صحیح نیست و گویند که تعین دعا و ازین قنوت ثبوت است و اگر بر قنوت
و تعین اندیسا و از زبان چهری رود که مشابه کلام هاس بود و نماز بران فاسد کرد و این خلاف در جای حقوق است که تعین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد
شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انفسح لک و اللهم ابدنا الاستقامه کرده است و در مذہب حنفیه موقت در قنوت اللهم انفسح لک سنی گویند
که صحابه اتفاق دارند بر آن و او ای نیست که اللهم ابدنا فمیں بدیت نیز بودی بخواند و شمی از ان فی اللیت اللهم اغفر لی سدا بنیز آورده و بعضی گفته ربنا آتانی فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
بقصا فدا ب النما نیز بخواند و گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربنا آتانا بخواند که کافی شرح ابن الهمام و زید شافعی گفته اند اللهم ابدنا و اللهم انفسح لک از قنوت نشاء
و گویند که روایت آن صحیحین و سنن مجر و فیت و لیکن علمای اثبات کرده اند آن را بطریق صحیح و بطریقی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در شامی آنکه آنحضرت صلی الله علیه
و سلم دعا میکرد و برضرا و ابرجریل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدی علی تعالی ترا اسباب و لعان یا فریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست بر ترا و تعالی
لعنت کرده و دارا و اهلک و دی رفته خواهد کرد بعد از آن تعلیم کرد و جبریل آنحضرت اللهم انفسح لک و شیخ جلال الدین سیوطی از شافیه و عمل الیوم و الیکله این را آورده و آنحضرت
الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و احتمالی که علماء از قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز غیر و آنرا
نیز آمده و خواندن قنوت و در ترداد هم است مخصوص است بضعف اخیر رمضان با دلایل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعاده مذکور است و مذہب شافعی اولین تردیدات است
فصل الاول عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اراد ان يدعو علی احد او يدعو لاحد او یعینم خدا که چون بخواند دعا کند بر کسی یا دعا کند
بر کسی یا یعنی دعا کند بر کسی قنوت بعد از رکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربا قال اذا قال بسبأ و ذکر می گفت و دعا میکرد چون می گفت سمع الله من حمده ربنا لک الحمد برای انجات
بعضی صحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال از کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک و لعن بعضی قیام و احیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوند نجات و خلاص ده ولید بن ولید
قرشی مخزومی را که برادر مخالفین ولید بود و اسیر کرده بود او را بعد از آنکه در حبس روز بدر کافرو پس قدم آوردند و برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند و بجا برادر دردم و چون فدیه
دادند او را بکمر بردند اسلام آورد و گفتند برایش از فدیه اسلام نیار دی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال سپردیم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که براسیری
صبر کرد و اسلام از بنی صبری آورد پس برادرانش او را در که حبس کردند و انداختند و ندید آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد او را در قنوت نجات و خلاص از دست اعدا
پس بکبریت و می از دست ایشان و طمی شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سلمه بن هشام و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و می گفت که خداوند انجات ده سلمه بن هشام بن
سغیرة مخزومی را که برادر ابو جهم بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه فضلای ایشان بود او را کافران در که حبس کرده بودند و دعا میکردند و می از دست ایشان گرفت
و بر او لعن شد و در آن عمر رضی الله عنه در جهاد دروم شهید شد و عیاش بن بقیه و نجات ده خدا و عیاش بن بقیه بنی بصره را این نیز برادر ابو جهم بود و لیکن
و قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدار فم ایمان آورده و هجرت کرده بود و بکشته پس از آن هجرت آورد بدین در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس او را برادر

شد شب چشم نبی باقی مانده شب تمام قیام نمود با حتی نوب شطر اللیل که رفت نصف شب قطع است و در سیکو بدین کفتم من بیول اندوختن قیام فیه اللیل کاشکی زیاده میگردی
 که قیام این شب را حال آنکه بر من واجب است که آنرا تمام کنم و در آنجا که بر کردار نماز را حساب کرده میگویند
 مرد و بزرگوار است شب تمام در خواب نماز که است و از بعد از قیام ناپس هرگاه که شد شب چهارم قیام کرده با حتی بقی اللیل تا آنکه باقی مانده سوم حصه شب تمام کانت اللیل جمع باشد
 و آنرا پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت بل بیت خود را و از آن روز مردم را قیام با حتی خیمه ان فیوتنا الفلاح پس قیام نمود با تا آنکه ترسیدیم که فوت کرد
 در افلاح را وی با بود سیکو بدقت و ما الفلاح کفتم من باقی در حبس مراد بفلاح قال السور کفتم ابو ذر مراد بفلاح طعام محرابست زیرا که وی محرابست بر تمام صوم که سبب
 فلاح است و در وی قیامت سلت است و تمام فلاح در آنست ثم لم یعم بقیة الشهر بقیة قیام نمونما با باقی شهر و او ابو ذر و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه
 الترمذی لم یکن لیکن انیت که ترمذی ذکر کرده این عبارت را که ثم لم یعم بقیة الشهر و من ما نشه منی اندوختن قیام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت عافتمکم کریم
 و نیا فتم خود و در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی فلذا ابو بلیع پس ناگاه دیدم که آنحضرت بقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال کنت شما فین ان کیف اندوختن
 و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جو رسو میکنی خدا بیتی بر تو و پیغمبری و کان بر دی که نوبت ترا غیر ترا بدیم قلت ما نشه سیکو بدقت کفتم من بیول شهر
 انی فتمت انک انیت بعضی نماز من کان بر دم که تو آدمی بعضی از زمان خود را این سخن را عافتم منی از قول آنحضرت انک شما فین الخ گفته باشد با آنحضرت بقیة فلاح
 از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت اعتدال و اخبار را فی الغیبه فقال پس گفت آنحضرت برای باین موجب پروان آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی یزید
 لیل المصنف من شعبان الی السماء البیضاء سیکو خداست که از قول میکند بفضل رحمت در شب نصف از شعبان سوئی سمانی که فرو ترا تا نمازها است فیه فلاح کثر من حد شعر غم
 کلب پس ی آرم و بیشتر از شمار مویهای که سفیدان قبله کلب را که بیشترین عرب بود از روی غم یعنی پس میجو اسم که قیام این شب که و بر بقیع روم و مرد بار را متغیر کفتم و این
 محمل است قصه آن را بفضیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر اخذیث دین باب بنا سبب قیام رمضان است رواه الترمذی و ابن ماجه و از وزین و زیادت کرده است
 بدین که از کجا بر حدیث است این لغظ را که من استحق الناری یعنی می آرم و مردم را از آلهای که مستحق ناری عذاب شده اند و قال الترمذی سمعت محمد بن ابی العباسی و گفت ترمذی
 شنیدم محمد بن ابی العباسی بخاری را بضعف هذا الحدیث ضعیف است و حدیث را و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صلوة المرء فی بیتی افضل من صلوة فی مسجدی
 هذا من مودود خانه خود و افضل است از نمازی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز روی برابر نماز نماز است و غیر روی الا المكتوبة کفرنا فرض که وی در مسجد
 افضل است این را در آنجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد و بعد از آن ترک کرد و اعتدال نمود پس فرمود که بروید و در خانه های خود مشغول شوید و نماز کنید و
 مشکات کرده اوقات و ابو یوسف و بعضی شافعیه و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح است که در خانه بگذرانند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای باین جزا بود و از
 جهة آنکه متکلف بود و ابو یوسف و شافعی و جمهور اصحاب روی و بعضی لکبیه غیر ایشان بر آنند که افضل صلوة او است بجماعت و مسجدی چنانکه عمر بن الخطاب صحابه بعد از وی کردند
 و استراحت بر آن محل سلمان را نیز که وی بخاری است و مشابه نماز عید است و باین بنا سبب ظاهر شد مناسب ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در
 بیت و محله است که اگر مردی باشد معتد که وجود وی سبب کثرت جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست رواست که در خانه بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقه
 رواه ابو داود و الترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری بنبت بغداد است که نام قلیه البیت و این بای می شده است و قاری یعنی قرآن خوان بهره است
 و لاد و وی در زمان رسالت نبی است و لیکن او را سماعی و روایتی نیست و او آدمی اورا و صحابه ذکر کرده و مشهور است که وی تابعی قال عمر بن الخطاب بود بر بنی الحارث
 قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلته الی المسجد کفتم پروان آدمم با عمر منی تدونه یک شی یعنی از رمضان بوی مسجد فاذا الناس اذاع متفرقون پس ناگاه مردم بر ایشان و جدا جدا
 نشسته اند یعنی الرجل لنفسه نماز میکند و مردی برای نفس خود یعنی تنها و یعنی الرجل بصلوة الرجل و میگرداند با نماز روی و میگرداند با نماز روی قوی یعنی بجماعت و در بطنام عجا
 که آمده حال عمرانی تو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان اشمل پس چون دید عمر این فرق گفت بجهتیکه من اگر جمیع کتم این مردم را بر یک اما هر انیه باشد افضل قاری اینجا بهره است
 ثم قوم بستر چون عمر این رای و این نیست دست داد قصد بجد که فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمیع کرد مردم را باین بن کعب و او را امام قوم ساخت قال گفت عبد الرحمن
 بن عبد القاری می شم فبت مع لیلته اخری بستر پروان آدمم با عمر مسجد شب دیگر و الناس یصلون بصلوة قرائنهم و حال آنکه مردم نماز میکند از نماز امام خود که ابی بن کعب است
 قال عمر گفت بید و نه گفت عمر بن کعب می است این بدعت بدعت گفتن آن را بعتدا حدوث این بیئت و اجتماع و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود
 و آنحضرت چند بار جماعت کذا داده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای را شنیدین کنند سلت است و داخل است و عموم من سن سنته حسنة الحدیث و التی تاملون منها با
 من الخی تخشون برید از لیل و آن سلتی که خواب میکنید و غفلت میوزید شما از آن داخل تر است از آنچه قیام میکنید میخوابد عمر رضی الله عنه را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضله
 از آن نماز که قیام میکنید و در لیل اشارت است بفضیلت قیام تراویح و در آخر شب از جهة فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطبعی و این معنی اخذ و اقرا است بقول
 که برید از لیل و اقول طبعی که تحقیق اخذ کرده اند بدان ابل که زیرا که ایشان بگذارد تراویح را بعد از نوم این کراهات ایشان باشد و زمان قدیم اما الان خود در اول
 میگرداند و تمام شب زنده میگرداند و در آخر شب برای تفریح میوزند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نمازیکه خارج میشود از آن و خواب میکنند بعد از آن

مقتولها عشر استبریداری سرخوردن پس بگوئی آفریده بار بعد از هر دو سجده فذکلت خمس وسبعون فی کل کعة پس مجموع آن بنماید پنج یا بیست و دو رکعت قنفل گشت فی اربع رکعات میکنی
آن بعد چهار رکعت در تشهدین نماز بعد از تحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسألك توفیق اعل العبدی و احوال اهل البیتین و مناسخه اهل التوبة و خرم اهل الصبر و جلال الخشیتة و
طلب اهل الرقة و تقبل اهل الجوع و عرفان اهل العلم حتی القان اللهم انی اسألك غفلة تجرني عن محاسنک حتی اعمل ببلاتک عملا اتق به رضاك و حقنا صلت التوبة و غفلة منك و غفلة
کانت المصیحة حیا منک و حتی توکل علیک فی الامور و حسن ظن بک سبحان غافل النور ان سلطت انی تسلیمها فی کل یوم مرة فاضل الکریمو انی که بگذاری این نماز او بر هر روز یکبار پس بگوئی ان
قال لم تفعل فی کل حقبة مرة پس اگر کنی تو بر هر روز پس بگوئی در هر حقبة یکبار ان لم تفعل فی کل حقبة مرة پس اگر کنی تو بر هر روز پس بگوئی در هر حقبة یکبار ان لم تفعل فی کل حقبة مرة پس اگر کنی تو بر هر روز پس بگوئی در هر حقبة یکبار
یکبار پس بگوئی در هر سال یکبار ان لم تفعل فی کل حقبة مرة پس اگر کنی تو در هر سال پس بگوئی در هر حقبة یکبار ان لم تفعل فی کل حقبة مرة پس اگر کنی تو در هر سال پس بگوئی در هر حقبة یکبار
مشهور و معمول و صلوة تبلیغ چنین است که مذکور شد و در روایتی از عیبه اقلیدین المبارک پانزده بار بعد از نماز پیش از توبه و تسبیح و ده بار بعد از قنفل و ده بار بعد از رکعت و ده بار
سجده تسبیح نیست و غیر است که بیک سلام بگذاری یا بسلام و موافق مذنب امام عظیم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تبلیغ را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی
آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیقی نیز آورده و در حسن حصین بر فرازی ابو داود و ابن ماجه و مسند رک
حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعضی محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از استخوان است آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است
و بسیاری از اهلای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و شایع طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر و توفیق
و اثبات آن با لفظ نموده و جمله آن را شرح مذکور است اینجا ایتمقدار کافیت و اتمد لموفق و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان قولن یا سب یا العبدیم
القیمه من علیه صلوة فرمود و نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمالی است که در آن صحت فخر و شایسته پس اگر نیک بود کار و زی پس تحقیق رستگار و پیر و زنده شود
حاجت وی و ان خست نفعه غاب و حسن و اگر تبا به باشد نماز وی پس تحقیق یا امید و زیان زده شدن بنده فان نقص من فریضة شیئی پس اگر کمی نیت از نماز فرض او چیزی از سنن
و آداب قال الرب تبارک و تعالی انظر و اهل العبدی من تلوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مرنبه مرا از نماز نفل فیکل بها و انقص من الفریضة پس کمیل تختم کرده میشود
چیزی که کم شده است از فرض نم بگویند سائر جمله کلمات پست و بیاضی و علمای آن بنده از زکوة و صیام و حرا و برین وجه که اگر چیزی از کلمات فرائض کم شده تمام کرده میشود و بنواغل فی رویا
و در روایتی چنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک بهتر زکوة مانند نماز است و در کمیل نوافل ثم نوافل الاعمال علی حسب ذلک بهتر گرفته میشود تا همه عملها برانداخته آن و درین روایت که
زکوة بعد از صلوة صحیح آمده بعد از وی ذکر فی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود و روایت کرد از حدیث را از ابو هریره ابو داود و رواه احمد و ابن ماجه و در روایت کرد از امام
احمد از مردی غیر معین از اصحاب حضور از ابی هریره مکرر کرده و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب العبد الذی یشی الفضل من کتبتین یصلیها کوش می نهد خدای تعالی
و اقبال نمی کند رحمت و رافت مرنبه را در عمل فاضل تر از در رکعت که میکند از آنهارا یعنی نماز فاضل تر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از
عملهای دیگر است و ذکر استماع و کوش نهادن و اصفا بجهت آنست که همه در نماز فاضل تر از کار وادی قرآن است اگر چه فعال او کار دیگر هم دارد و ان البر لیزر علی این
العبد و امام فی صلوة و بدستیکه نیکی و رحمت نماز کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعضی روایت لیدر بدل جمله خوانده اند از وی یعنی ریختن آب و شیر و مانند آن
اگر چه معنی دارد اما چون مخصوص با عیادت است یعنی چیزی یا نیکه سلا یا نیکه نند مثل شایه مذکور و اما نسبت مقام دور است و گفته اند که ان تحقیف است و صحیح بذل محبت است و ما تقرّب العبد
الله بثل خارج منه یعنی القرآن و نزدیکی بخت بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی ساجده که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق و علما را علم است یا تلوع محفوظ و تواتر اند که
بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود و قنفل و بر دست وی نوشته میشود و در صحاح شایسته بوجه فضیلت نماز از اعمال دیگر رواه احمد و الترمذی باب صلوة السفر
بدانکه خلاف نیست هیچ کی از آن دعا و علمای امت را در جواز قصر مسافر و لیکن زده قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگر چه اطلاق حضرت
بر آن نیز میکنند مجاز او اگر مسافر چهار رکعت بگذارد و دست نیست مگر آنکه در عقده او نباشند زیرا که آن در حقیقت عقده اخیر است اگر چه تمام کرد و برک سلام و مذنب و اگر چه کم
معلوم میگرد و از سائید بن ابی زید که در مذنب ایشانست موافق مذنب است و بعضی شروح معلوم میشود که مذنب وی موافق مذنب شافعی و احمد است که قصر حضرت است
و صلی غیر است میان قصر و تمام و اصل فرض اربع است و بر کمر وی نشده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و در خلفای اربعه الاغنان رضی الله عنه که بعد از
گذشتن چند سال از دور خلافت وی در نماز چهار رکعت گذارده و از آن روایات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طریقی و دلیل است و در شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الاول من
انسان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم از بعد از روایت است از انس که آنحضرت گذارده نماز در مدینه چهار رکعت و صلی العصر بلا حلیفه رکعتین بگذارد و نماز عصر و زوال
دو رکعت و زوال حلیفه بضم های جمله و قنفل لام و سکون تخمینا و فاموضعی است پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پنج میل از مدینه بگذارد و
برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است سافرشه و نماز عصر دو رکعت گذارده و احرام بست و بگوئی توبه کشت متفق علیه و عن جابر بن عبد الله عن ابی هریره عن ابی هریره
نعم و او و سکون بالقرآن فی نهم جاهی عجمه و زاری بر او بعد از مدینه بن عمر انکیت مادر مراد و محبت است روایت میکنند از آنحضرت و از عصفه ام المومنین قال صلی بنا رسول الله صلی
عید و سلم و نحن اکثر ما کنا فدا و آمنه بنا رکعتین گفت گذارده با آنحضرت و حال آنکه بنشیند و در مدینه از وی عدد و هرگز پنج جمعیت بود و در این توبه و دریم از غنم و فدا و کافران بنماید

رکعت و آنکه نجات جمع آن بر وزن ظلم جمع غالب نیز روایت است و این در جمیع احوال بود و جمیع محله در آن از حد حصص خارج بود و این را برای این گفت که شریعت قصد خوف
بر خوف از غنم که چنانکه ظاهر قرآن و دلالت دارد بر آن نیست چنانکه در حدیث آمده بصریح واقع شده است تعقیب علیه و عن علی نفع شاة و سکون بین بن امیه بنعیم بنزه و دفع میم و نشد یحنا
صحابیت اسلام او مدور و فرخ و حاضر شد چنین و طائف و توکل و عامل بر بن الخطاب بود بر بختان که تعقیبین همراه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قلت لعمرو بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تصلوا
من الصلوة روایت است از علی بن ابی طالب گفت که من عمر بن الخطاب که امنیت جز این نیست که کفایت خدا تعالی که ای امنیت بر شما در قصر کردن شما نازا ان ختم ان یغفلکم الذین کفروا
مقرر کنبد اگر میزید شما که در غنم و فساد می اندازد شما را انکسایک که فرزند قدس الناس پس تحقیق این اندر مردم درین سفر که با یم پس چگونه مقرر کنیم قال عرضی انما عن عبت ما عجبت منه
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو فاسالت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را اصلی تعالی سلم که با وجود عدم خوف قصر چون نعم قال بعد قد قصد
سبا علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که قصد کرده است خدا تعالی با آن بر شما قبول صدقه پس پذیرید صدقه و احسان خدا را چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی
کرد بر شما سخت کردن شما را بر خود موجب جرات و کساختی است که مناسب مقام عبودیت نیست و انحدیث دلیل حقیقه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سجا
و تعالی پرورده را در سفر استقامت نموده با طاعت تخفیف فرموده است آنجا مجموع را جایز نمیدارد و عزیمت بشماره و اطفال را محض رخصت می انگارد و چنانکه اینجا چهار رکعت گذارد
جرات و سخت کردن است بر خود آنجا زوزه و دشمنی بهین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و زوزه و وی جواش آنکه اینجا که در افساسی است در زوزه دشمن
در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است در وقت دیگر سپردن رمضان چهار زوزه و دشمنی و دشواری افتد اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما عقیده
در آیت بقول ی سجد ان ختم ان یغفلکم الذین کفروا با اعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصاً در آن زمان که کافران در صدد اذیت و ابلان
مسلمان بوده اند و اسلام و عن انس قال فاجتمع رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدينة فی کتبه کتف بیرون انس آدمیم ما آنحضرت از مدینه بکوه این در جمیع احوال بود و مکان بعضی کعبین
رکعتین پس بود آنحضرت که میگذازد دو رکعت دو رکعت بحجه مسافرت حتی رجعتنا الی المدینه تا آنکه باز برگشتیم ما مدینه فقیل له اقم کتبه شیئا گفته شد مرا انس را آیا اقامت کردید شما بکوه
چیزی یعنی مدنی قال آتینا بها عشر اقامت کردیم بکوه ده روز نیز که رسیدن بکوه صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز
مقیم نمیشود و نماز چهارگانه نیز گفتار مذمتی علیه و عن ابن عباس قال سافر البی صلی الله علیه و سلم سفر فاقام تسعة عشر یوما بعضی رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت
کرد نوزده روز و میگذازد دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فممن فضل فیها یثنا و بین که تسعة عشر رکعتین گفت ابن عباس پس ما میگذازدیم در نماز نه رکعتی که میان ما و میان کوه
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در نماز یک میان کوه و مدینه نوزده روز و میگذازدیم دو رکعت و این در غرضه فتح بود و ما اقامت که چون سفری میکردیم
در اینجا که میان ما و کوه است و در اوقاف سفر در کوه مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک حملنا اربع عباس چون اقامت میکردیم شبیه را از آن میگذازدیم چهار رکعت دو رکعتی
بدانکه مذنب نزد ما است که اگر نیت اقامت کند یا نوزده روز یا بیشتر تمام کند نماز او اگر کمتر از نوزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال یا نیت قصر کند و این تقدیر
مروست از ابن عباس بن عمرو طحاوی آن روایت کرده و امام محمد در کتاب الاثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آنجا در میان شامه ایستاد که امروزه و فردا بر آید سافر
می گذارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس بن عبد الملک بن مردان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذازد و مذنب شامی آن است که اگر به نیت اقامت
چهار روز یا بیشتر که معتم میگرد و چهار رکعت میگذازد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امر و فطره و از یاده از بر زده روز یا بیشتر تمام میکند نماز او ایشان تقدیر
بار بعد از افغان رضی الله عنه روایت میکنند و تاریخ کوهیم تقدیر یا نوزده ماه باقیاس بر مدت هر کوزه است و نیز اقامت آن حضرت در کوه ده روز با وجود
قصر سترم نمی این تقدیر میکنند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان حج آمده بودند و آن تاریخ سیر و هم میکنند و اعتبار نوزده روز است
بآنکه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر نوزده روز است و گفته اند شاید که روز نوزده و چهل را وی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این حدیث است و الله اعلم و در بعضی روایات ثمانية عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است و الله اعلم و عن
بن حاتم بن عمر بن الخطاب قرشی مدوی از جمله تابعین و ثقة جمیع علیه و کثیر الحدیث است قال سمعت ابن عمر بن الخطاب یقول انما الظاهر رکعتین گفت و ششم این عمر را در راه که
پس بگذارد برای ما این عمر نماز ظهر را دو رکعت ثم جا رحله و جلس یسیر ابد بن عمر رخت و جای باش خود را فرایا سا قیما پس دید مردم را ایستاده فقال ای صبیع هؤلاء پس گفت عمر
چه میخواهند ایشان گفت سبحان کفتم نماز را یا ای اهل میگردان و این احتمال پس روایت و جز آن هر دو در قال لو کنت سمعاً گفت ابن عمر که میباید که من که نماز نفل میکردم اتممت صلواتی
اتمام میکردم نماز فرض را یعنی اگر عمل گذاردن نوافل میبود تمام فرضیه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فرض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکلیف فرض اولی است نفل
صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم مکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت میکرد و در سفر بر دو رکعت یعنی نیکو گذارد نوافل را و با کمال
و عمر عثمان کذلک و صحبت و ششم با بکر و عمر و عثمان همچنین یعنی زیادت میکردند و در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث و دلالت دارد بر آنکه در نفل اولی و در سفر
عدم منع و آنجا نیز از وی منقولست چنانچه در آخر فضل الثباید که در وی رضی الله عنه میفرمود امید بد که نفل میگذازد و آنجا و دیگر و جمیع صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم رجوا زائد
بعض گفته اند که اتفاق است بر سبب نوافل مطلقه و اختلاف در روایت است و آنجا که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعضی فرق کرده اند و روایت

و بود آن حضرت که می گفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روز روشن و از امام محمد بن مسلم است که گفت شب جمعه فاضل تر است از شب قدر که در
وی خلق آن حضرت در رحم آمده و آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد حد و مقرر خارج است گفته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
باب وجوبها جمعه فرضیه محکم است بكتاب و سنت و اجماع کافر می شود و منکر وی و مراد مذکور در قول حق سبحانه فاسعوا لی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب
خطبه مستلزم وجوب جمعه است که اقالوا و مذکور در تفاسیر آن است که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر
است و آن حضرت چون مصعب بن عمر آمدند فرستاد حکم فرمود که اذالمات ایشم فصل بابنا س جمعة الفصل الاول عن ابن عمر و ابی هريرة انهما قال
سمعا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعداء منبره روايت است از ابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنهما که ایشان می گفتند نشنیدیم آن حضرت را که می گفت
بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر این عبارت ظاهر اجماع آنست که در اول ساختن بنی شامند ایشان منبر را و متعارف بودند ایشان جز چوبی چند بر منبر نداشتند و کسب
داوید یا نصیرج بدان که منبر شریف از چوب بودند از شک و شست لیستهم اقوام عن و دعاهم للجمعات باید که البته باز آیند که و بهای مسلمانان از ترک کردن
ایشان جمعه بار و عادت که ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سبب جمعه است چنانکه در احادیث بیاید و همچنین الله علی طوبیهم یا تحقیق می کند
خدا تعالی بر دلهای ایشان ثم لیكونن من الغافلين بعد از آن هر آینه میباشند ایشان از غافلان و معذور ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بر این یعنی از این دو امر است
ثابت و واقع است یا از آمدن از ترک جمعه یا هر کس که درین بر دلها کربان آید هر کس که درین می شود و اگر باز نیاید هر کس که درین می شود و در دلها میباشند و در کفایت است از
نهایت غفلت و انسداد باب تذکره و قبول و غفلت و نصیحت رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الجعد نفیج ميم و سکون عین ممل الضمیری نفیج ضاد
مجموعه و نفیج ميم و سکون یا اینچنین است در نسخ مشکوٰۃ و صواب ضمیری است نفیج ضاد و سکون ميم نسبت بضمرة بن بکرة بن جندبنا که صحبه کذا فی جامع الاصول قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تولی ثلث جمع تها و نابها کسی که ترک کند سه جمعه از جهت آسان و سبک و خورد و حقیرند ایشان آنرا و ظاهر
مراد تها و نایبها و عدم جبر و ادای اوست نه امانت و استخفاف چنان که فرستاد بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست محصیت عظیم که منعی بطبع بیان
و کفر است طبع الله علی قلوبهم هر کس که خدای تعالی بر دل وی و در روایت ردین آمده که بر بی الله تعالی منه نیز میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده که
هر که ترک کند جمعه یا بی پس تحقیق انداخت اسلام را پس شیت خود رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و رواه مالک
عن صفوان بن سلیم بنهم سنن صحابی شهر است و احمد عن ابی قتاده که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادات از خیار نیکوکان
امام و معتقد کسی که استغفار کرده شود مذکور وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جائزه سلطانرا و گویند که وی
سوکند خورده بود که پاهای پهلوی بر زمین نهاده چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید و خورش گفت که ای پدر پهلوی بر زمین نه که وقت نازک است
نهاد و سیم شسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر و الله اعلم و عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تولی
الجمعة من غیر عذر و فلیتصدق بدینا و فان لم یجد فخصف دینا و کسی که ترک کند جمعه را یعنی اگر نماند نظر از آن بی عذر از آن که ساقط میکرد
بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بخصف دینار رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه اگر کسی
شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر می کرد در تصدق جوابش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض نماز است لیکن ما موریم باتفاق
وی از مدینه با دای جمعه بر تقدیر اجتماع شرائط معتبره درین باب و اگر نماند نظر از جمعه حرام است و تصدق کفارت از کتاب این فعل حرام است و تقصیر و ادای
ما مور ما و جود دای منصرف فی الجملة فافهم و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلى الله عليه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء جمع من
است هر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بنماذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است
و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید رواه ابوداؤد و عن ابی هريرة
عن النبی صلى الله عليه وسلم قال الجمعة علی من اواه اللیل الی اهله جمعه فرض است بر کسی که جایی ده و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی
یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جایی که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میشود
بنا آمده شب در خانه نماند کرد و این را مسافت عدوی میگویند برخلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگوید و طبیعی گفته که باین قائل است امام ابو حنیفه و اصحاب
وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود و در وی جمعه و اگر وطن او دیوان و اگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نکرد آمدن در او
الترمذی و قال هذا حدیث اسناد ضعیف و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است و عن طارق بن
شهاب جمعی کوفی است دریافت جاهلیت و دید آن حضرت را و شنید از وی صلی الله علیه وسلم که فرمود اگر در نه خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا
سی و چهار غزوه و سریر روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما ثانی و ثانیین و قبل ثلث و ثانیین قال قال رسول الله صلى الله عليه و

اشارت به تبکیه و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت بخت نم یصلی ما کتب له پسترنای بکار و آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از فوافل و بعضی این را بر سنت
جمعه حمل کرده و علماء را در سنت قبل الجمع سخن است و قوی آن را منکر شده اند و گفته که هرگز آنرا ثابت کرده است تعیاس بر ظاهر ثابت کرده است و سنت تعیاس با شیخ
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح منظر السعادة آنرا ثابت کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد و
در اغلب این عبارت در تطوع از غیر و انتاب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع که شت ثم نیست اذا تکلم الامام پسترنای خوش نشیند و گوشه
و قی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و نیست بضم با از انصاف یعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصاف در وقت خطبه واجب است نزد اکثر علماء و تفصیل
آن در شرح حدیث دیگر باریم الاغفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار را با رایج نموده اند که آفریده شود و اگر انکار آن که میان بدست و میان جمعه و دیگر
که گذشت چنانکه حدیث دیگر بر آن دلالت دارد و او را البخاری و عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة علی
ما قدر له ثم انصت حتی ینزع من خطبه ثم یصلی معه هر که غسل کند پسترنای جمعه را پس بگذارد نماز یک تقدیر کرده شده است برای او پسترنای انصاف کند تا
فارغ گردد امام خطبه خود پسترنای جمعه بگذارد و امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آفریده شود برای او چنانکه میان او و میان جمعه دیگر است اگر انکار آن و فصل
ثلثه ایام باز دست سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر چند به ما نماند است و انجمه با جمعه هفت روز است سه دیگر که می آفریند و میشود و فصل بر فتح و نصب هر
روایت است و او را مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توضأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة
فاستمع وانصت پسترنای جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیاده ثلثه ایام آفریده شود آنچه گفته شد بیان او و میان جمعه و زیاده
سه روز و من من المحصى فقد لغی و کسیکه محاسب کند و باید بنویسد هر روز را پس تحقیق لغو کرد و لغو سخن را یعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و من حصی را
در حکم لغو داشت بجهت شغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شغل است از آن و مراد من حصی بازی کردن است بدان بجهت یا برابر و هموار کردن آنها است بر زمین
بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعضی گفته اند مراد گردانیدن بنکر یا شمار کردن شیخ است بدان و این نسبت است بنی از تکلم نزد خطبه و او را مسلم و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا کان يوم الجمعة وقفت الملائكة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون می باشد روز جمعه می ایستند فرشتگان
بر در جمعه مینویسند نام هر که پسترنای آید ترتیب و مثل المجرکشل الذی یهدی بدلة و فقه و حال هر چه حال کسی است که می فرستد شتر را بیک برای قربانی که آن
جمعه فاضل تر است مگر بضم میم و فتح یا و کسیر جمعه شده اند که نیم روز در گرامی سخت یعنی در اول وقت و می که بر آید است و بدنه نفقات نام آنچه میفرستد بیکه و جمع وی این
بضمین ثم کالذی یهدی بقبوة پسترنای آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد کاه ویرا وید نه نزد جمعه از علماء و شافعی از ایشانست نام شتر
و این حدیث موید آنست که بقدره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمعه را بل لغت و بعضی از فقهاء ابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر را و کاه را چه هر که گفته که بدنه نام یا بقدره
که در سجده میشود و بیکه بدنه بجهت آن میگویند که فریه بسیار بد وقت و در میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابل بقدره ثم کسبا بعد از آن هر که پسترنای می آید حال او همچو
کسی است که میفرستد فقهار را یعنی شاة را و ذکر کسب بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم حجاجه پسترنای که تصدق میکند یا کاه را و واجب بفتح دال و
کسر آن و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضه پسترنای تصدق میکند بغيره را فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طو و اصغره و
یستمعون الذکر می چیده فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام پسترنای
ما که ابتدای طمی نزد خروج است و انتهای آن نزد جلوس درین مقام سخن از وی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت و الامام یخطب فقد لغوت و قی که بگویی تو مریدان خود را که با تو نشسته است روز جمعه
خاموش باش و سخن نکن و حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود بخند شتافتی دارد که داخل لم یعقون ما لا یصلح
است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عیب است متفق علیه و از اینجا معلوم
میشود که انصاف واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصاف واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشانست و نزد بعضی مستحب است و امام
شافعی از ایشانست و در مواهب الدنیه گفته که شافعی را درین مسئله و قول است همچنین از امام حدود قول آمده و ابن عجب الزنل کرده اجماع بر وجوب انصاف که از طبعی
از تابعین و این قول غریب است انتی و ترمذی گفته کرده پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در در سلام و تسمیت عاقل بعضی بکراهت اند بعضی
مسرود اند و انتی و مذاهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوته و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع
کند نماز را بر سر در رکعت و نزد صاحبیه پاک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه بگوید الحمد لله رب العالمین اگر چه بکراهت است منع استماع در
و نیست محل حرمت استماع درین وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوته که او را امتداد است و شاید که میسر نکرد و قطع وی تا وقت شروع در خطبه و
امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام بیکای میسر نکرد و قطع وی بکلم طبعیت و امام مالک در موطا روایت کرده است افا

خرج الامام خلاصه و الاكلام واقوال صحابه خير من است و قول صحابي حجت است نزد ما و واجب است تحليل آن و گفته اند كه مراد نماز نفل است و قضای فائمه كرده است و اختلاف فكر كرده اند در كسي كه در زحمت است چنانكه خطبه نيشنود و قمار و جوب سكوت است و بعضي گفته اند احسن آن است كه مشغول كرده بنكر و تبسيع و تحليل و حرام است اكل و شرب و كنات و كمرو است تثبیت طمس در سلام و در و لمي انالي يوسف كرده بنود نيكه اينها فرض اند جواب ميگویند كه اينها فرض اند و هر وقت كه نيز و سماع خطبه از جهت عدم اذن در آنها و در نفس خود نبرند تا شافل از سماع خطبه بخرد و در هوا صواب و همچنين حذر از عطسه و در منكر با شارت چشم و دست كرده غيبت و هوا صبح و در نظر كتاب و اصلاح تعليم و آيتي آمده است از ابی يوسف كه اذا قال الشيخ بن العلم و كلام در تحية المسجد در آخر باب خطبه بياد انشاء الله تعالى و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقين احدكم لخاله يوم الجمعة ثم يخالف الى مقعد ف يفتقد فيه ما يدركه مني خيرا من اني انما يراه و در جمعه بهتر تصد كند و بيايد بسوي ششگاه و يا پس بنشيند در وي و لكن يقول لا فصحوا وليكن بكم يد كشا و كنيده جاي را چنانچه در قرآن مجيد بدان واقع است و واه مسلم الفصل الثاني عن ابی سعيد و ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل يوم الجمعة كغسل كسبي كغسل كندر و در جمعه و در بعض طرق آمده و غسل الجنابة و مراد آن نيز و اكثر آن كغسل كندر غسلي كامل بجمع صبيح اركان و شرائط و سنن و آداب چنانكه براي جنابت غسل ميكنند و بعضي گفته اند كه اين اشارت است باستجاب جماع درين روز و از براي تحليله باين و تسكين نفس از خواطر و دريوسد باب نظر حرام و موبدان است روايت غسل تشبه يد حديث آينده و لبس من احسن ثياب و به پوشيدن نيك ترين جامه اي خود ظاهر است كه مراد نفيس تر و آراسته تر و دوست تر و زودي بعد از آنكه نامشروع نباشد و بعضي كونيده كه مراد جامه بسيدي است كه محبوب ترين جامه او و نيز و رسول خدا صلى الله عليه وسلم و مس من طيب النكان عند و مساس كند از بوي خوش اگر باشد نيز و وي ثم اتى الجمعة فلم تخطأ عناق الناس بستر بيايد جمعه را پس نيز و در كندهاي مرده و پايال نكند از اثم صلى ما كتب الله له بستر نماز نيز و از آنچه نوشته و تفقد يكرده است خلدني تعالى براي وي از نماز نفل و سنت ثم انصت اذا خرج امامه حتى يفرغ من صلواته بستر خاموش شود و كوش دارد و وقتي كه برون آيد امام وي براي خطبه تا آنكه فارغ شود از نماز خود كانت كه فاره و ملايينها و بين الجمعة التوقييا باشند اين اعمال پوشنده مرگنا بان را كه ميانه اين جمعه اند و ميانه جمعه كه پيش از اين جمعه بود و واه ابوداؤد و عن اوس ابن اوس صحابي ثقي است نزول كردن در شام و مرده و وي روايت كرد از ان حضرت در فضل جمعه و اغتسل آن حديثي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل يوم الجمعة تشبه يد و تخفيف بر و روايت است و تشبه يال خيال دارد و بمالعه را و احتمال دارد و محل و بحث مرأة را بر غسل جماع و تخفيف با وجود قول او و اغتسل يابري تا كيد است يا مراد بغسل شستن سر است بخفلي و غير آن نيز و كه عرب را موي سر بسيار است كه در شستن آن كفتي است و باغتسل شستن تمام بدن و بكو تشبه يد و انكرو بيايد نماز را در اول وقت و او را كند اول خطبه را يكرار است براي تا كيد و بعضي گفته اند بكوني تصدق كند پيش از بر آمدن بچيزي و گفته اند بكوني رفت در ساعت اولي و انكرو بچي كرد فعل ميگوآن را از اشتغال بصلوة و ذكر و بعضي گفته اند بكوني ديكر را حامل و باعث شد بر ما و ديرون آمدن و مستحي و لم يركب و سپاي رفت و سوار شد و و نامن الامام و نيز و يك شلار امام بن تخطي رقاب فاستمع پس شني خطبه را و لم يبلغ و لغو كرد و سخن لا يعني نكحت يعني انصت كه در كان له بكل خطوة عمل سنه باشد و ابره كرام ثواب عبادت يكسال احرصا مها و قيا مها يا داش روزه يكسال و نماز شب يك سال يعني اين چنين عمل كه صيام و هر و قيا ميل است و اين خاصيت مخصوص نماز جمعه است باين شرائط كه مذكور شد و در در آمدن مسجد براي نماز پنجگانه نيز و هر كرام رفع درجه و كتاب حسنه و محسنة است اما در جمعه در هر كرام ثواب يكسال قيام ميل و صيام نهار است و در كتاب سفر السعاده خاصيتهاي روز جمعه جمع كرده است باز يا و تيماي و بيوكره در شرح ذكر بايقه آنجا بيايد و واه الترمذي و ابوداؤد و النسائي و ابن ماجه و عن عبدالله بن سلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على احدكم ان وجد ان يتخذ ثوبين ليوم الجمعة فيستبرئ به و انما ياتي و نقعي اكر بيايد و ميسر كرده و ديكر و و لباس دو و جامه براي روز جمعه موي ثوبي مهنه واري و و جامه خدمت خود و و منه نفع ميوم و كسبان و سكون يا يعني خدمت و ابتذال مراد جامه ها است كه مياشد بروي هميشه دهانه گبان خدمت خانه و كار باران ميكنند و دين دليل است بر آنكه اگر كسي چيزي را بغير حاجت كند و براي غرضي كه راجع بكمال ديني كرده و در نمازي و نفل بزرگ نبوده و آورده اند كه آن حضرت را نيز و جامه بود كه مخصوص براي جمعه پوشيد و واه ابوداؤد و ابن ماجه و واه مالك عن يحيى بن سعيد روايت كرد اين حديث را امام مالك بن يحيى بن سعيد انصاري تابعي و عن سمرة بن جندب نفع سين و نفع ميم و نفع ميم و سكون نون و ضم دال و فتح آن صحابي مشهور است و كثير الحديث است روايت ميكنند از وي حسن و ابن سيرين مات بالبصرة سنة تسع و خمسين و قيل سنة ستين و الي بود بران از جانب معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احضروا اللذكري حاضر شويد ذكر را يعني خطبه را واد نوا من الامام و نيز و يك شوي از امام و بياستيد در صف اول و نيز و يك بان فان الوجهل لا يزل عينا حتى يؤخرفي الجنة وان دخلها زيرا كره و هميشه دور پس هي افند از مواضع فضائل و مواضع خيرات تا آنكه پس افند و ميشود و در شست از احاطه در جات اگر چه مي و آيد شست را و واه ابوداؤد و درين ترغيب است بر طلب عالي امور و در جاست از سكون و آرام با واني ان ميت يمت بلند و در كه نيز و خدا و خلق باشد بقدر رحمت تو بقتل او نيز و ذكره خوش ميزند صغير دانست كه دين و امكه چاه آداست و عن معاذ بن انس الجهني عن امية ابن جهمين واقع شده است و زنج مشكوه و صواب است كه كوي يعن سهل بن معاذ بن انس الجهني نيز و كه معاذ صحابي است و پير و وي صحابي نيست پس معاذ عن امية درست نباشد و اما سهل بن معاذ تابعي است روايت زنده خود

فاسمها في ذكره مطلق آورده و هیچ فرق نکرد و میان طویل که از خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه می نامند پس شروع کرد مطلق باشد لیکن با ثور از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که
 مسمی خطبه است و ملاطبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرکاء جزوی گفتند و صاحبیه میگویند که لا بد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند و هر حرف تسبیح
 و تحمید را خطبه میگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا بخواند دو خطبه و از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه آورده اند که چون بخطبتانیا گفت الحمد لله و دیگر تسبیح پس فرود آمد و نماز نگذاشت و
 هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر آن و آن وقت که وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر برآمد گفت الحمد لله و تسبیح شد و گفت ابوبکر و عمر
 مقام را مقال میامیسا ختمه و شما با هم فعال محتاج تریا زالم قول و نزد یک است که بیاید شما را خطبه بعد خطبه و بسیار زد خدا بی تعالی مرا و شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان
 شانه شده است و کتب حدیث و نه در کتب فقه و اندام علم الفصل الاول عن انس بن النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة حین یغسل الشمس بود
 آن حضرت که میگردان نماز جمعه را بکدام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر مردم باشد و هر قدر برآید و هر قدر بیکر و چنانکه در حدیث دیگر از انس بیان
 مقصود آن است که پیش از زوال میگردان و در روایتی از امام احمد آمده که وی توجیه کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرد است و در این قول
 رواه البخاری و عن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتقدی الا بعد الجمعة و روایت است از سهل بن سعد ساعی انصاری که از مشاهیر صحابه و آخر
 کسی که وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه و ست سنته احدی و تسعین و در وقت رحلت آن حضرت پانزده ساله بوده گفت نبودیم که قیل و لیل میگردیم و نه طعام خات
 میخوریم مگر بعد از جمعه تا آنکه نصف نماز را گویند و قیل و لیل خواب نصف نماز را گویند که فی القاموس و زهری گفته که قیل و لیل و مقبل استراحت در نصف نماز خواب باشد یا نه و مقبر
 اقامت سنت تیرمین است و این حدیث فی الجمله باید مذموب امام احمد میکند و لیکن مقصود میان اهتمام بشان جمعه و تکیه بر آن است تا اول وقت بدان بچند متفق علیه
 و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشتد البرد بکبریا الصلوة و اذا اشتد الحر ابرد بالصلوة و آن حضرت چون سخت میشد سردی یعنی چو
 سخت نمی بود گرمی شبانی میکرد و برای نماز و در اول وقت میگردان و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد و نماز پس از اول وقت میکرد یعنی الجمعة میخواهد نماز جمعه را گویند این حدیث در
 نماز جمعه وارد شده است و الا حکم طریز تیرمین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت و رواه البخاری و عن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیه بنی عبید
 شمس حاضر شد جمعه الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است که روایت کرد از پدرش ابو جریه رضی الله عنه عامل برحق مدینه ثمانین قیل است و ثمانین و موافقین
 من الصحابة بالمدینه علی قول قال کان النبی یوم الجمعة و له اذ جلس الامام علی عهد رسول الله گفت بود اذان و در جمعه اولی و وقتی که نمی نشست امام بر منبر و زمان غیبت
 خدا صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر فلما کان عثمان و اکثر الناس پس برگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم از ادناء الثالث علی الزود
 زیاده که اذان سوم بار و دو کلام جامی بلند است در بار مدینه نزدیک مسجد شریف و رواه البخاری و انکه زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 آمد بر منبری نشست اذان میخواند و پیش از وی در اول مدینه و وقت اذان بود و همچنین بود در زمان تخمین یا نبی جز و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و سابع
 و تفرق و اشتغال ایشان بکار را ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت جمعه در مسجد طراست شریف حاضر میبودند استخوان نموده پیش از وقت خطبه نیز اذان گفته شود و مردم را در وقت شبانه
 و در وقت خطبه حاضر آید و اختلاف است فیهما که معتبر در جواب سحر و حرمت بیع اذان و وقت خطبه است زیرا که اوست اصل و شرح یابن اذان اول مسجد است که در وقتش گفته باشد
 صحیح آن است که بمن معتبر است زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده که فی الهذیه بلکه بای اول عثمانی را و بعضی احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگر چنانچه است باعتبار
 فعل و بعضی از فضلا استخرا ب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و بعضی احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسبیح اقامت است
 باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و این اعتبار واقع شده است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اذان بود و بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان
 امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر و اعلام بود و عثمان اگر که در لفظ اذان گویند و بر تقدیر این سخن خلفای راشدین کرده باشد از جهت بیاید
 گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سه شخنین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق محبت بران واقع شده باعتبار آنکه امری متحد است که در زمان آن
 صلی الله علیه و سلم بود و مقصود بقیع و نیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت خنده خواهد بود که اقا لایا بعد از آن حادث شد در زمان عثمان رضی الله عنه چنان اذان است که ذکر
 کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند در زمان نبوت بود و در زمان صحابه و نه بعد از ایشان عمل نیست بران در اکثر اوقات اسلام و معلوم نیست که انکی باز حادث
 شده و اگر کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذن اولی او کنند و اگر قصد اعلام الصلوة و الصلوة و نه رسول الله صلی الله علیه و سلم گویند کافی است و عن جابر ابن سمرة قال کان
 النبی صلی الله علیه و سلم خطبتان مجلسین بینهما بود و آن حضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقلد که قرار می یافت بر عضو بجای خود و بصحت رسید
 در وی دعای اذان حضرت صلی الله علیه و سلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نشست یقرأ القرآن و یذکر الناس
 بخواند قرآن را و خطبه بگوید و در مدینه و آخرت را و احوال آن جان را از ثواب و عقاب فکانت صلوة قصد او و خطبه قصد پس بود و تا آن حضرت میاید
 و بود خطبه او میاید یعنی نبی مدینه و کتوات و این منافات ندارد و کتواتی خطبه را نسبت نماز چنانکه در حدیث آمده و یا در رواه مسلم و عن عمار و روایت است از عبد بن بابیه که از اکر
 صحابه است و احوال او در کتاب و در باب جامع المنافع بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان طول الصلوة الرجل و قصر خطبه منته فقه

تسبیح

جمعه بود و اندک علم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث عادیث دیگر را از نم می آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه در
در سنن خود روایت کرده که گفت مرا در این بر صلی الله علیه و سلم بخوار دو رکعت پس آن حضرت اسما که در خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن مدتی ایستاد راست جلایان
در شرح ذکر کرده ایم و استغفار آن در فتح الباریست فلینظر ثم رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذ لك ركعة من الصلوة
مع الامام فقد اذ لك الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را نداننا با امام پس تحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوات تخصیص بخجه ندارد ولیکن ایشان تعلیقه کرده
آنرا بجهت غیر نیز حدیث آید و در آخر باب متفق علیه و در هر یک گفته است کسی که دریافت امام را در جمعه بخوار و با وی آنچه دریافت است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول و عمل
علیه و سلم ما در کتب صلوات و ما فاقهم فاقصوا هر چه در یابید یعنی با امام بخوارید و آنچه فوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را از روی ضعیف
و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل از آن بنا کند بروی ظهر یا انتی و ما را بدلیل اکثر رکعت ثانیه را و اگر است
مدر کوع نه بعد از بر داشتن سر از آن و شیخ ابن الهمام گفته که دلیل مرشحین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند
و الا بکبار و چهار رکعت را ثابت نشده الفصل الثانی من ابن عمر قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یخطب خطبتین کان مجلس اذ اصعد المنبر حتی
یفرغ بود آن حضرت خطبه بخواند و خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد از آن المودن این قول را وی بن عمر است که گفت کان میسر که گفت ابن عمر
حتی یفرغ المودن و چون این لفظ یا نذر دو رکعت را به بعضی بجهت معنی اطن ثم یقوم یستری فاست فیخطب پس خطبه بخواند ثم مجلس یستری نشست و لا یشکل و یحکم کردن با
و نه بغیر آن ثم یقوم یستری ایستاد فیخطب پس خطبه بخواند خطبه دوم را رواه ابو داود و عن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذ
استوی علی المنبر استقبلنا به و جوهنا بود آن حضرت که چون نشست بر منبر پیش می آمدیم و او را بر و بای خود پس سنت آنست که مردم متوجه کتاب امام نمیشد و خطبه را استماع نمیدادند
و از اینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت بقبل بخواند و اگر مقصود بیان این معنی و از نیز درست است. لیکن آنچه ذکر کردیم نیز خطبه صحیح است رواه الترمذی و قال هذا حدیث لا
نفوقه الا من حدیث محمد بن الفضل روایت کرد این حدیث را نیز می گوید است که می شناسیم از مکر از حدیث محمد بن فضل و هو ضعیف ذاهب الحدیث
و وی ضعیف است روزه است حدیث وی کنایت است از سوء خطه و الفصل الثالث عن جابر بن سمرة وی و بر وی هر دو صحابی اند و وی خواهر زاده سعد بن ابی وقاص
و مادر وی خاله بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت زید بن خود و انعم و علی رضی الله عنهم قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فخطب قائما ثم یجلس
و خطبه بخواند ایستاده پستری نشست پستری ایستاد پس خطبه بخواند ایستاده و من بنأ که آنکه کان یخطب جالسا فقد کذب پس کسی که در هر دو حدیث وی خطبه بخواند نشسته پس تحقیق
میگوید فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس تحقیق بخدا سوگند که در دوام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بضمی آید آنست که مراد بنما جمعه باشد و این حدیث
نیست زیرا که آن حضرت بخوار ده رکز و یک یا نصد جمعه چاره اول جمعه که گزارده بعد از زده و مدینه بوده است قائم بحدیث پس مراد از آنکه ایستاده ایستاد و مقصود باین
بیان که شکر صحبت است با آن حضرت رواه مسلم و عن کعب بن عجرة یضمین و سکون جیم زشایر صاحب حلیف اعدا است و انما صاحب شکر خاست آورده اند که او ایستاده
بود که خانه نگاه میداشت و می پرستید عباد بن الصامت را و بود و زنی درون خانه او آمد و بت را شکست و ای غضب و آنکه نزدیک بود که دشنام بدهد و از این فکر رفت
و با خود گفت که اگر این بت فایده و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس باز گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه و داخل المسجد روایت میکند کعب
و ای دآمد مسجد را و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی اسیه و اتباع ایشان است یخطب قاعدا اخطبه بخواند نشسته فقال انظروا الی هذا الحبش پس گفت کعب بن
انعم و کاه کنید بسوی این حبشی یخطب قاعدا اخطبه بخواند نشسته و قد قال الله تعالی و قال انکم تتحققون فقتله است خدی تعالی و اذا را و اتجارة و اهلها و انفسها و اولها و اولها
قائما چون می بیند ایشان باناز کافی را یا بازی را میروند و ریز میکنند بسوی آن و میگردانند را و التیاده و همه آنست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه بخواند کاه قاعدا را شام آمد و ایام
تخط بود پس صحابه بطاقت شدند و برای دیدن قاعده که نزدیک به وارده کس پس این آیت نازل شد پس از اینجا معلوم میشود که آن حضرت ایستاده خطبه بخواند و قیام خطبه
ابی حنيفة و مالک و احمد سنت است و نیز شافعی و در روایتی از مالک واجب و نیز باقی آمده قیام و خطبه شرا است مگر کسی را که قدرت دارد چنانکه نماز و شیخ ابن الجوزی در فتح الباری گفته
اول کسی که نشسته خطبه بخواند معاویه بود و بنحوا میگوید بسیار شد پیشکرمی و آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه بخواند و عثمان چون شاق شد بروی ایستاده
نمیخواند و چون مانده میشد می نشست و خاموش میبود و باز برخاست و میخواند و معاویه خطبه اولی نشسته میخواند و خطبه دوم ایستاده و آن بکلی ضرورت بود پس محبت نباشد کسی را که بخواند
میکنند نشسته خطبه خواندن که ذکر الشیخ رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسی که از کتاب میکند زمام را یا کرده و از کار کتاب خلاف چیزی که مذمت کرده
بران میخیزد صلی الله علیه و سلم فی ضرورت منی از جنب باطن است و عن عمارة یضمین و عن وینة یضمین و وقع و او سکون یا الله و اشی بشر بن مروان
عن النضر و افضالیه روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر و از نه هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه داب بعضی جمله دعا و خطبه
اقبال پس گفت عماره قبح الله ما بین الیدین زشت کرد و اند خدی تعالی این دو دست را القاد رأیت رسول الله بر کینه دیدم نمیخیزد صلی الله علیه و سلم ما
یزید علی ان یقول بیده هکذا یا زید و میگردان آن حضرت برین که اشارت میکرد بدست خود همچنین و اشارت با صبه السجدة و اشارت کرد عماره با شکست خود که مسجرت

پس هرگاه که تمام کرد آن حضرت سجده را و با نیتا وضعی که متصل بود آن حضرت یعنی سر بر دشت سر سجده انحد و الصف الموقر بالجمود پایان افتاد و نصف پس برای سجده ثم قام و استبرخ و استند انجد ثم تقدم الصف الموقر و تأخر المقدم پشیش رفت صف پس رفت صف پیشین ثم وقع النبی صلی الله علیه وسلم و رکعنا جميعا پشیر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم در رکوع کریم ما بعد ثم دفع رأسه من الركوع و دفعنا جميعا پشیر داشت آن حضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر بر دشتیم ما نیز بهیمه ثم انحد و بالجمود و الصف الذي يليه الذي كان موقرا في الركعة الاولى پشیر اندر کرد آن حضرت برای سجده وضعی که متصل بود آن حضرت را آن وضعی که موقر بود در رکعت اولی و قام الصف الموقر في موقلعه و ایتاده ما نصف پسین و مقابلته دشمنان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود و الصف الذي يليه انحد و الصف الموقر بالجمود و منجد و اثم سلم النبی صلی الله علیه وسلم و سلمنا جميعا پشیر سلام داد و حضرت و سلام دادیم ما هم و راه مسلم این طریق دیگر است معنی باختلاف زمان و صلاح دید مراست و بنا داشت از خود و چون عدو اینجا و مقابل بود بجانب قبله یکجا در مقابل ایتاده و تار رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طایفه ایتاده و ماند و دیگری سجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون بعد بجانب دیگر غیر قبله نبود و جهت بفرستاد و آن طرف نشد

الفصل الثاني عن جابر بن النبی صلی الله علیه وسلم كان یصلی بالناس صلوة الظهر في الخوف بطن نخل فصلى بطائفة و كعتین ثم سلم أنت جابر بود آن حضرت که میگردان و نماز ظهر در حالت خوف بطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس بجزارد بطائفة و رکعت پشیر سلام میداد و ثم جاب طائفة اخرى فصلى بهم و كعتین ثم سلم پشیر آمد طایفه دیگر پس بجزارد با ایشان و در رکعت پشیر سلام داد و راه فی شوح السفة درین صورت سلام بابر و طائفة جدا جدا داد و در اینجا نیز مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را در رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر که نشئت و لیکن آنجا ساکت بود از ذکر اگر سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعد و یکوین که آن حضرت توقف کرد در شش آنکه در طائفه دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم با اتفاق **الفصل الثالث** عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل من خيخان ففتح ضا و سكون جیم و نوین نام موضعی یا کوهی است قریب مکه و عصفان بضم سین ممل و سكون سین نام جای مشهور است بر و در حله از مکه شرقی فقال المشركون ليهؤلاء صلوة هي احب اليهم من آباائهم و ابنائهم پس گفتند مشرکان را ایشان را یعنی آن حضرت و صحابه او نماز نیست که وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در و ایتی من ابنائهم و اموالهم و هي العصر و آن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا ففتح غزوة و سكون جیم و کسیریم امر که پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و غم جزم کنید فتميلوا عليهم ميلة واحدة پس حمله کنید بر ایشان یک حمله کردن و یکجا را کی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان را بخود این فرمودند و ان جبرئیل اتي النبی صلی الله علیه وسلم فامرهم ان يقتلوا اصحابه شطرين و بدستیک جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس ماموست تدبیر برای دفع شر مشرکان و امر کرد آن حضرت را که قیمت کند یا را خود را و طایفه فیصلی بهم پس نماز بجزارد و یک طائفه و یقوم طائفة اخرى و راه هم و با نیت طائفه دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن و در باغی پس و پیش بر و آید و لیکن واحد و هم و اسلحتهم و باید که بگیرند بر سر خود را یعنی چیزی که بدین بر سر و اختر کنند و سلاهای خود را در یکسری های ممل و کون ذال بر نیز کردن و سلاح بکسین سار و غرب فتكون لهم و كعتة پس باشد مرقوم را یک رکعت و لرسول الله صلی الله علیه وسلم و کعتان و در آن حضرت را و در رکعت و مراد ببوله یک رکعت قوم را بود آن با امام و رکعت و دیگر آنها خواهند کرد و بعضی بر ظاهر حمل کنند و از آن خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت و الله اعلم و راه الترمذی و النسائی

باب صلوة العیدین این گفته اند عید رجعتان عید خوانند که عود میکنند هر سال و دیگر می آید در اوقات خود و این معنی ها و ق است بر همه موسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کرد و بعضی قید دیگر را و گفتند عود میکنند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در بعضی تا فی نعمت حج بوقوف خوات که عید را کان حج است چنانکه وارد شده است الحج عود و مجمع عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس و منع کردند شکر نعمت هر طاعت را عید ای رغبتی دی سبب ندان کرد و بکمال شکر تمام کنیم و اما زکوة هرگاه که ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد و واقع نشد شکر تمام از عیدی مناسب آن که اقالوا و بعضی گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاول شود برای عود و چنانکه قافله را ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قول معنی رجوع است یعنی باز گردد و بیاید و صلوة عیدین فرض است بر قول امام ابو حنیفه مثل جمعه و در و ایتی واجب است و تسمیاء و سنت از جهت ثبوت است سنت کتاب و نزد صاحبیه سنت است و نزد شافعی نفل است و کر و انیده اند و از افضل نوافل و در قوی سنت مؤکده است و مالک گفته است که سنت واجب است و شاید که وجوب بمعنی ناکد است و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام محمد عین است چنانکه مذهب ابو حنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوة جازه و جاذ و در و ایتی از ابو حنیفه نیز چنین آمده و الله اعلم **الفصل الاول** عن ابی سعید الخدري قال كان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر و الاضحی الى المصلی بود آن حضرت که بیرون می آمد و روزه فطر و روزه قربان بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر گانجاما رخید میگردان و الا آن چهار دیواری که در آن کشیده اند و میگویند سافت از حجه شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در حجه شریف میگردانند و اول شیئی بیاید ایه الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میگردان حضرت بعد از رسیدن با نماز را و یعنی نماز را بجز خطبه تقدیم میکرد و ثم ینصرف فقوم مقابل الناس پشیر یکشت از نماز پس می ایستاد و بر وی مردم می ایستاد و بنابر بایستد و در زمان شریف منبر مصلی نبود و الناس جلوس علی صفوفهم و حال آنکه مردم شسته بودند و بعضی خود فی خطبه و و صیحه و یا مهر هم پس پند میکرد مردم را و اند میگردان ایشان با نجه و امر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک هم بطریق تکبیر و تقریر ذکر کرده شد و طبعی گفته است

تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بجا دست شریف و اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این جماعتها آنست که هر کس بفهم خود مستنابط نموده وی سبحانه و تبارک
 با سرار و مصالح افعال رسول خود و مقول خلق قاصد است از ادراک آن و احاطه بدان و عن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما یبذل
 به فی یومنا هذا ان یصلی ثم یخرج فینخر روایت است از بر آن عازب که از مشایخ ما است گفت خطبه خواند ما آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستی که اول چیزی
 آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم پشتر از گردیم پس نخر کنیم من فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسی که در آنرا پس تحقیق دریافت شد ما را و من ذبح قبل
 ان یصلی فاما هو شاة لم یجعله لاهله و کسی که ذبح کرد پیش از آن که نماز نگذاریم ما پس نیست این مگر گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود لیس من الناس فی
 شیئ نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد بنیکه قربانی نسک بضم نین جمع منک نفوسین و کسرتن جای قربان متفق علیه
 و عن حنبل بن عبد الله الجعفی بفتح جای یوحده و جمیع صحابی است و اول و چند بن بن میفان نیز میگوید نسبت بجد روایت کرده اند از وی من صبری و ابن سیرین قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکنها الخری کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة و دیگر را و من لم یذبح حتی
 یصلی فلیذبح علی اسم الله و کسی که ذبح کند تا آنکه نماز نگذاریم ما پس گوید ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه و عن البراء قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فاما یذبح لنفسه کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
 حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه و من ذبح بعد الصلوة و کسی که ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسکه و اصاب سنتنا السالین پس تحقیق تمام شد عبادت وی و
 یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح و یخیر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نخر میکرد
 مصلی ذبح درگاه و گوشتی است و صورت آن معلوم است و نخر مخصوص بستر است و صورت وی آنست که شتر را بکشد و نیزه میان هر دو پایش او نیزه تا خون از بطن
 و بزین می افتد و ذبح در شتر نیز جاری است اما نخر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نخر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است و رواه البخاری **الفصل الثاني**
 انش قال قد م النبی صلی الله علیه وسلم اللدنیة و لهم یومان بل یومان فیهما قدوم و در آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مراحل مدینه را در روز
 بود که بازی میکردند در آن دور و روز معلوم نشد که آن کدام دور و زیو بعض گفته اند که این دور و زیو و هر جان بود و مستبعدا کرده شده است این قول با آنکه نیزه و مردمان از عادات
 فوس و خصائص ایشان است و اسما علم فقال پس گفت آن حضرت صلح ما هذان البومان چه چیز است این دور و زیو که شما مقید بیدانها و بازی میکنید در آن قالو انما نلعب
 فیهما فی الجاهلیة گفته چیزی نیست که ما با تحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و بدان ما بازی میکردیم در آن دور و زیو و از آن پیش از آن
 جاهلیت است و درین عبارت هم بیان غرض میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فراید ترک میکنم چنانکه دیگر امور جاهلیت
 ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق بدل کرد انبیه است شمارا
 خدی تعالی بآن دور و زیو که شما همیشه در جاهلیت دور و زیو میکردید و از آن دور و زیو بدل کرده اند که کدام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرج و سرور
 مومنین با بایده و عبادت باشد پس در حدیثی است از مومنین و لعاب با اشارت خنی بخوار چیزی از آن دور و زیو بدین نا آنچه در وی فاشه و خروج از نظریه و شعار دین نباشد
 و نبی است از تعلیم اعیان مشرکین و مومنین ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما بی راهه بالغه رفقه حکم نمیکردند و اندک قصد جبر و تشدید و سدد زان و افتاد سلطان نمیکردند
 فی فتح الباری فافهم رواه ابو داود و عن بریده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم زوایت است از بریده سلمی که صحابی مشهور است و
 احوال او در مواضع متعدد ذکر شده است گفت بود آن حضرت که بیره نمی آید و روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی و لا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی و نبی خود و روز عید
 تا نماز نیکو کرد و گفته اند که حکمت در کل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن خست تعبیل فطر را بقصد مبارک است با ستال امر پروردگار
 در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد جبر و امتثال امر بودی سیخورد و حال آنکه اگر کسی بخرم یا میکرد و بعض گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که
 مخصوص است به یک و چون اخراج صدقه فطر پیش از نماز بود خورد و بر آید و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز کرد و ذبح کرد و تصدق نمود و نخر و رواه الترمذی
 و ابن ماجه والدادحی و عن کثیر ابن عبد الله عن ابیه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جده بن عوف بن زنی باشد که صاحبیت و کثیر بن عبد الله
 است و بعض گفته اند لیس شیئ و منکر لحدیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاول سبعا قبل القراءه و فی الاخره خمسا
 قبل القراءه که آن حضرت بیکر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت و ابن ماجه و
 الدادحی و عن حفص بن محمد مرسل روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر صلی الله علیه و آله عنهما بطریق ارسال ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر و
 فی العیدین و الاستسقاء سبعا و خمساً که آن حضرت و ابوبکر و عمر و جعفر گفتند نماز هجده و در نماز استقامت تکبیر رکعت اولی و پنج تکبیر رکعت ثانیه و صلوا قبل الخطبه
 و نماز کرد و در پیش از خطبه و جهر و بالقراءه و لم یذخروا نه قرات را و رواه الشافعی و عن سعید بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی یکی از مشایخ قریش بود
 جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنکه نوشته شد در این شأن و گفته اند که شبیه الناس بود و در هر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حکم العمل لقب و ست ولادت او در سال هجرت است

و بعض گفته اند بعد از وی پیش از نماز قال سألت ابا موسی و حدیفته کیف کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یبکی فی الاصحی و العطر کنت یسیدم ابی
اشعری و حدیقه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تجزیه میگفت در نماز عید صبحی و ظهر فقال ابو موسی پس گفت ابو موسی کان بکیرا و اجابو آن حضرت که میگفت جابگیر
تکبیر علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه با فقال حدیفته صدق پس گفت حدیفته راست گفت ابو موسی و او او د و مانند احادیث در تجزیه است هر چه مختلف
آمده و ازین جهت مختلف آمده اقول آنکه مناهب پس نزد آنکه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اول و پنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت
تکبیر احرار و شمار کرده میشود با پنج تکبیر قیام و نزد شافعی شمار کرده میشود با پنج جزیری از آن نه تکبیر احرار و نه تکبیر قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زائد بر
تکبیر افتتاح و قیام این مذاهب این مسعود است و آنچه رفته است بآن شافعی مذاهب ابن عباس و کلام در اسناد این احادیث و تصحیح و تحجین و تقویت و تضعیف آنها
بسیار است جمله از آن در شرح مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما فدا قیل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس احتیاطا قیل اولی باشد که
فی الهدایه بعد از آن بدینکه متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذاهب ابن عباس است و بسبب آنست که چون منقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام و ولایه و وی مین
که عمل کنید بذهاب جلاشیان که ابن عباس است و شرط کرد که بغير مذاهب وی عمل نکنید بعد از آن منقول شد عمل بدان در سایر بلاد همچون در مکه و مدینه و حضرت و جل جلاله
و عصما و اهلما عن الکافات بر مذاهب ابن مسعود است و در نو احادیث و سایر بلاد باقی مانده است عمل قبول ابن عباس و اسد اعلم و عن البراء ان النبی صلی الله علیه
و سلم فرمود یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از ابن عباس عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند بخیر زده بر کمان و او
او د و در بعض کتب فقهیه مذکور است که انگار قوس و عصا کرده است و صحیح آنست که مکره نیست از دست بردن و از روضه العلماء نقل کرده اند که هرگاه
که فتح کرده شد بقدر و غلبه و محاربه تکبیر کرده شود در آن بلده و سلاح و کتف کرده شد بی آن تکبیر کرده شود در آن بعضا و انداخته میکنند شافعی بکبر بر شمشیر زیرا که فتح مکره در ایشان بجا است
و نزد خبیفه بعضا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینه طبره و اعماد و نیست سلاح با اتفاق زیرا که فتح وی بجا نیست و عن عطاء مرسلان النبی صلی الله علیه و
سلم کان اذا خطب یعتمد علی غنونه اعتمادا و روایت است از عطاء که اگر بنا بر این است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر میکرد بر غنوه خود که کوفی و غنوه فقیه
و نون و زای نیزه خورد که آن حضرت را بود که خدا مان می برداشتند و بدان ستره میکرد و چنانکه در احادیث آمده است و او الشافعی و عن جابر قال شهدت الصلوة مع
النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامة گفت جابر حاضر شدم بآن حضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز
پیش از خطبه بی اذان و اقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز الیتا و آن حضرت یعنی برای خطبه تکبیر زده بر بلال فحمد الله
علیه پس حمد گفت خدا را و تسایش کرد بر وی تعالی و تقدس و وعظ الناس و پند کرد مردم را و خطب منع و زجر تحویف و ذکر کرم و تذکیر و ایشا را و اید و مانند ثواب و عذاب
آمرت ما و حشمت علی طاعته و برانجخت ایشان را بر فرمان برداری وی سجد و مضی الی النساء و معه بلال و کذشت و بزفت بجانب زمان که ریک کوشش شده بودند
و حال آنکه بود وادی بلال فامرهن بتقوی الله و وعظهن و ذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر کرد و او الشافعی و عن ابی هريرة قال کان
النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج یوم العید فی طریق و حج فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید ریک راهی باز بر میگشت در راه یکمین آنکه
گذشت بیان امر و حکم و آن فصل اول و او الترمذی و اللداری و عنه انه اصابعه مطوفی یوم عید فضلی بهد النبی صلی الله علیه و سلم صلوة العید
فی المسجد و هم را بی هريرة روایت است که شان این است که رسیدم در بابانی در روز عید پس بجز آن حضرت نماز عید را در مسجدی ظاهرین عبارت آن است که نماز
ایجاد و جانه افضل است از نماز در مسجد که بعد از آن جاری شده است عادت اهل مدینه طبره و همچنین که معطله نماز را در آن در مسجد شریف و حرم مینف و او ابو داود
و ابن ماجه و عن ابی الحویرث بنهم ما و فتح و او و سکون تخمائی و کسر را در آخر ثانی مثلثه آن رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب الی عمرو بن حزم و هو
بنحو ابی الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مملو سکون ذی که محالی انصار نیست اول شاه و وی خندق است
و وی در این زمان پانزده ساله بود و عامل گردانید و آن حضرت در بخران بفتح نون و سکون جیم نام شهری است بمن و بود وی در آن زمان هجده ساله و کتابی نوشته بودی سپرد که در آن
فرائض و سنن و روایت بوده و نوشت عجل الاصحی شالی کن نماز عید صبحی را و احذر العظوه و دیگر نماز عید ظهرا و ذکر الناس و تذکیر کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در
تجلیل اصحی و تأخیر ظهرا آنست که هرگاه که او کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی مانده میهمی تا خیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه صنعتی و فتر میهمی را یا فتر است که
میشود از اسراع و استعجال بخلاف صبحی که بعد از صلوة تصدقی و اکل است پس استعجال مناسب آن باشد و او الشافعی و عن ابی حمیر بنهم بن انس عن عموته له من اصحابنا
روایت است از ابی حمیر بن انس از عمام که را و انداز صاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان و کبلا و الی النبی صلی الله علیه و سلم یشهدون انهم صوابا و الهلال بالامس
بدستی که سوار می چند آمد نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند بلال عید را وی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند
و اذا اصبحوا ان یفطروا و اما هرگاه که چون صبح کنند بر نه بسوی صلا زید اگر آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و روایت ابن ماجه و دارقطنی
آمده است که قدم آورده سواران آخر روز و لفظ حدیث و ارقطی همچنین آمده است که صاحب گفته اند که پوشیده شد بر لاله لاله ثوال پس بر خاستیم و روزه دار پس آمد سواران و اقرنوا

نمی شده یک سال از او و در بعضی گفته اند آنچه که شنبه بودی اگر چاره در نماز مشغول شدی آنچه که شنبه بودی اگر شمس فلان کوه را رسول الله پس ذکر کرد و گفت آن
 عود را که باقی مانده بود در پیغریه صلی الله علیه وسلم را و گفت غنیمت یافت عودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت آن حضرت وضع بجانقت
 تصحیه کن بیان عود تو و فی وایه و در وایت این چنین آمده است که قلت گفتیم یا رسول الله اصباحی جذع رسید را جذع یعنی از مغز قال صحیح به گفت آن حضرت
 تصحیه کن تو بدان اگر عود نام بر یکسال است خود درست است نزد مطلق و اگر کمتر از آنست میگویند که کفایت آن مخصوص بقیه بن عام است چنانکه در حدیث آمده است
 معقوله است که هیچ کن تو از او کفایت نیکند از هیچ کی مگر از تو و آن حضرت را می رسد که تخصیص کند بعضی احکام را بعضی احکام مخصوص بود بوی بر قول صحیح متفق علیه
 و عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح و یغیر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و غنیمت بود در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که
 غنیمت است بابل ذبح عام و مخرم افضل است از ذبح وی رواه البخاری و این حدیث در باب صلوة العیدین و آخر فصل اول که شدت از این مسجود است بخاری و
 ظاهر این است که همین جا ذکر میکردند آنجا و عن جابر بن النبی صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة کادوا وقع میشود در قربانی از جهت کس که شریک شد
 در آن و الجذ و عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از جهت کس رواه مسلم و ابوداود و اللفظ له و این لفظ حدیث مرئی داود است این اعتراض است بر صاحب صحیح
 که چون لفظ حدیث مرئی داود است می بایست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر و
 اداد بعضکم ان یضیی چون مد آید ده ماه ذی الحجه و خواهر بعضی از شما که قربانی کند فلا میس من شعوره و بشره شیا پس باید که میس نکند و نکند آن کس از من می شود
 و روی پوست خود چیزی را و فی وایه فلا یأخذ من شعوره و لا یقلین لفراس باید که نکند و میرا و پخینه ناخن را و یقلین تشدید و تخفیف هر دو روایت است از عظیم
 و قلم برده یک معنی است و فی وایه من رأی هلال ذی الحجة و اداد ان یضیی فلا یأخذ من شعوره و لا من اطفال کی که بنید هلال ذی الحجه را و خواهد که تصحیه کند
 پس باید که نکند و انموی خود و در از ناخن خود و رواه مسلم اگر کوئی که گرفتن مو و ناخن معقول و متصور است لیکن گرفتن از شیره که یعنی پوست است که زیر موی نباشد و معنی
 دارد و او این آنچه متصور است که کسی قطع جلد خود بسبب آنساب یا غیر آن کند پس نمی ممکن که نباید که در شیخ در شرح میگوید که تصحیه کرده اند نه بدین معنی و میگوید که در شیخ
 مطلق نکشت برین معنی پس گفت که مراد بشره اینجا ظفر است بقرینه و این دیگر گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن باینست که بجهت آنست که هر کس که در ذبح
 تعریف کند و بعضی مستحب است یا بجهت آنکه تصحیه از هر چه بر روی موی و ناخن واقع شود و لکن اینج قبل حلق است در ذبح و نه این معنی است که اگر مقصود تشبیه حلق
 بودی شامل و عام بودی تمام مخطورات احرام را مثل لبس خف و مس طیب و غیر آن و این همی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث
 مسلم و غیره و بن مسلم بن عمار پیش می آید که گفت بودیم با دو حرام نزدیک بیوم اضحی پس نوره که در جمعی از اهل حرام و بعضی گفته اند منع میکنند علمای این باز چون طافات کرده م سعید بن ابی
 ذکیر در این باره و روی گفت یا ابن ابی انی حدیثی است که فراموش کرده اند و در کمره که در آنرا حدیث کرده است ام سلمة و جنتی قالت قل رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اذا ناتم هلال ذی الحجة الحدیث و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام للحمل الصالح فیهن احب الی الله تعالی من هذا
 الا ایام العشر فست یح و در هاک کار نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا از این ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و لا الجهاد فی
 سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در این ایام واقع شود قال گفت آن حضرت و لا الجهاد فی سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در این ایام واقع شود
 نیست که درین روزها کنند اگر چه علمای قلیل و آسان باشند الا در حلق خج بنفسه و ماله فلم یخرج من ذلك بشئ مگر جادانه و دیگر بیرون آید پیش خود پس باز
 بر کشت از نفس و نه از مال خود بخیری اگر باین سرحد که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است رواه البخاری و الفصل الثاني من جابر قال ذبح النبی
 صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقوین ذبح کرد آن حضرت روز ذبح یعنی روز غره و کبش اسمی اقرن معنی این دو لفظ معلوم می شود و چون گفته اند
 که کبشین آنست یعنی ضی اگر خصا در لغت بیرون کشیدن جفتین است اما در اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصانست یکی بعضی اجزا هرگاه که گوش و شام شکسته است
 نباشد بجهت نقصان ضعیف چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در حیوان که هم ضعیف طیب و الذمست و قیمت وی اعلا و انکلا
 فلما وجهما قال پس هرگاه که روی بقبله گردانند آن دو کبش را برای ذبح گفت انی وجهت وجهی للذی خلق السموات والارض علی ملائکهم و اهلیم جنیفا
 بدستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمان و زمین را و در حالتیکه بر کیش ابراهیم مائل بنا بطل حق و قربانی کردن نیز نیست از تقیم
 و کیش است و ما نا من الشکرین و نیست من از شکران که سعادت و منج کردن فیض خدا و شکر کردن و نام تبارک و تعالی و شکر کردن و شکر کردن و شکر کردن و شکر کردن و شکر کردن
 بر جودات من و بیشتر اطلاق نسک برین جودات مخصوص آید که قربانی کردن است و حیای و عافی و زمین من و مون من الله رب العالمین مراد است که بر کیش
 جمانی است لا شریک له نیست هیچ اغا را و او و ذلک امور و بهین یعنی توحید و ترک شرک اگر کرده شد نام من و اما من المسلمین و من غیر المسلمین که در آن
 امره و تسلیم کننده قصدا و قد راویم و کاش می گفت و اما اول المسلمین و من اهل سلطان این امت ام پر پیغمبر اهل اسلام است نسبت بامت خود و بکلیه اول تمامه اسلام
 علی الاطلاق بحسب ذات و تریه و این دعا در کتاب الصلوة و باب ما یقول بعد التکبیر که شدت است اللهم فمات خذنا من قسری یا فی اخطای الله فصل ثانی و الاصل

استعمل فی بدلتها زجت موت پیچ و بیاضت حیات وی و لیکن تیرسانه غلای تعالی بدان بنده کان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت و علول نعمت و نزول بلیت طعن
نا اسیغی چرخه سابقا تقریر کردیم فاذا ایتیم شیئا من ذلک فانزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره پس چون بر بنید شخا چیز از انان پس تبرید زنده و پناه جوئید بسوی ذکر وی
و دعاء و استغفاره وی و فی الصلح فرغ بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه و عن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت جاکر کنت آفتاب در زمان آن حضرت در موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم که از مار قیطیبه
که در مدینه سینه شمان مقلوبه شده بود و در سینه عشر در مدت رضای از عالم رفت و مردم میگفتند که رفتن آفتاب بسبب موت دست فضلی بالناس ست و کحات پس گزار در دم
شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع با وربع سجدهات چهار سجده در هر رکعت دو سجده و چنانکه معهود است و رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا
دوم ربیع الاول بود و درین روز است حدیث قول یحیی بن را که میگوید که رفتن آفتاب نمیشد مگر در سه روز آخر ماه نهم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این
روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن عباس قال صلی و رسول الله صلی الله علیه و سلم حين کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد
آن حضرت هنگام که رفتن آفتاب شست رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدهات و چهار سجده و عن علی مثل ذلک و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که در زمان آن
مردی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت پنجین گزار و از ایشان نیز آمده است که پنجین گزارند و رواه مسلم و عن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن
عبد مناف است و کنت وی ابو سعید عسی کونید نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الله بود آن حضرت بعد از آن نام کرد اسلام آمد و در روز فتح و بود از ظفا و فتح کرد و جنتان و کابل
عثمان رضی الله عنه قال کنت ارجی با سهمی بالمدینه فی حوة رسول الله کنت بودم من کثیره اندازی میکردم قبیله ای که بود در مدینه در حیات پیغمبر صلی الله
علیه و سلم انکسفت الشمس ناکه گرفت آفتاب فلیند تهایس انما تهم تیرا از دست فقلت والله لا نظرن الی ما حدثت لورسل الله پس ختم نمیکند
بر تیر تفرنگم و به غیر مالیک تو پیدا شد بر غیر اصلی الله علیه و سلم فی کسوف الشمس در رفتن آفتاب یعنی بریم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است دیدن وقت طلعت
عبد الرحمن بن سمرة فالتیته و هو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز را فاضلید به بردارنده است هر دو دست خود را بفصل
لیسج و بیهل و یکسر و میچمد و مدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید و دعا حتی حصر عنها تا آنکه دو رکعت شد و بر دشته شد از آفتاب کسوف فلما خسر
عنهایس بنما سیکر دو رکعت شد از آفتاب کسوف قرأ سورتن خواند آن حضرت دو سوره را و صلی رکعتین و گزارد در رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانچه طبعی ذکر کرده است
که در آن زمان حضرت در صلوة ایستاد در قیام اول و تهلیل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و پشتر ایستاد رکعت ثانیه و
خواند دوی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشنه خواند و سلام داد و فمرواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة و کذا فی شرح السنه عنه و فی نسخ المصابیح
عن جابر بن سمرة که صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت نداده اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و نایب ذکر آن روایت مسلم و شرح
الله که آن تیر از صاحب مصابیح است و هم از حضرت تانیه و نایب خود رواه مسلم فی صحیح کت و اگر نه ذکر فی صحیح حاجت نیست کالایحی و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله
عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه و سلم بالعتاقه فی کسوف الشمس یحقی امر کر آن حضرت با آنرا کردن بنده در رفتن آفتاب و عتاقه بفتح عین
اعتاقه است و رواه البخاری الفصل الثالث من سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کسوف الشمس لا نسمع له صوتا
کنت سمرة بن جندب نماز گزارد با آن حضرت در رفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما آن حضرت را و از بعضی قرات پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذنب شافعه از حای
قرات است در صلوة کسوف الشمس از جنت بودن وی نماز یا نیتی و ازین جهت حل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم بایست خسوف را که رفتن است که گفت جبرکریه
صلی الله علیه و سلم در صلوة خسوف قرات را و همین است قول ابی خنیفه و نزد صاحبیه جاست و بر دایتی قول محمد بن قول ابی خنیفه است زیرا که از ابرار بیت نوافل میگردانند
چنانکه گذشت و رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجة و عن حکمرته قال قیل لابن عباس ما انت فلانته بعض از واج النبی صلی الله
علیه و سلم حکمر که مولای ابن عباس است و یکی از قهای که و تابعین اوست و شمنی گفته پیچ کی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله و حکمر مر اصل او از بر بر است گفت که گفته شد مر ابن عباس
را که مرد فلان زن که بعضی انداز واج مطهره آن حضرت است و مراد ابن فلان معنی است رضی الله عنه فخر مسلجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجد سجد که کنان فضیل له
تسجد فی هذه الساعه پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجد میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجد و سجد بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که
وقت که است نماز باشد و قیاس کرده باشد سجد را بر نماز و تواند که مراد سجد را باشد چنانکه بعضی علما در سجد شکر بیان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس
قال رسول الله کفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما ایتیم آیه فاعبدوا و قتی که بر بنید شمان نشانی از نشانیهای نزول بلا یا و محن که تیرسانه غلای تعالی
بنده کان را بدان پس سجد که سینه زبری تضرع و استغفار و استظهار و ای ایه اعظمه من ذهاب از واج النبی و کلام آیت است بزرگ تر و شدید تر رساننده تر از آن
از واج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از عالم زیر که ایشان از افضل صحبت است با فضل خاص زو جیت و اعتلاط و ارتباط که یکس از صاحب آن نیست پس در رفتن ایشان نماز
برکت و غیر کثیر باشد یا که رفتن ایشان رفتن علی است که متفرق بود و ایشان بدن از علم با حال درونی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رواه ابوداؤد و الترمذی الفصل

کرد و سجده و از ثم تمام پشتر بجاست فرغید و به ساعه پس برداشت هر دو دست خود را ساقی ثم خوساجدا پشتر بر روی افقاده سجده کنان فکشت طویلا ثم قام فرغید و
 ساعه ثم خوساجدا سربار سجده کرد و برخاست و برداشت دستار او و عاود ظاهر صحابه پرسیده باشند که این چه بود و پیش از پرسیدن ایشان قال فی مسألت و لی و
 شفعت لامتی گفت بدستی که من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا
 سه یک امت مرا بخشید ایشان را بمن مخزوت ساجد الوجب شکرا پس بر روی افقاده سجده کنان پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این
 نعمت ثم دفعت و امتی فمسألت و لی لامتی فاعطانی ثلث امتی پشتر برداشتم سه خود را پس سوال کردم پروردگار خود را برای آمرزیدن
 امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من مخزوت ساجد الوجب شکرا ثم دفعت و امتی فمسألت و لی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا
 یک دیگر از ثلث اخیرا الآخر ففتح خا و کسر آن برد و خوانده اند مخزوت ساجد الوجب شکرا این بود سر سه بار دست برداشتن و سجده رفتن شعر عجم دیوار است
 که باشد چون توشی بانی چه باک از منج هرگز آنرا که باشد نوح کشتی بانی اینجا شکلی می آید که چندین آیات و احادیث در وعید بکبر وارد شده است که فردا عاصیا نرا عذاب
 خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خوف و سنج و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب
 آخرت و بعضی گویند که مراد امن از خود و عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج زار و دوا و احملوا بود او د باب الاستسقاء استسقاء
 در لغت آب خواستن و در شرح نماز یاد دعا و سوال باران نزد قط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقاء استسقاء دعا و استسقاء دعا
 سوال و تصریح است از جناب سکریم رزاق و باب و استغفار بکرم نص قرآن سبب او را مطلق است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء و اکثر احادیث
 صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز جمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و تحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی
 عنه استسقاء کرد و اقتضای نماز و دعا و استغفار و تکرار دعا و اگر نماز سنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در
 نهایت بعد و ترک وی با وجود علم باین اجد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و متنبیه نکردن ایشان بر آن گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوة
 فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرمانه و اگر کسی فاعطانی ثلث بگوید دعا و تصریح و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و
 احادیثی که در باب استسقاء مایه انا اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه مقصود
 اصلی آن اخذ کرده و اخذ ابالمعتقین و ابو یوسف و محمد بن موفی ائمه دیگر از درین باب و بعضی گویند که محمد بن ابی حنیفه است و فتوی الا آن نزد حنفیه بر مذمت طابعیه است از
 جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت و اما علم الفصل الاول عن عبدالله بن زید قال خرج رسول
 صلی الله علیه و سلم بالناس الی المصلی سبیتی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی اجماعت
 میروند آمدن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقاء دارد و فصلی بمردم گفتن چهار وجهی با القوامه پس گذارد بایشان و در کعبت جگر در آن و کعبت
 بقرأت و استقبال القبلة دید و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و دفع بدیده و برداشت هر دو دست خود را مایل بغض چنانکه در حدیث آئینه میاید و
 حول دوا و محین استقبال القبلة و گردانید روی خود را که پوشیده بود بپنجم استقبال قبله تا آنکه بگرداند طرف راست و بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست
 و بگرداند ظاهر و باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بکبره دست راست خود گوشه پایین را و از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایین را از جانب راست
 و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود را آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست برگشت و علامت از جانب باین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ
 برگشت علامت از جانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بغراضی است و بعضی گفته اند که این امثال امر پروردگار است
 که امر کرد آن حضرت را که بکعبه تا مبدل کرد و حال یا آن حضرت با جتهاد و خود بقصد تبدل حال نمر و تفاول و قصد و اختیار نمیشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج
 نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود باین و ظاهر آنست که مراد فاعطانی ثلث باین معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا ولالت کند بظاهر تغییر حال و علامت باشد
 بر آن یا آنکه بودن تفاول التبه بی اختیار غیر مسلم است و اما علم متفق علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعا
 الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نیت داشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعا می خود مگر در استسقاء یعنی برداشتن بلیغ بالا از مقابل سینه و روی
 فانه یرفع حتی یری بیاض ابطنیه پس بدستیک بر میداشت یعنی در استسقاء تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت بجهت آنکه در حال جامه در
 شریف نمی بود یا دایمی بود و غیر سائر آن موضع یا مراد و نیت موضع بیاض ابطنیه است که پراهنی بر بدن شریف میبود و باطن کمر سینه و سکون با و کسر با نیز آمد باطن شکر
 و گفته اند که واقع هر چند صعب تر و مطلب قویتر برداشتن و دست باندن تر و بالاتر متفق علیه و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم استسقاء فاشا
 بظهور کفیه الی السماء و هم اناس است که آن حضرت استسقاء کرد پس اشارت کرد بدست هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که
 بطن کف دست بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نفع یا بدست است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و دفع

صلی الله علیه وسلم حين بدا احجاب الشمس وفتی که ظاهر شد آفتاب را که از آمدن راکب آفتاب و بامانف و بجزه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد
 علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر و حمد الله پس بخیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال بستر گفتم انکم شکوتم حدب د یادکم بد بستی که شما کردید قطاشد و
 دیار خود را و دیار جمع داراست بمعنی مری و استنجا و المطوع ابان زمانه عنکم و کفر و یس باذن ابان از وقت معین و معبود که برای اوست از شما و ابان بکسوزه و تشدید موعده
 بمعنی وقت معین و معبود مری و خیر و اول امر که الله ان تدعو و بتحقیق فرموده است خدی تعالی شما را که بخوانید و او را در خوابید از وی و و عدل کم ان یستجیب لکم و نود داده است
 شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال بستر گفتم ان حضرت المحمد لله و ب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین جمیع سیاس و ستایش ثابت است بر
 خدای که پروردگار جهانیا است و مبراست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله فیعل ما یرید نیست معبود بر حق مگر خدا سیکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله الا انت
 خداوند ما تو ای معبود بر حق نیست اگر بر حق مگر تو الخی تو بی نیاز و مخن العقوده ما نیاز مندانیم و محتاجیم انزل علينا الخیث فرود فرست بر ما باران را و اجل
 ما انزلت لنا قوة و بلاغی الحین و بگردان چیز که فرود فرستاده برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسم بمطلب خود و بکمال و تمام شود و انتفاع
 ما بوی و بلوغ نفع باخیر که بوی مطلوب برسد ثم دفع یدیه بستر داشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترک الرفح حتی بد امیاض ابطیه پس نمائند و لذت
 برداشتن را و بر داشتند میرد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره بستر بگردانید بجانب مردم پشت خود را و قلب
 او حول رداءه و گردانید روی خود را و قول او حول شک را و سیت در لفظ که گفت یا حول و معنی هر دو یکی است و هو و دفع یدیه در عالمی که آن حضرت بردارنده
 بود هر دو دست خود را تا قبل علی الناس و نزل بستر روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی در کتین پس بگردانید و رکعت فانشاء الله سبحانه پس پدید گردانید و تعالی
 یک ابری را فوجدت پس غریبان ابرو بوقت و در خنده نفع را و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله بستر بارید آن ابر بستوری خدا و امر وی فلم یات مسجدا
 حق سالت السیول پس نیامان حضرت از صلی مسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جران فلما دأبی سر عظمه الی الکن پس هرگاه که یک
 آن حضرت شتاب رفتن مردم با سویی مانند و تباها و صحت حتی بدت فواحد خندید آن حضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون و دهن و کن کسیر کاف تشبیه
 نون پوشش زیر خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از اذنی و مساکن و نوا جبهه خنده دندانهای سپین و آن نام چار دندانست که منتهای دندانست که آنرا افراس العقل و
 افراس الحکم گویند و در زمان طوغ و کمال عقل میروند و غور این دندانها در خنده بغایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند
 که نواجذ بر ایناب نیز طلاق میکنند و اند علم حال پس گفت آنحضرت چون مشاهده نمودن این دعا کرد بطریق معجزه استمهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبد الله
 ورسوله کواهی میدهم که خدا بر هر چیزی قادر است و کواهی میدهم که من بنده خدا و فرستاده اویم و رواه ابو داود و عن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 کان اذا احتلوا لاستسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قطره میشدند مردم و امساک باران می شد استقامت میکرد و بسید عباس عم رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فقال پس میخواست عمر اللهم انک انما تو سل الیک بلبینا فحقینا غدا و غدا بودیم که و سید میکردیم بسوی تو پیغمبر باس آب میدوی تو ما را و تسقینا
 بضم ما و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و سقی هر دو لغت است و اما انما تو سل الیک بعب بنینا فاسقینا و بد بستی که کنون و سید میجویم پیغمبر صلی
 علیه وسلم پس آب ده ما را قال گفت انس فلیستون یس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست مشک و تو سل بجانب
 میزدند عباس می گفت خدا و نمایان قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم من تو سل کرده اند خدا و نمایان پیروی را رسوا مساز و نماز وی ایشان شرمند مکن پس باران
 می آمد و رواه النخادی و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو هریره می شنیدم آن حضرت را که میگفت خروج
 بنی من الانبیاء بالناس لیستقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران ما مردم بقصد آنکه استقنا کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بملة
 رافعت بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر که دست برآورده است پاهای خود را بسوی آسمان و ظاهر امر او بعض قوائم قوائم می باشد که
 بمنزله و سنا است فقال رجوا هذا استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم را گردید پس تحقیق قبول کرده شد و عابی شما من اجل هذه الملة از برای این موچ
 رواه الدارقطنی باب اخیین واقع شده است و بعضی نسخ مطلق بی تعلیل بر جبر عادت مؤلف که عتید بکنه بانی را در لواحق و منتهات باب سابق و در
 بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوز و در بعض باب فی الراح باب در بیان باد و در بعض و اصحب و ابرء الفصل الاول من ابن عباس قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شد و ام من یاصبا و اهلکت عاد بالاد و د و هلاک کرده شدند عاد که نام قوم بود است بد بوز بفتح و الصبا
 بادی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقلب و دوز قابل آن و بجارت دیگر چون شخص روی مطلع آفتاب بایستد با دیگران مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس
 پشت آید بوز است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبار یکی که صوب و یطلع
 ثریا یا نبات الغش است و در مقابل صبا است و فرق است میان هر دو و تفسیر از تفسیر اول شامل شرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیه سیت از وی و بطعن
 حضرت بصبا بد و خندق بود که آنرا غر و اضراب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بان مطلق است و قصه هلاک عاد و موچ صرصر مشهور است و مقصود

یا ترجیح و تفضیل صبا است بر دیر یا بیان کنج مامور الاهی است کاهی برای نصرت تو نیست و کاهی برای اهلاك کوهی متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها
قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحکا حتی ادعی منه لهواة کف عانته نذیر من آن حضرت را خندان آنکه به نینس لهوات او را خنجر
لام و اجمع لهاته نام گوشت زانکه در سقف نهایت فرست و بعض گفته اند که آنچه ما بین آن فرج زبان تا آخر طلق از علای قم بعض گفته اند قدر بان و در صرح گفته اند که کام آنما کان یقسم بعد آن
که گوشت بسم میگرد و قاموس گفته که بسم اقل ضحک و مشهور است که بسم نذیر نیک کردن و در صرح گفته اند نذیر نیک کردن کفان با فادای خیا او و میخا عرف ذلک فی وجهه پس
بود چون میدید آن حضرت را بیا و اندام و کهن میشد و شناخته میشد اثر آن در روی مبارک و می از هبت خوف کنج مبارک و الا آن طای و زیانی بر دم برسد مقصود است که آن حضرت در
شود جلالت حق و اتم خائف و اند و کهن بود و هرگز نمی خشم و فارغ نبود چون با و با مان میسید و کهن تر و کهن تر میشد متفق علیه و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا عصفت الريح قال بود آن حضرت چون سخت و تند می وزید باد میگفت اللهم انی اسألك خیرها و خیر ما فیها و انما سؤل میکنم ترا نیک این باد که در ذات
اوست و نیک آنچه در دست از آثار و منافع و خیر ما از سلت بد و پناه میجویم تو از بدی این باد و چیزی که در دست و بدی چیزی فرستاده شده است این باد برای آن
چیز و از سلت بصبغة مجهول غائب است و بلفظ معلوم مخاطب نیز و ایت است و اذا تخيلت السماء تغیر لونه و چون ظاهر میشد در آسمان ابر و آگاه میشد برای باران متغیر
میشد رنگ آن حضرت و تحلیله ابر باران دارد که نیکو که محل تحیل و مظنه است و خروج و دخول و اقبل و ادبر و بیرون می آمد آن حضرت و درون میرفت و پیش می آمد
و پس میرفت فاذا مطرت سر می عنه پس چون می بارید و بخیر میگذاشت کشته و کرده میشد از وی خوف و در برده میشد از وی خوف و سر می بلفظ مجهول تخفیف و تشبیه
هر دو روایت است و به تشبیه بر برای مبالغه است فعرفت ذلک عائشة پس شناخت آن حالت را عائشة و دانست که بدیدن ابر و باران تغییری در آن حضرت پیدا
می آید و چون بخیر میگذاشت و خوشحال میکرد و فسالته پس رسید عائشة آن حضرت را از علت آن فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عادی پس گفت آن حضرت شاید که این
ابر و بادای عائشة مثل آن باشد که گفته است جامع در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان فلما و او عارضا مستقبل او د نیمم قالوا هذا عارض
مسطر ناپس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم بود که عا د نام ایشان است ابری را که ظاهر شد در کنار آسمان گفتند که این ابر است که باران آرنده است برای ما و آخر ایت است
که بل هو است مجله بریح فیما عاب الیم این ابر بارانده نیست بلکه این مذابی است که شبانی میگردید شما و طلب آن باد و است که در روی غدا بزرگ است و فحن
روایه و در روایتی سجای فاذا مطرت سر می غدا بخین آمده است و یقول اذا را می المطر و حقه و عادت شریف آن بود که میگفت آن حضرت و عقیقه میداد
را نده و نذیر و اورا رحمت و برین و بر رحمت نصب است یا معنی آن است که چون ابر میدید میترسید و چون بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدای تعالی و برین و بر رحمت
مرفوع است متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی الغیب خمس خیرات غیب پنج غلام است که نمیدانند از آنرا خدا و گفته اند که منافع جمع متفق
بفتح یاء یعنی فخرن و منافع نیز و ایت است جمع منافع یعنی کلمه یعنی علم می که رسیده میشود بان بسوی مغیبات و طبی گفته اند که منافع و منافع هر دو جمع منفع و منافع می آید ثم قرأ
استرخوان آن حضرت برای بیان آن پنج غلام این آیت را ان الله عند علم الساعة و ينزل الغيث الاية و رواه البخاری و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لست السنة بان لا تمطر و امنیت فخطبان که باران داده نشود شمس و لکن السنة ان تمطر و اولم تلبث الا و ص شيئا و لکن قطبان
که باران داده شود یعنی بسیار باران و در میان زمین چیز را یعنی همان نبر که رزق و برکت در و میدن از باران است بلکه از جناب حق است و بقدرت اوست تعالی و توانی که
باران ببارد و چیزی نرود و و قطعا بود و آیه شعر بنار و هوا تا کنونی باران زمین ناور و تا کنونی بسیار و سه معنی سال است غالب آمده در قضا سال و مراد در حدیث این معنی است
ارواه مسلم الفصل الثاني عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول الريح من روح الله گفت آن حضرت باد رحمت
الاهی است یعنی غالب است که رحمت است و عذاب کافر تر رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است نسبت یک قومی و عذاب است نسبت بقوم دیگر
و در کلام حذف و اختصار است ای من روح الله و من غدا به چاکر گفت قاتی بالرحمة و بالعذاب می آرد کاهی رحمت را و کاهی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت
واردات اوست فلا تسبوا هائس دشنام مکنید از او سلوا الله من خیرها و عوذ و ایه من شرها و سوال کنید خدا را از نیک باد و پناه جوئید خدا از بدی وی یعنی ننبه
باید که راضی باشد بقضا و قدر الهی اگر چه نسبت بوی بد باشد و لیکن از خدا نیکو خواهد باقی او حاکم است هر چه میخواهد میکند و میدهد و رواه الشافعی و ابو داود و ابن ماجه و
البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابن عباس ان رجلا لعن الريح عند النبي صلی الله علیه وسلم دی لعنت و نفرین کرد و بدگفت و دشنام داد و او را لعن
که است کرد از وی فقال لا تلعنوا الريح پس گفت آن حضرت لعنت نکنید باد را فانها مأمورة ذرکم بحسبها و امر کرده شده است و تسبیح نیست و انه من لعن شيئا ليس
له باهل رجعت اللعنة علیه و بدستی کسی که لعنت کند چیز را که نیست آن چیز لعنت را سزاوارتر بر میگرد و لعنت بر آن کس رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و عن ابی ابن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الريح دشنام نکنید باد را فاذا و ایت سه ما تکرهون فقولوا
پس چون به بسید بادی را که ناخوش میدارد یا دشنام بگوئید اللهم انشاء لك من خیر هذه الريح خدا و ناما سوال میکنیم ترا از نیک این باد و خیر ما
فیها و نیک چیزی که در اوست و خیر ما اموت به و نیک چیزی که مرده شده است این باد بان چیز و عوذ ملک من شر هذه الريح و شر ما فيه و شر ما

نیکو که مرده
دشنام داده شده
است این باد
بدای آن چیز
و نیک که مرده
دشنام داده شده
است این باد

عطسه زنده را بر حکمت اندیشد و آنکه بگوید وی الحمد لله و تشمیت بشین بجمه و مصل و اول فصح تراست و مشق است از آنچه مشق است شواصت یعنی قوائم را بگوید و کواصا
 بر عاقل را به ثبات قدم بر خیزد و صحت یاز شحات یعنی شاد شدن بیلای دشمن کو یاد عیادت با ملا شحات اعدا از عاقل وانی از نعمت یعنی پیروی و سیرت و نیک
 و تشمیت ملت یعنی است بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بروی در باب عطاس و ثناء و کتاب آداب بیاید انشاء الله تعالی متفق علیه و رحمه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم ست حق مسلم بر مسلم آن شش است قبل ماهن گفته شد چه چیز است و کدام است
 شش یا رسول الله قل اذا القیتہ فسلم علیه گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی و در سلام لازم است دور حدیث اول در سلام گفت و انگار که
 بوی از ذکر سلام و اذا دعاک فاجبه و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را و اذا استنصحت فانصحه و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مراد او
 نصیحت در لغت خلوص است غسل یا صبح یعنی فالح از شوب موم و مرد را بخاطر خواهی و حق گزار مسلمانان است و این سنت است و هر دو مستصاح واجب و اذا
 عطس فحمد الله فمتممه و چون عطسه زد مسلمان پس حمد گوید بخدا را پس تشمیت کن مراد او بر حکمت اندیشد و چون بیمار شود پس عیادت
 کن او را و اذا مات فاتبعه و چون بمیرد پس روی کن جازا و در بعد از نماز گذاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاد کرده و مراد حصر نیست و حقوق مسلمانی بسیار است
 در هر مقام چیزی ثان میان کرد و تواند که نزول و حی بران بتدریج باشد و رواه مسلم و عن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع و نه ما
 هن سبع امر که در آن حضرت بهمت چیز و نه کرد ما را از عیادت المریض و ابلع الجنائز و تشمیت العاطس و رد السلام و اجابة الداء
 معانی این پنج نطق معلوم شد و امر که در ما را بر است گردانیدن سوگند خورنده را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسرین مخففة و ابرار القم نفع قاف وین
 یعنی سوگند نیز و ایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی راست گردد و عیادت شود یا سوگند خورد بر فعل
 خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تفسیر و تحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعضی گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را سوگند دهد که بگوید
 بکن مستحب است بروی که بکنی بحسب تعظیم اسم پروردگار تعالی اگر چه لازم نیست و در دو صورت سابق بحسب بر آوردن مسلمانان است از نصیحت که حث است و نصیر
 المظلوم و امر که در آن حضرت بیاری دادن کسی که بروی تکی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی و متاسن و نهافا عن خاتمالذنب و نهی که در آن حضرت بیاری
 عن الحرم و از پوشیدن جامه فرشی و الاستبرق و الی بیاج بکسر دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفته استبرق دیبای سطر و دیباج فارسی صحر و دیباج
 و اینها که قسم حر است و المیتة الحمراء و نهی که در آن از میتره سرخ و میتره بکسر میم و سکون یا و فتح مثله فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که برین بنهند و نیزه های بنشینند
 و آنرا اندرین گویند و این از عادات عجم است که برسم بکبر و عیادت از حر و دیباج و خیران بسیارند و قید بجزا ظاهر در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بی قصد عیادت
 و بحسب ضعف و آسودگی بود نیز حرام نیست و الفسفی و نهی که در وقت بیفتی قاف و تشدید بین مکه نام جامه منسوب نفس که قریه است از صر زنگان مخلو با حریر
 و بعضی گفته اند قبی یعنی قری برای نسبت بقر یعنی فرشته و زای البین بل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن در کتاب اللباس تفصیل بیاید و آئینه الفضة و نهی کرد
 از آونهای نقره و حق و واقعه عن الشرب فی الفضة و در روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن دانه نقره و خوردن نیز همین حکم دارد و فانه من شرب
 قبهما فی الدنیا لم یشر فی الاخرة پس بدستیکه شان این است که کسی که نوشد دانه نقره در دنیا نوشد در آن و آخرت و این محروم گردانیده شود و از آن همیشه یا
 مدت طولیل بحسب معاقبت بدین خطیه و آئینه ذهب نیز همین حکم دارد و تخصیص فضیه بحسب جریان عادات است بشرط دان یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی
 خواهد بود و این منیبات مذکور به مخصوص مردان است الا آئینه فضة که حرام است بر مردان و بر زنان متفق علیه و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم
 ان المسلم اذا عاد الخاء المسلم یزل فی خرفة الجنة حتی یروج بدستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه بیاشد و در چیدن سیوه بهشت تا آن
 وقت که باز میگرداند عیادت و خرفه بضم فاء و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بضم میم و کسر را فتح آن بستان و کاهای از خرفه نیز بستان را و نهی نمائید و کاهای
 کوچه میان و در تنه خیل آید و طبعی گفته که مناسب اینجا محل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من خارف النجیة یعنی در بستان بهشت است و طریق که موصی است
 بدان فافهم رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمه یا ابن آدم مرصفت فلم تغدنی بزی
 پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیا شد من پس باین پرس نکردی مرا قال یا رب کیف اعوذک و انت دب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت
 کنم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی از نیازی قال اما علمت ان عبدی فلا ممرض فلم تغد هکوی پروردگار تعالی ای ایذا نستی تو ای آدمی که نبدۀ خاص من را چنانچه چیده شد
 پس پرسیدی ای اور اما علمت انک لو عدت له لوجدت عنده ای ایذا نستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا ترودی یعنی رحمت و رضای مرا ترودی یا ابن آدم
 استطعت انک فلم تطعمنی بگوید پروردگار در روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم ترا تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمک و انت دب العالمین گوید آدمی
 پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار جهانیانی و پاک و منزهی از ذکرشکی و از خوردن قال اما علمت انک لو اطعمت لوجدت ذلتک عندی ای ایذا نستی تو که اگر طعام میدادی آن بنده را می یافتی مرا ترودی یعنی رحمت و رضای مرا ترودی یا ابن آدم
 اطعمت ذلتک عندی ای ایذا نستی تو که اگر طعام میدادی آن بنده را می یافتی مرا ترودی یعنی رحمت و رضای مرا ترودی یا ابن آدم

من قال یا ابن آدم استقی قلبک فلم تستقم میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قل یا رب کف استقیك وانت
العالمین کوی آدمی چگونه آب و چشم ترا و تورب عالمینی و منبری و مبرائی از تشکی و احتیاج آب قال استقیك عبدی فلان فلم تقفه بگوید وی تعالی آب طلبید از تو بنده من
فلان پس آب ندادی تو او را اما علمت انك لو سقیمت و جدت ذلک عندی ای نادانستی که اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ انما علمت
انك چنانکه در قرآن و یکواست و بر تقدیر عدم علمت ما حرف قبیه است پوشیده نماز که در عیادت در بعض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت
می یافتی جزای آنرا نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی و همین خبر اعراف و می نظم کرده گفته است شنوی آمد از حق نزد
موسی این عقیبت کای طلع نور تو کرده ز جیب مشرق کردم بنور از دی من حرم بنور گشتم نامدی گفت سبحاناک یاکل از زبان این چهره است این بکن یارب جهان
باز فرمودش که من بنور یم چون نرسیدی تو از روی کرم گفت یارب نیست نصانی ترا عقل کم شد این که را بر کشا گفت ما را بنده ملاص کزین کشت بنور او نم نگوین
است بنوریش بنور می من هست معذره و ریش معذوری من هر که خواهد همیشه با خدا کونشید در حضور او لیا و واه مسلم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه
و سلم دخل علی اعرابی یعوده و روایت است از ابن عباس که آن حضرت در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکند او را و کان اذا دخل علی مریض یعوده و جود عادت
شریف آن حضرت که چون می رسد بر مریض که عیادت میکند او را قال له می گفت آن حضرت آن مریض را لا باس طهوان شأ الله نیست باک یعنی غم مخورد
انذ و کین با شس آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است کسان را و او در کننده است آنگاه بگوید تقیه و اصلاح کننده است مریض را نیز از اخلاط ریه
و اجزی کشفه قال له لا باس طهوان شأ الله پس باز گفت آن حضرت آن اعرابی را همین کلمه قال گفت اعرابی کلام این چنین است بل حی تغور و کلمه بیست
که میجو شد چنانکه یک میجو شد فور و فوران جو شدن و یک علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال ترمیزه القود زیارت میکند این تپ آن پیر را که در افعال النبی پس گفت غیر
صلی الله علیه و سلم قطع ذن پس آری همچنین باشد اکنون که تو میجو میگوئی غضب کرد آن حضرت بروی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن با آورد و سلوک نکرد
طریق ادب را و بیرون رفت از مدخل و در راه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کاف بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از خجسته لعاب و احلاف ایشان بود که از شدت وجع
بیطاقتی کرد و بی تابانی نمود و با وجود آن تکلف کرد در هیچ که ز تمام آن بود و غضب آمد آن حضرت و الزام کرد او را بفال به و شوم که بر نفس خود کرد و واه العباد و عن عائشه
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتكى منا انسان مسحه بيمينه بود آن حضرت که چون بیمار میشد از آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بپست
راست خود و میسود او را بر دست مبارک خود و شکایت بعضی مرض و دردی آید و شکلی و مشکو میگویند در ذم که را که درش بسیار نباشد و اصل معنی راجع شکایت است بمعنی کلمه
گردن تم قال پست میکند آن حضرت و میخواندین دعا را اذهب الباس یارب الناس بر این درد را می پروردگار آدمیان و باس در اصل بمعنی غدا و سختی و در سخت
شدن آید و اشف انت الشافی و تن درستی ده توئی تندرستی دهنده لا شفاء الا شفاؤك نیست شفا که شفا می تو شفاء لا یفاد دستقا شفا میگوئی که گذارد و هیچ بگوید
و ستم نجات و بضم و سکون هر دو لغت است مثل خزن و خزن و روایت اگر تعجبین است متفق علیه و عنها قالت کان اذا اشتكى الانسان الشی منه بوز
دقی که شکایت میکرد آدمی چیز را یا عضو و جزو یا از خود او کانت به قرحه او جرح یا می بود یا می ریش یا خنکی که در فی الصراح و گفته اند که در قرح قاف و سکون را چیز بگوید
بیرون می آید بر اعضا همچو دل و مانند آن و بیج آنجه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و فر و بضم قاف و فتح هر دو آید قال النبی صلی الله علیه و سلم با صبحه می گفت آن
حضرت در حالی که میکند از ایند انگشت را بر جای در و گفته است تو می که میکوف آن حضرت آب دهن مبارک خود را بر صبح خود و می نهاده آنرا بر خاک بعد از آن می نماند کشت
خاک آلوده را بر جای در و مسح میکرد آنرا بدان و می گفت بسم الله بنام خدا توبه ارضنا بوقیة بعضنا خاک زمین ما آنچه آب دهن بعضی از مالیشی سقیمنا اگر بچشم
این فعل را توبه رستی داده شود بیمار را باذن دنیا به ستوری پروردگار ما و امر وی و این سرسپت نامسرار در علاج فروع و جروح آنچه میرسد دینی یا به آنرا عقول و افهام و در قریه
و افسوسها را عجیب است که ظاهر میکرد و اسرار آن و افعال آن حضرت را اسرارها مضاعف است که مکرر اعلی و است و افهام و عقول قاصرها را به یک آن راه نیست و در قرائن
تنگنای طبیعت و تعسف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پای بزنند و بدان راه نیابند و آنچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی باند قرائن
بند است گفته که بجهت کوهی داده است مباحث طبیع که آب دهن را تاثیر سیت در نفی و تبدیل مزاج و تراب و طین را نیز تاثیر سیت در حفظ مزاج و صلی حتی که گفته اند مافرا بآید
که خاک از جای دخی خود با خود بر دارد و پاره آنان در ظرف آب بیندازد و از آن آب بخورده باشد تا این شود از تغییر مزاج و توریشتی گفته که آنچه سبقت میکند بضم و تاویل این حدیث
آن نیست که تبت ارض اشارت است بظفر آدم و رقیه بعضا بنطفه که پیدا میکرد بروی آدمی پس کو یا تفرج و زاری میکند بزبان حال و قال که پروردگار توئی که ابلغ کردی
اصول را و انک بعد از آن پیدا کردی و لا و از آن آب جگر خوار پس آسانست بر تو شفا و او کسی که شان وی این است انتی و بعضی را شاعران گفته اند که مراد با عرض ارض آن
است که ثابت شده است آنرا خاصیت دشغای مریض و مراد بعض ذات کریم است معلوم و این و جابر توحیدی دارد و نزدیک است و حقیقت حال همان است که گفته شد
و اما علم متفق علیه و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشتكى فغسل فیه فیه بالمعوذات و مسح عنده بیده و ما یکنف بود آن حضرت و قیام
میشد میدید بر بدن مبارک خود معوذات بکسر و او شده که مراد به آن معوذتین است و سوره آخر قرآن یا با سوره قل یا ایها الکافرون یا ایات قرآنی است که متضمن

و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتی دیگر است که جز علام الغیوب آنرا ندانند متفق علیه و عنها قالت مات النبی صلی الله علیه و سلم
بین حاقنی و ذاقنی گفت عائشه رحلت کر آن حضرت سر بسین من و حاقه مغاک در میان چشیردن و کتف و ذاقه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود برین و
مطلع بود شدت موت ویرا فلا اکره شدت الموت لاحدا ابدا بعد النبی پس کرده اند نام ختی مرک را بر ای پیچ یکی بر کز بعد از پیچ صلی الله علیه و سلم پوشیده همانند که
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه و سلم بود مناسب بعلو مقام است و متبادر از آن چنان میداند که آن حضرت را اصلا کفنی در موت نمی بود و
غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان الموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید و واهل الجنادی و عن کعب ابن مالک قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل النخلة من الرزق تغنیها الريح قصه و حال سلمان هسحق قصه و حال شایخ تروزم از کشت است که مثل
و راجع میکرد آنرا با دها و خام بخامی محمد و تخفیف بهم کیا تاره و تر و تخی بضم تا و فتح فا و کسیرای شده و سینه نصر عهامره و تعد لها مره اخروی می انگند و می اندازند
آنرا بکارای و راست و برابر میکرد و اندازد دیگر بچنین سلمان کاهی می اندازد و او را حاد نه ضعف و بیماری و کاهی راست و درست میکرد و نذرستی حتی بآیتیه اجله
تا آنکه می آید و وقت موت و تمام میکرد و مدت حیات او و مثل المنافق کمثل الادره المجذبه و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم ثابت و برپاست
لا یصیبها شئ ان و حتی که میرسد ان را چیزی از باد و آفتاب از نه بفتح مزه و سکون را و زبای اینچنین است - وایت و ابو عبیده گفته که وی آرزو است بد و کسیر او بفتح
آن نیز آمد و بعضی درخت ثابت بخت و می دندین و عجزه بضم میم و سکون جیم و لسه و ال معجزه و جذیه بکسیر درخت را گویند حتی بکون انجافها مره و احده تا آنکه میاید
افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری تا که بیکبارگی می افتد و می میرد متفق علیه و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الريح تمیله حال مؤمن همچو مال کشت است که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند
و لا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد و بلا و مثل المنافق کمثل شجرة الادره لا تقترح حتی تستقصد و حال منافق همچو حال درخت
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه دروده نشود و بریده نکود و متفق علیه و عن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر در آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی
ام السائب برام سائب که صحابی است و آن حضرت بدین وی می آمد در خانه و می در آمد فقال مالک ترفرفین پس گفت آن حضرت بام السائب که تب برده است
چراست که می لرزی ترفرفین ما خود است رزف الطائر و حتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و می جنباند برای و امیر و آمده است قالت الحی لا یأکل الله
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من چیست بکت نکند خدا روی و می بضم حاء تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تشیی
فانها تذهب خطایا بنی آدم و شام کم تن تپ لرزه را که بدستیک تپ می برد کنا بان فرزندان آدم را کنا یذهب الکبر خبث الحديد چنانکه می برد و مرده آهنی بر
و پلیدی آن را در واه مسلم و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مرش الصد او سا فو کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما
صحیحا و حتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی را بخادات و اوزاد که در حالت صحت و اقامت داشت تو سن میکرد و نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد و در مالک
نقیم و تن درست بود و واهل الجنادی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نکورزد و بمیرد شهید مرده باشد و حتی اجر و ثواب متفق علیه غلیل گفته است که طاعون و ما است و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و با که کاس
میکرد و بوی هوایس فاسد میکرد و بوی مزاجها و بدنها و فاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون و جمع غالب که اطفای روح میکند تشبیه کردند طاعون از جبت سرعت قتل و می بود و قاتل
طاعون و و با بیکدیگر تفسیر کرده و اطباء تفسیر کرده و طاعون با بودم مؤلم سیاه سوزنده زهر دار و با آنچه می آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس کوش یا دانه و سیاه
میکرد و اندک در خود را و کاهی سبز و سرخ مییافت و فاسد میکرد اندامها را و آنچه در احادیث مذکور شده و بر کثیرین از ان و بیرون رفتن ارشده که واقع شده باشد در ان نمی کرده و عجز
نموده و تشبیه فرما از زحف داده و بر صبر بران شمع اوت حکم کرده و او با و موت عام و مرض عام است و مخصوص با آنچه اطباء تعیین نموده اند نسبت و لهند ادعیه لفظ
و با و موت عام مذکور شده و اگر تلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی و ما است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطباء حل کرده و در غیر آن فرامیاب و هشتم و اگر فرضا بر
همین معنی محمول باشد فردی از و با خواهد بود و مخصوص بآن و این قائل ان احادیث را که در وی لفظ و با و موت عام واقع شده و خواهد گفت نسأل الله العافیه و عن ابی
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشهداء احنه شهیدان پنج قسم اند المطحون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بر صبر بران جان سپرده و
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقاء و انتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را نداده و غلظت و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد بمطون کسی است که کنا داشته
بطن را از اهل حرام و شنبه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی کرسنه باشد که بعلت کرسنی به تیغ هرق و مجاهده جان داده و اسدا علم و العزق سوم آنکه در ساق
عزق شده و شکستن کشتی و غیر آن بعد از ان علامه الجمل القای غرض از آنکه کرده و صاحب المصدم چهارم آنکه در زیر دیاری و بنای که افتاده مرده بشتر مذکور و هم بکون دل و دین
کردن و اذاتن بنا و فتح و ال بنای افتاده و هم کسیر دال میت بدم و الشهد فی سبیل الله نیم شده در راه خدا و جنگ اعدای دین و آنکه ظلم گشته شده بی جنگ دخل
اوست و شهادت کمال همین است و اقسام دیگر در حکم اوید و شریک اند و اجر و ثواب و لند اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهد فی سبیل الله قلیل و ما ندان بعضی دیگر ان

قسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فافهم متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت عائشه پرسیدم من آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فآخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مگر طاعون خدائی است که میفرستد آنرا بر هر که بخواهد از آن هم سابقه و لاحق و اقل الله جلاله و حقه المؤمنین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را بر مصلحان را که میگیرند و بگریزند و جان بختی تسلیم نمایند چنانکه فرموده لیس من احدث یقح الطاعون فیمکث فی بلده صابوا محتسبا یمنت یحیی که واقع شود طاعون بر او و نمک کند در شهر خود و نه بر آیه در عالمیکه میگیرند و چشم دارند است بر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له و حال که میداند و یقین میدارد که نمیرد و آیه چیست مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد او را مانند یا دشمن شهید و او را بنیاد و حسن و سلامت بن فرید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون و حیزار سل علی طائفة من بنی اسو ائیل طاعون غذائی است که فرستاده شد دست بگریز از بنی اسرائیل و بگریز از مسکون خیم در آن زمانی عذاب و کاسی زای را بسین بدل کنند او علی ما کان قبلکم مگر کسیانیکه بودند پیش از شما شک را و نیست که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی من کان فیکم فاذ اسمعتم بادض فلا تقعدوا علیه پس چون بشنویید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری بگریزید که شما در آنجا نیستید قد و م نیاید در آن زمین و زودید در آن و تقدیر بواجب است و سکون قاف و فتح و ال از قدوم و در بعض روایات فلا تقعدوا بضم تا و کسر و ال یعنی اقدام نیارید و پیش نیاید آن زمین را تا انقاص نفس در تنگه لازم نیاید و اذ اوقع بادض و اتم بها فلا تخروا و امانه و چون نیستند و فرود آید طاعون بر بنی و حال آنکه شماران زمین باشد پس بیرون نیاید بجهت گریختن از طاعون متفق علیه ضابطه در و با همین است که در آنجا که هست نیاید رفت و از آنجا که باشد نیاید گریخت و اگر چه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خمر شده نزد غلبه بن هلاک آمده است اما در باب طاعون جز نمیرساند و گریختن تجویز یافته و قیاس این بران مراد فاست که آنرا از قبیل اسباب عاید و این از اسباب و همی و بر هر تقدیر گریختن از آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة و عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه و تعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیثیه ثم صبر فیکو به حق سبحانه چون مبتلا کردم بنده خود را به محبوس و بی معنی بد و چشم و بی معنی بستم چنان وی را که سازم او را پیر صبر کند آن بنده درین ابتلا و در ظاهر و باطن ناخوشانید و بگوید و بداند که ابتلا بعضی از وی و خط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکر و دی است که بصبر واقع میشود و از برای تخفیز و نوب و دفع در حاجت و شیخ مکر و اگر عمری می شود میفرمود که خلوتی که در تمام عمر بخوابم کنن حاصل شده عوضه منهما المجدد عوض دم آن بنده را از آن جیبیتین بهشت را برید عینه میخورد و از جیبیتین بنده و چشم بنده اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر برید عاید بحضرت غرشت جل جلاله و اگر کلام را و لیست منم بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما فهدو و کت علی رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بسیار پس کند مسلمان را در وقت باید او را انجامیش از و ال است و عده و نعم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت بامداد الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی میبوی مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا بجهت کنند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند و آن عاده عشیه الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و عیادت بخند و اشباح که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند و کان له خریف فی الجنة و باشد مراد بستانی در بهشت یا خریف یعنی محروم است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی و ابوداؤد و عن زید بن ارقم قال عادی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصار ری که از شما میر صاحب است و در عده غزوه حاضر شده و از خواهی علی بن ابی طالب بود و در تصدیق و می نازل شده در سوره منافقین ان المنافقین کاذبون یکو بد گویا دت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجبت در دی که بود بد و چشم من و در عده بعینی بلغا فسر و رواه احمد و ابوداؤد و از اینجا معلوم میشود که عیادت در چشم نیست است و قول آن یکو بد که در را عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه بیعتی و طبری را و ابی که کرده اند که سه خیر اند که در آنجا عیادت نیست دل و عین و ضرر و صحیح آن است که موقوف است بر این که خیر چنانکه بیعتی صحیح کرده است و بهر علم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توفى فاحسن الوضوء و حادها المسلم محتسبا لیک و صرک من نیک کند وضو را و عیادت کند از مسلمان بقصد ثواب و اقامت سنت بود من جهنم مسیره ستین خرفیا و در گردانیده شود از و زخ مقدار را در رفتن شصت سال و غریض سال با گویند و انفس خریف بسا و نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا با حمزه خریف کدام است گفت سئل و وحش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف لغت کردند که اول بریدن خرم و انکور و در سید غلات ایشان در خریف است رواه ابوداؤد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فاقول سبع موات نیست هیچ مسلمان که عیادت کند مسلمان را پس بگوید بیعت کرت اکثر عدد و مکرر دعا تا سه است و در بعض اوجیه بیعت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام را برای فعل از سبع اعضا باشد و الله علم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یغنیک سوال میکنم خدای بزرگ را که در دعا و عرش بزرگ است که تندرستی و بدتر الا شوی مگر آنکه تندرستی ده شود و آن مسلمان را ان یكون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که تحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا عیادت نیست رواه ابوداؤد و الترمذی و عند النبی صلی الله علیه وسلم

كان يعلمهم من الحی ومن الاوجع کلها ان يقولوا و هم ازین جاس است که آن حضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه مدد های که بخیر
بسم الله الكبير بنام خداي بزرگ اعوذ بالله العظيم یا یحیی بنی بزرگ من شکر کل عرق لغار ومن شکر النازلی یهدی بزرگ پر شده از خون یا برنده خون و از بدی
کرمی تشد و او الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث ابراهیم بن اسمعیل وهو یضعف فی الحدیث روایت گردان حدیث از
ترمذی و گفت این حدیث غریب است شایسته نشود که از حدیث ابراهیم بن اسمعیل دهی نسبت بضعف کرده میشود حدیث و من ابی الدرداء قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول من اشتکی منکم شیئاً فمروا به آن حضرت کیست که شکایت کند از شما چیزی را از در و بیماری او و اشتکاه اخ له یا شکایت کند برادی مرا یعنی
سلمان فلیقل یس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود و بنا الله الذی فی السماء پروردگار ما خدای است که در آسمانست مقصود تبری است از خدایان
که تباران و بلند احکم کرد آن حضرت بامیان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاویل این بها نیست که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات
و فی الارض و قول وی وهو الذی فی السماء و فی الارض آیه گفته اند تقدس اسمک است نام تو ای پروردگار از نعمت نقصان و عدم تاثیر امرک فی السماء
و الارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده و اوحی فی کل سماء و فرمود و یتنزل الاممین کما و حمتک
فی السماء چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مخصوص است بعضی دون بعض که منین
نه کار آن اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را بقوله تعالی و رحمتی و سعت کل شیء فاجعل و حمتک فی الارض پس بگردان رحمت
خاص خود را نیز در زمین اغفر لنا حرمنا یا مریز ما را و واجب بضم حاء و فتح آن معنی اثم است و بعضی گفته اند که فتح لغت اهل جبار است و ضم لغت غنی تیره و معنی خزن و حش
و جسد و وجع و بلاک و بانیز آمده و پوشیده مانده که بعد از این معانی صالح را داده اند و مراد موجب و اسباب آنست و خطا مانا و بیا زکنا مان ما را و خطایا کنا مانی که
بطریق خطاب و جو د آید و گاهی بر مطلق کنا مان نیز اطلاق یابد انت رب الطیبین تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت کنا مانست یعنی بیا مریز ما را زکنا مان پاک
شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم و اقول و حقه من و حمتک فرد فرست رحمتی خاص غفیم از جنس رحمت های تو و شفاء من شفاءک و بفرست شفای از
شفای تو علی هذا الوجه برین درمندی و بنجوری فیبر افس بشود و در گردان وجع و راه اودا و دهن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا جازا الرجل یعود مریضاً فلیقل چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکنی بیاید افس باید که بگوید اللهم اشف عبدك خداوند تدرستی ده بنده خود را بنیکالک
عد و اما جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان من را و نکایت یعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلامه و اجماع نیز آمده است و بجزه و
سینه هر دو آمده و بجزه پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده و او میبشی لك الی حیاة یا ربی و بر وی رضای تو و ادای حق دین
بسیوی جنازه و تخصیص نکایت عد و موشی جنازه بکار زمین یا سا بر افعال بنا سبب آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از آن دیگر کرد آنچه خلق بپوست ارامت احوال
و عا و امل و موتی و طبعی گفته که جمع میان نکایت و تبلیغ جنازه و حجت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و دشمنانی ایصال رحمت بر دوستان و عا و امل اودا و امل و موتی
علی ابن زید روایت است از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جده عان تسریتی بصری که از تابعین بصره است عن امیة بن مروه و قعیم و تشدیه شمله ایست روایت دارد و اقل
انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل کر امیه پسید از عائشه حقیقت معنی قول حق جل و علا کاین آیت است ان تد و اما فی انفسکم او تنفخوه بحیاسکم بعد الله اگر پدید کنید چیزی را
که در ذاتهای شماست یا بنهادارید آن را حساب میکنی شمارا تا آن خدی تعالی و عن قوله ویرسید قول وی تعالی من یحمل من یحیی و یرکب کعبه را یا دشن داده میشود بوی باعث بر
پرسیدن معنی این دو آیت آنست که آیت نخست دلالت دارد که بنایان حساب کرده میشوند بنده بجز مخرج و از نفس خود و از طهارت زوب و اندیشهای به و آیت دوم حکم میکند که میان جزا و
میشود بر عمل بتقلیل اکثر پس مشکل شد بر ایشان و تخرید مذکر چنانکه زکر که ممکن نیست اجتناب از آن نهالت عائشه ما سالنی عنهما احد منکد سالت رسول الله پس
گفت عائشه سوال کردم از این محاسبه و مجازات پیچیدگی از آن کاه که پرسیدم من پیچید را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این دو آیت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاقبة
الله العبدین محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عقاب کردن خداست بنده را بما یصیبه من المعی یا پیچید بنده را از تب و بیماری و النکبة و انکبت نفع نون غنا
و ختم کرفتن و علامت کردن و پدید کردن و دست برد و دست ختم از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود و محبت وی و لطف بر وی و در صراح گفته که عقاب نکردن و تخلفی پس کرد
و نکبت آنچه برسد وی را از خود و بجزا حق البضاعة یعنی بد قبیضه تا این مصیبت که باره از مال می بندند آزاد و دست پیر این خود که عبارت از این است و عا و امل
بر نهادن باره مال و آن فیه قد هاپس که میکند وی آن بضاعت افروز هاپس متیرسد و تغییر میکند و وفای میکند و می طلبد آن بضاعت کم شد و معنی این محاسبه و جزا و نفع و ختم و عقاب
در دنیا و نفع و عذاب و عقاب است و آخرت پس باید که بنده دل بکند و اندوختن و بکین نکوه و بکوش مال کرد و در سر و باشد که سبب تخمیز و نوب و دفع دجاست نظم من تا علین و کریان دان کنم
ساکت از چشم بدان نهان کنم زان بخوشا نم کرده نمی بکار گیری تو ذوق چاشنی نان حدیث یخ میگوید ترا از تخمیا فر شویم ترا تو زخمی چون چه پر خون شوی پس ز تخمیا به بیرون شوی حتی ان العبد
لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکبیر تا آنکه بنده هر آینه بیرون می آید از کنا مان و خود را بکوبد بیرون می آید بیرون از نوب و در فاس کشته بر کبر و نقره یا آنچه از کنا مان می آید بر این
از جنس و کلاب و بر جمع السجا گفته که تبر و زب طاهر و فیه پیش از آن که سکه زده شود و چون سکه زنده نام و می این است و او الترمذی و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا

عبدانکبة نیر سیدج نبدہ را مصیبتی و بتی طیل خیر فافوقها و دونها پس آنچه بالای اوست یا فرو و اوست احوال دارد فوق در غم و دون در حقارت یا کس و اول ظاهر
تر است الاذنب کمر سبب کنایه که در دست و خطای که از وی رفته است درویشی را بنده نعلین موشی بریده می نالید و می گفت آه چکار کرده ام که جزای این یافته ام و
یعنی الله غنا کثر و آنچه غم و محو میکند و در میکند از خدای تعالی از وی بیشتر است و قو و خواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که و ما اصابکم من مصیبة فاما
کسبت اید یکم و یغفون کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزیت که کرده است از او ستای می بایستی شما و غم میکند خدای تعالی از بسیاری ازان و واه الکثر
و عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان على طريقه حسنة من العبادة ثم مرض به يستیک نبدہ چون می باشد بر حالت
نیک از عبادت بستر بیمار شود قیل للملک الموکل به گفته میشود و مفرشته را که نگاشته شده است بروی او کتب له مثل علمه اذا کان طلیقا بنویس برائی وی مانند عمل وی در
وقتی که بود و یا غیر مقتدی این بیماری یعنی علمی که در حالت صحت میکرد حتی اطلقه تا آنکه برنگرد و او را و تندرست گردانم او را و او گفت الی یا ختم کنم او را و کرد و آرم او را بسوی خود
یعنی میرانم و عن ابن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء فحقبه قیل للملک چون بستاند که دانیده میشود مسلمان و آزموده شود
بیلای در تن او گفته میشود و مفرشته را که کتب له صالح عمله الذی کان یعمل بنویس برائی وی عمل نیک زیرا که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله و طهره پس اگر شفا می
میشود یا در خدای تعالی بمالعه و پاک میکرد و او را و ان قضیه غفر له و رحمه و اگر قبض میکند او را می میراند می آرزود مر او را و رحمت میکند او را و او را و او را و او را
کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة و عن جابر بن حنبل بر وزن کریم انصاری معا و یست منسوب است بها و یک یکی از عباد او بود حاضر شد به او
و مشا هدی را که بعد از اوست و در تقریب گفته صحابی طیل است و خلاف کرده شد در شهود وی بدر اقال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة
سبع سوی القتل فی سبیل الله شهادت مفیت قسم است حرکت شدن در راه خدا که منکر کامل متعارف است ازان المطعون شهید است آنکه مرد بطاعون شهید
و العزق شهید و صاحب ذات الجنب شهید و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است و آن فروح است که حادث میگرد و در داخل پهلوی نزدیک بدل و سینه و
نشان او تنگی نفس و تب است و او را اقام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادت مجلی ازان ذکر کرده شده است و للمبطون شهید
معنی مبطون معلوم شد و صاحب الحرقت شهید و خداوند آتش که بنا کمان در آتش افتد و بسوزد و الذی يموت تحت الهدم شهید و آنکه میرد زیر بنای افتاده که تنگی
بروی و ساق با فرق میان هم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است و المرأة يموت بجمع شهید مذکر و بجمع بجمع معنی کسب میکند و سکون
میم معنی بجمع یعنی آنکه بفرزد و ولادت و بیرون نیاید و ولد وی و آنکه عقب ولادت میرد نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند بجز زیرا که بکارت مجمع است در وی مثل ولد و وید
و یکرا که دست و هرگز بجمع مرد و برد و نشد و قری او می در آید در بهشت و واه مالک و ابوداؤد و النسائی و عن سعد قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
سلم و ایت است از سعد بن ابی وقاص رضی که پرسیده شد آن حضرت ای الناس اشد بلاه کدام آزاد میان تحت تر است اند وی بلا و آزارش قال الانبیاء ثم الاصل قال
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پسر هر که فاضل تر و تیزتر و نجیبتر و اولیا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات یستل الرجل علی حسب دینه بکار دانیده میشود
مرد بر اندازد دین وی فاکان فی دینه صلیا پس اگر باشد مرد و دین خود سخت و درشت باشند بلا و سخت میشود و بلا می شود و بلا می شود و بلا می شود و بلا می شود
میکند بران و میداند که مبلی حق است در اینجا الطاف خضیه است پس کامل میکند ایمان وی و قوی میکند و محبت وی و مکنف میکند و دسیئات وی و بلند میکند و درجات وی و
ان کان فی دینه رقله و اگر باشد در دین وی نرمی و تنگی هون علیه آسان و سبک کرده میشود و بر وی تابی صبری نکند و بیرون نیاید از نقه دین از جهت عدم
قوت ایمان و یقین پس البیف طلب وی میکند به نعت و قول وی فمما ذلک انک پس همیشه است و همچنین و هم بر خیال حتی عیسی علی الاذین ماله ذنب
تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه منیت مرا و کلهای بیان حال مردی است که صلب است در دین و واه للترمذی و ابن ماجة و الدارمی و قال الترمذی هذا
حدیث حسن صحیح و عن عائشة قالت ما غبط احد ابهون موت بعد الذی و ایت من شدة موت رسول الله صلى الله عليه وسلم
گفت عائشه رشک نیرم هیچ کس را با سانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آن حضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که با سانی می میرد و بعد از آن که دیدم سختی
موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دیگر رشک بر کسی با سانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موت است تا سانی و واه للترمذی و النسائی و بیان سختی در پیش
آیند و بیاید و عنها قالت و ایت النبی صلی الله علیه و سلم و هو بالموت و عنده قلیح فیه ما گفت عائشه دیدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت
در حالت موت بود و نزد وی قدمی بود که در وی آب است و هوید خلید فی القدر و آن حضرت می در آورده دست خود را در قیح ثم مبیح و وجهه پیر سرخ
میکرد و وی بسیار خود را می بر آورده دست تر بر روی از جهت مرارتی که می یافت ثم یقول پسر میگفت اللهم اعنی علی منکوات الموت خداوند نمایاری ده مرا بر منکوات
سخت مرگ و علی منکوات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک را و یست و سکرات جمع سکره بسکون کاف این نیز یعنی سختی و محنت و بی موشی است و
تکیه بر معنی خفه کردن آید و واه للترمذی و ابن ماجة و شیخ ما جل کرد و محمد البکری المصری قدس علیه سبب سکرات موت بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و وجهه متعدد و بار
نموده و یکی که از این شریف نویی عادل از به بود پس احساس و عالم کثر و دریافت از آن که بود و خداوند فرمودانی لا و حکم کا یو حکم رجلا نیکم چنانکه گذشت که اگر آنکه تعلقی روح بسوی لطیف وی

که ام کی را اختیار میکرد پس صحیح شد غم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد و در دکان من برای من اگر است اندوی شرف و عظم اندوی
 اجر و انفع اندوی عاقبت و آن عظمی و مرضی که تدبیر کرد و لطف پروردگار تعالی برای من و بندگی است خالی از شائبه عجب و دریا و در انتم که این قول که بلا را اختیار کرده و بجهت
 و این مندر را در رسالت علیه الصواب نیل الاجر و الثواب تفصیل بیان کرده شده است و عن عبد الله بن شخبیر کبیر شین معمر و تشدید غای محمد کسوره و آخر صحابی است
 بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل بضم میم و کسر شین کسوره شده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد این آدم آید نزد والی جنبه نفع
 و تسخون منبت و حال آنکه بجانب سلوا نیست یعنی نزدیک با و متصل با و دست نود و نه مرکب یعنی آفات و بلا یا که اسباب مرکب و هلاک اندان لخطا عه المنایا و وقع
 فی الهوم حتی يموت اگر خطا میکند او را و میزند بوی مرکب و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلا یا و مصائب بی اندازه که خلاصی
 ندارد از آنها و اگر از آن خلاص یافت زان می افتد در پیری که در دنیا و دوا و بلا یا بی منتها است و در وی از مردن چاره نیست و البته می باید مرد و رواه الترمذی و قال هذا حديث
 غریب و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يولد اهل العافية يوم القيمة حين يعطى اهل البلاء الثواب و دست میدارد و از و میرسد
 عاقبت که در دنیا از بلا یا و مصائب سالم بود و در وقت قیامت در وقت که داده شود اهل بلا را ثواب این را که لو ان جلودهم كانت قورصت فی الدنيا بالمقاريض شکی
 پوستهای ایشان بریده و پار و پار کرده میشد در دنیا بکار و رواه الترمذی و قال هذا حديث غریب و عن عامر الوام مخفف راعی یعنی تیرانداز و عامر
 الوام نیز میگوید و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بنده محمول روایت قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 سلم الاستقام بیا ربها را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد و بیا ربی پس صحت می بخشد و از اخذی تعالی کان کلاه
 لما مضى من ذنوبه میباید بیا ربی پوشانده و مرچیری را که گذشت از کفایت وی و موعظته له فیما يستقبل و میباید پند مرا و را آنچه پیش می آید از نمان و
 ان المناق از امر من ثم اعفی و بدست میگذرانی چون بیا ربی شود و عافیت داده شود کان کلاه بعیر عقله اهله ثم ارسلوه میباید مانند شتر کتند و اگر کان
 او پست را که در دنیا بدید و لم عقلوه و لم ارسلوه پس در یافت آن شتر بجهت عدم تدبیر که چراستند و را و اگر کشتند و را و همچنین مناقف خلاف مؤمن که می باید بکار کردن و
 برای تو واجب و تنذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر کردن و قدر نعمت شایسته است فقال دخل پس گفت مردی یا رسول الله و ما الاستقام چه
 چیز است بیا ربها و کدام است من نمی شناسم ترا و الله ما مرصنت خطا بگویند بیا ربی رفته ام من هرگز فقال قم هنا پس گفت آن حضرت بر خیز و در شوارش باطلست
 من این شتی تو از نا ظاهر آنست که آن مرد مناقف بود و کذا فی شرح الشیخ و الا باین شدت و در شتی نمی فرمود و رواه ابو داود و عن ابی سعید قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم علی المريض ففسوا له فی اجله چون در آید شما بر بیمار برای پرسش وی پس کشاد و بیدار و
 در آن مدت حیات او چنانکه گویند غم بخوابی نیست شفا خواهی یافت در از خود بود و عمر تو فی الصلح تغنیس آسایش دادن در هایش دادن از غم فان ذلك لا یرد شیباً
 و لطیب بنفسه زیرا که بدستیکه تغنیس با ربی که و اند چیز که مقدر است و خوش میگرد و نفس وی و لطیب تخفیف است و باز آمده است و در بعض نسخ لطیب نفس
 بتشدید بدن یا یعنی خوش میگرد و اند نفس او را رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حديث غریب و عن سلیمان ابن صرد بضم صاد و فتح
 صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر در یافته و از کشتن کان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید کشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل بطنه کسی که کشت او شکم وی جینی وی در قفسیر مطبوع در فصل اول معلوم شد لم یعدب مقهوره غدا که کرده نشود و او را
 در کوشش رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث غریب الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی یو یسری کی از قوم
 یهو که خدمت میکرد و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود ففوز فانا و النبی پس بیا رب
 آن غلام پس آمد و را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعوده در حالتی که عیادت میکند آن حضرت او را فتقد عند رأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام
 فقال له اسلم پس گفت مرا و را مسلمان شو فظن الی ابیه و هو عند یس بخاکه که آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطع
 ابا القاسم فرمان برداری کن ابا القاسم را ابا القاسم گفت شریف آن حضرت و یهو و بیشتر آن حضرت را باین کینیت ذکر میکردند و با اسم مبارک که محمد است کمتر یاد
 میکردند تا مگر نشود بزرگ این اسم شریف در تورات فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه و سلم و هو یقول الحمد لله الذی اقد
 من النادر پس بیرون آمد آن حضرت و حال آنکه وی میگوید شکر خدا را که بر ما نهد و از کشتن و درخ و رواه النجادی و درین حدیث جزا استفاده کافر است و جاز عیادت
 وی بامیه و اری اسلام وی و گفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاد مریضاً تا که
 مر دنیا یا مرده و آخرت و دنیا اشادت است با فضیلت عیادت پیاده و و ثبوت من الجنة منزلاً و بکیری تو از بهشت مثل و تو از کاین هر چه جبر باشد بجانب پروردگار تعالی
 از حال عیادت کننده و رواه ابن ماجة و عن ابن عباس ان علیاً رضی الله عنهما خرج من عند النبی صلی الله علیه و سلم فی وجع فلیه یواسی است این حدیث

با مدادیش از برآمدن آفتاب و لغیص فيه ثلث غمسات ثلثة ايام و باید که غوطه زند دهوی سه غوطه سه روز پس بان غلیظ متع و یضاح و دست و این چهار تا احتمال دارد
که سه غوطه در سه روز باشد هر دو یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یجرأ فی ثلث فخمس پس اگر نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن فان لم یجرأ فی
خمس فصبغ پس اگر نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یجرأ فی سبع فثمن پس اگر نشود در هفت روز پس نه روز فانها الاثنا عشر و استعا باذن الله پس بیست و یک
آن هم از دیگر نیست که بخورد در روز بده ستوری خدا و غر و جل و راه الترمذی و قال خلدیت غریب و عن ابی هريرة قال ذکرک الحی عند رسول الله
کنت ابهریرة و ذکرک ده شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خضبا و جل پس دشنام که از آمدی قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تبها فانها تنفی الوباء
و دشنام کن تب را زیرا که وی دور میکند کما بان را کما تنفی النار خبث الحدید و میگردانند آتش چرک پس را بگردانند و مقتضای این شکر گذاری است بر آن و لذت و شادی
کفته اند که و طیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت انجبت نعمن و الطاف خفیة را و لیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را ببل شکر ساخته و او را بن حاجه و عنه
قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عا دمریضا قال ابشر فان الله یقول و هم از ابی هریره است گفت که آن حضرت عیادت کرد و بیمار را بگفت تب را
پس گفت خوش باش زیرا که بدستیکه خدی تعالی میگوید همی ناری انسلطها علی عیدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است میکارم آن را بر بنده من که
مؤمن است در دنیا لیکن خطه من النار یوم القیمة نماند تب بخش آن بنده از آتش و در رخ روز قیامت عوض آن رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی
فی شعب الایمان و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول رواه است اناس که آن حضرت گفت کبر و ده
تعالی میگوید و عزتی و جلالی سوند بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا برون نمی آرم هیچ کس را از دنیا و دید انفعوله که میگوید و من
خدی استوفی کل خطیئة فی عقیقه تا آنکه تمام میگردد چیزی بر کفایش را که در گردن او است بسقم فی بدنه و اقا در فی دزدقه بسبب بیماری بدن وی و تکی در ذوق وی و من
و منقبین و اقا کبریه سینه و سکون ناف یعنی کما بان که از وی بوجود آمده جزای آن را بده و دنیا بیماری و فقر میدهم پس مغفود بگردان و از غلب کثرت نجات می یابد مقصود آنکه قریب بیماری را
کفر و نوب اند و ازین و عن شقیق قال مویض عبد الله فعلا ناه منفق که از کبار لغات تابعین و از علمای عالمین است و زمان شریف آن حضرت را دیدم و از ایشان
روایت مشرف شده و از ایشان مخصوص این معبود است بیمار تند عبد الله بن مسعود پس عبادت کردیم و را فجعل هیکی پس کرستین گرفت ابن مسعود و شریف
فجوب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بکمان آنکه ای بیماری و محبت حیات دنیا می گردید فقال انی لا ابکی لاهل المرض پس گفت ابن مسعود
از بیماری لا بی زیر اگر من در بعض نسخ انی لی لام بدستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول میگوید المرض کاه و بیماری کاه
کما بان را و انما ابکی انه اصابنی علی حال فقرة و منکریم که از جهت آنکه رسید بیماری را بر حال فقر و ضعف که حال پرست قرت قیج فاو سکون ناستی و لم یصحب فی
حال اجتهد و رسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه کیست للعبد من الاجرا اذا مرض زیرا که نوشته میشود و مر بنده را از مزد و قتی که بیمار میشود و ما کانت
له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد مرا و پیش از آنکه بیمار گردد و منعه منه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی در وقت مدح و محبت
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت بیماری و ضعف کم است کم می نویسد و کاشکی را جوانی بیمار میشد کم عمل بسیار می نوشتند و نجا میگویند که چون در مرض عمل
نویسد که در وقت میگرد پس فضیلت و ثمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه نمی میکند کتاب عمل و اثبات آنرا بی تعب و مشقت و عمل پس اگر مرض در وقت کثرت
عمل میبود نوشته میشد عمل بیستی تعب و عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از ثبات و ریا و سمع و عجب فافهم رواه دزین و عن انس قال کان النبی روایت است
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را مگر پس از سه شب و رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ جهمر علما بر آنکه عیادت بعد
از ثانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و راوی او که مسلم بن علی است متروک است و اهل علم گفته اند
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مرضی مگر بعد از سه روز یا بن حدیث و گفته که در سخت حال ثبات است و فیه ما فیه و عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخلت علی مریض فزید عولت چون در کانی بر بیماری پس بفرما و را که دعا کند تا فان دعا کند عا لاله ثلثة نیرا که میگوید
بیمار مانند دعای فرشتگان است شاید که آن است که بنده در مرض قریب است از دعا حق و مبراست تا احکام بشریت از کل و شرب و حصول خداداد طهارت باطن و عیادت
توبه عالم غیب و از علم رواه ابن ماجه و عن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلوس و طه النصب فی العیادة عند المريض گفت ابن عباس از سنت است
سجی کردن نشستن و کم کردن بایک و فیراد عیادت نزدیک بیمار بصداء و قای مجمره و جین نمی آواز و در نسخ تحریک و لیکن هر دو ضبط کرد و فیه و بین و صد و صد و صد
بمنحرف را کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس را شدلال بر قلت صحیح و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تکرر لفظه و احتمال آنکه
که بسیار نکرار و اصحاب و اختلاف ایشان قوما غنی بر خیزید و دوشویان پیش من پس معلوم شد که آواز و فیراد از بیمار کرده است لفظ نفع لام و عن حماد و طای و علی و صلی
اصوات مبرکه که مضمون مکرر معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و سلم یا نسا الله تعالی و طه دزین و عن انس قال قال رسول الله صلی

عليه وسلم العيادة فواق ناقة يماري بسي تعدل زاني است كميان دود و شيدن شتر ماده است و مراد به دود و شيدن گشت که چون بجا رود و شيدن زانگی مبرم کنيد چنانچه
 پستانهای ما قوراماس می کنند و بدست میزنند یا بجا و را بجا ننداشیر و دایه فواق بضم فاء و فتح نیزه است و فی روايه سعيد بن المسیب مرسل و در روايت سعيد
 ابن المسیب که از کبار تابعین است بطریق رساله آمده است افضل العیاده سرقة القیام فاضلترین عیادت شتاب بر خاستن است و بسبب دهی خوف مال و
 کوفت بیمار است و لکن یکی دوست است و او را خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست محبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی
 العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عادی رجلاً فقال له ما تشتهي روايت
 از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهی دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز یوسف یعنی نان که
 قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عند خبز یوسف فلیبعه الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان کند پس باید که بفروشد بسوی برادر خود ثم قال النبی
 صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئاً فلیطعمه و قتی که بخوابد و میل کند بچیزی را پس باید که بخوراند او را اما داشتی صا دق است
 و آن نشان محبت است و نیز گاهی زیان نمی کند بعضی بیماران را خوردن از آنچیز میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آورد و لیکن چیزی که ضرر و غالب باشد
 و با بخل این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طبیعی گفته که این مبنی است بر توکل یا نو میدی از حیثات و در حدیث آمده است که بزرگوارند بید بیماران خود را طعام و شراب
 زیرا که خدای تعالی بخوراند و می نوشاند ایشان را و او ابن ماجه و عن عبد الله بن عمر و قال توفی رجل بالمدینه من ولد یهاکنت مردی مدینه از آن کسانی که
 زائیده شده بودند مدینه یعنی در مدینه زانید و هم در مدینه مرد و فصلی علیه النبی پس نماز کرد و بروی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته ما یخیر
 مولد ه ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زانیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا و لم ذلک گفتند عجب و چرا است این حکم و این آرزو و یا رسول الله قال گفت این اجل
 اذا مات بغیر مولد ه قیس له من مولد ه لی منقطع ثوبه درستی که مرد چون می میرد در غیر بلد خود اندازد گرفته میشود و او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای و بی ناکه
 که منتهی شده است سر وی و مرده است و طبیعی گفته که مراد با ثمر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی و معنی اول که ناکه فیم ظاهر است و مال این معنی هم بدان است سخن
 الجنة اندازده کرد و میشود این مسافت در بهشت ظاهر بعین این می داند که بقدر این مسافت او را در بهشت جایی می دهند اما این را نخواهد بود چنانچه مقدار از مکان در جنت سحت
 جنت اعتبار ندارد و اگر چه در حدیث آمده است که جای یکبارزانه در بهشت بهتر از دنیا است اما را و اینها بجا نماند در ثواب است بلکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشود
 و مقدار این مسافت مخصوص نیست بعضی که در مولد کرده و طبیعی گفته که مراد آنست که گشاده شود در قبر و مقدار باین قبری و مولد وی و گشاده میشود در بسوی بهشت فافهم
 و رواه النسائی و ابن ماجه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غریبه شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصریح
 غربت و دری از جایی خود اهل تحقیق گفته اند که غربت و قیام است غربت بکسب و غربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کما کن یوم
 و عابر بسیل و عند فک من اصحاب القبر و این حاصل میگردد و تحصیل موت ارادی و فکر تعلق بیا سویی اند و تفصیل وی چنانکه در سال حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در
 فصل غربت و غرنا نوشته مذکور است و رواه ابن ماجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضاً مات شهیداً این چنین
 واقع شده و در نسخ و تفسیر او و اندک باین بعضی من مات غریبا و بعضی گفته اند که الصواب مابطا نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما یافین مات مابطا آورده و در ابطا آورده
 سر حد اسلام بغیرای کافران نوشته و اصل آن از مابطا انخل است یعنی اسباب سبتن و مستعجب جنگ کافران نشستن و وقتی قلته القبر و نگاه داشته میشود از قنیه قنیه عذاب وی و در
 بعض نسخ او قی و کله و یا معنی و او است یابرای شک یا تو بیع است و غدی و در صحیح علیه بر زق من الجنة و داده شود و با داده و شبانه یعنی شب و روز زق وی از بهشت و را
 و هم است یا کما یزعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بشتیان فرموده است و لیم زدقم فیها کبره و عشیاء و او ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و عن العرواض کسیر
 عین و بای موده و صا و محمد بن ساریه بین جمله و او بای تحتانید اصحاب ضعف است از آن کسانی که نازل شده است دشمن ایشان لایع الی الذین اما انما توکلتهم لایة ان رسول الله
 و اوایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء و المتوفون علی فر شهید یکبار میکند شهیدان و آنها که میرانید شده اند بفر کنند نیابا و باطن
 خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده اند و بنا خصوصیت میکند بسوی پروردگار ما غر و جل فی الذین یتوفون من الطالعون و کسانی که میرانید شده اند انداز
 طالعون فبقول الشهداء من اخواننا پس میکند شهیدان این که طالعون مردگان از طالع برادران مانده و از مانده قتلوا کما قتلوا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم با جرح که از دست
 دشمن خورده اند و میکنند که اهل طالعون کاهی می درینند کسی ایشان را نیزه زده است و لکن طالعون نام کرده اند از طعن یعنی نیزه زدن اینها حمل طالعون یعنی متعارف میان طبایع است
 از جمله فافهم و بقول المتوفون اخواننا و میکنند میرانید شده کان بر فرش ایشان برادران مانده اما قوا علی فر شهید کما متنا مردن بر فرشهای خود چنانکه مریم باقی قول و بنا پس
 میگوید پروردگار تا تابک و تعالی انظر و الی جرحهم کما کسید بریشای مرده شد کان طالعون فان اشتهت جرحهم جرح القتلین پس اگر نماند است ایشان
 ایشان را ریشای کشته شد کان از افانهم و معهم پس ایشان را کشته شد کان از ایشان مانده در مرتبه فاذا جرحهم قتل اشتهت جرحهم پس ناکه جرحهای
 طالعون مردگان تحقیق نماند است جرحهای کشته شده کان از اینها معلوم میشود و لکن طالعون مردان شهیدان و شهیدان است و رواه احمد و النسائی و عن جابر ان رسول الله صلی

عليه وسلم قال العاد من العاد ومن الوتف روات است از جابر که آن حضرت فرمود که ریزند از طاعون همچو ریزند از جنگ کافران است و زخف در اصل یعنی بیهوشی
 بود که است و نام لشکر و نده سوی دشمنی جنگ که با ایشان ترسید از عوام و مجرم غیریه می روند و الصابور فیه له لجر شهید و صبر کننده در طاعون و بگریزند از آن راه
 اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که که تحقیق از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرما از زخف و اگر اعتقاد کند که اگر بگریزد و البته می میرد و اگر بگریزد سلامت میماند آن خود کفر است
 و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون اجر شهید است اگر چه فرمود و راه احمد باب تمنی الموت مذکور باب در بیان آن روی مرکب و یاد کردن آن با نوحه آرزوی مرکب
 بجهت ضرورت دنیا مانند مرض یا فقر یا نماندن مکرده است زیرا که آن علامت بی صبری و استواری آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بقای الهی
 تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول ملک آخرت و نغمه آن نشان ایمان و کمال او است و همچنین مکر و نهیت از جهت خوف خودی و ذکر موت
 کفایت است از خوف و خشیت حق و عمل بقضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یادداشتن آن بی عمل خیری نیست بلکه نماند که سبب قنوت طلب
 چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بخت سال سه العاقیه **الفصل الاول** من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمن أحدكم الموت أزعزجته في النار ثم لم يزل
 اما محسنا یا انیکه میباشد آن یکی نیکو کار فلعله آن یزداد خیر پس شاید که زیاد کند یکی زیادت حیات و اما محسنا و یا انیکه میباشد بدکار فلعله آن بستمب پس شاید که
 طلب کند رضای خدای تعالی توبه و تلافی این حاصل معنی اخبار است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده است و راه النجادی و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لا يتمن أحدكم الموت ولا يدع به من قبل ان یاتیه آذ و نکند یکی از شما موت را و دعا نکند موت پیش از آنکه میاید موت را و الله اذا مات انقطع عمله به رستگار
 و قتی که میبرد بریده میشود امید و طمع و می از ثواب و در بعض روایات عمل و این ظاهر تر است و مال هر دو یکی است زیرا که مراد باطل اینجا طمع ثواب عمل است و اصل مذموم است
 که باعث بر فتنه و تصور در عمل صالح گردد و الله لا یزید المؤمن عمره الا خیرا و بد رستگار شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر و می گزیند که زیاده را و راه مسلم و عن
 انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمن أحدكم الموت من ضرا صابه یا بیکه آزعزجته في النار ثم لم يزل اما محسنا یا انیکه میباشد بدکار فلعله آن بستمب پس شاید که
 فلیقل پس اگر سبب التبه آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم احیی منی ما کانت الحیوة خیر لی خداوند ازنده دار ما را و میگوید که بهتر از تو فانی از اکانت
 الوفاة خیر لى و میران مرا و قتی که باشد مردن بهتر از متفق علیه و عن عبادة بن الصامت بنعمر بن و فتح موحده صحابی مشهور است از انصار و احوال او که در نوشته است
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقاءى خدا را دوست دارد خداى لقاءى او را و من که لقاء
 الله کرده الله لقاءه و کسی که ناخوش دارد لقاءى خداى تعالی ناخوش دارد خداى لقاءى او را مشهور است که مراد بقای خداست و تحقیق آن است که مراد لقاء
 خدا بازگشت بد آخرت و طلب آنچه نزد اوست تعالی و عدم کردن دنیا و رضایحیات دنیا و اطمینان بدان که موت اگر چه قول عائشه رضی الله عنها و انما لک الموت موهم
 آنست پس محبت لقاءى خداى تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله دوستی هالت عائشه پس گفت عائشه او بعض از واجه یا گفت بعض از واج مطهره آن حضرت
 تنگ را و است انا لنکوه الموت بدستیکه هر آنکه کرده و ناخوش میداریم موت را حکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد لقاء الله است
 و حکم طبیعت محبوب باشد و باطل تمنی دمی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقاءى اوست تعالی شانه محبت موت همیشه ملاحظه تو سل و در سلطت محبت ارادی
 اختیارى بدان دارد و اثر آن در آخر وقت حکم طبیعت نیز پیدا میکند چنانکه فرمود و لیکن المؤمن اذا حضره الموت فیرضوان الله و کرامته و لیکن مسلمان و قتی که نزدیک
 شود او را موت بشارت داده میشود و او را براضی بودن خدا از روی و کلمی و اشتیاق وى تعالی او را چنانکه مریدان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تزل عليم الملائكة الآتية فلو ان است طلیس فی
 احب الیه ما امامه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر سبوی وى انجیری که پیش اوست یعنی موت و رفتن آن عالم فاحب لقاء الله و احب لقاء الله و پس دوست میدارد و نمان
 لقاءى خدا را و دوست میدارد خدا تعالی او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرو و ان الکافران احضر بلقا محمول و بدستیکه کافر و قتی که حضور کرده میشود و یعنی محمول
 میشود او را موت بشیر بغداد الله و عقوبته خرواده میشود و بغداد خداوند خداوند وى تعالی مراد از فلیس علیه شئ آکره اما امامه پس نیست هیچ چیزی که بر او نماند
 وى انجیری که پیش اوست فکوه لقاء الله و کوه لقاء الله پس ناخوش میدارد کافر لقاءى خداى تعالی را و ناخوش میدارد خداى تعالی او را پس کوه و عقوبت و مضروب و مضروب است
 جان میرو و متفق علیه و فی روایه عائشه رضی الله عنها و الموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقاءى خداست و وسیله و مقدمه دوست و ازین کلام معلوم میشود که
 موت غیر لقاء الله است چنانکه حکم و عن ابی قتاده انصار است از فضیله صحابه و از اهل بدراست آورده اند که چشم او ریزد بر او حذر فخر خدا شده و دوست و افتاد پس آن
 حضرت بار بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود آن کان یحیدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وى حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مر
 علیه بمجنازة کذرا نیده شد بروی جنازه برضیم فقال مستریح او مستراح مننه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است
 از وى فقالوا پس گفت صحابه یا رسول الله ما المستریح والمستراح مننه معنی مستریح و مستراح مننه و کلام اندامینا فقال پس گفت آن حضرت العبد المؤمن لیتبریح
 من نصب الدنيا و اذا هالک رحمة الله بنده من من صالح راحت میابد که از تعب و رنج دنیا و کار دنیا و اهل آن میرو و میرسد به بوی رحمت خدا و العبد العاجز لیتبریح
 العباد و البلاد و الشجر و الدواب و بنده فاست راحت میابد که از کافران و بدین چنین مننه کان شهادت و درین چنین مننه کان و خلاص میشود شری و شریعت عباد و ظاهر است که با ایشان

از وی آزار میرسد و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود و غیور و ظلم حاصل میگردد و فساد در عالم و اخلال در ارکان و اجزای آن و فاجعه بخواص میدارد
 اله تعالی او را پس ایضا میکشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز از داشته میشود بشومی گناهان وی بآدمان را و چون میبرد میبارد و زنده میکند و زمین و هر که
 و هر چه در زمین است متفق علیه و عن عبدالله بن عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبی گفت این عمر گرفت آن حضرت و دهش مرا و
 در بعضی نسخ بمنکبی تشدید بلفظ تشبیه یعنی گرفت هر دو دهش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کما کن فی الخریة و از جای خود و افتاده او جان
 بسبیل ملک راه کنی و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد و غربت و مقیم میگردد در آن و کان ابن عمر یقول و بود این عمر میگفت اذا اصعبت فلاتر
 الصباح چون شام کنی پس انتظار ببر صبح را که تا وقت صبح زنده خواب بود و اذا اصعبت فلاتر الصبح و چون صبح کنی پس منتظر باش شام را که تا وقت شام زنده خواب ماند
 بیت غنیمی شمرای شمع وصل روانه که این معامله تا صبحم بخوابد ماند و خذ من صحتک الموضلة و بگیر از تن درستی تو و توشه بلای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان
 تدرستی را و عمل کردن در آن میت غنیمت دان جوانا و دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد و من حیوانک الموت و بگیر توشه کالی خود توشه بر
 مرک خود و راه الجاری و عن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته بثلاثة ايام یقول گفت ما شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی
 سه روز میگفت لا یموتن احدکم الا و هو یحس الظن بالله سیایه که نیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد و گمان خود را بخدا و امید دارد در کرم و مغفرت او را و اقدام کند بر وعده
 کرم وی و راه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در سدن نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن
 گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کیند اعمال خود را در حیات تا نیک گردد و گمان شما بخدا از موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت برگردد گمان از نزد موت و نیک گفتن
 که حقیقت را آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد و صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه
 آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارد گمان خود و برورد کار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد و عمل را و
 عمر بن منصور به بعضی از بزرگان خود نوشت که تو را زاری اهل خود را به زاری عسر خود و آرزو ما داری سدی فضل خود آهین سرد میگوید کار نیک کن و امیدوار باش الفصل
 الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما شئتم انبا تکما اول ما یقول الله للمؤمنین يوم القيمة انما شئتم انبا تکما اول ما یقول الله للمؤمنین
 شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت و ما اول ما یقولون له و چیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان به خدای تعالی را فلما نعم نعمتم آری خواهیم که خبری
 ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدستی که خدای تعالی میگوید مؤمنان را اهل اجبتهم لقائی آیاد و دست میدارد به شما ثلثی را و پیش آمدن شما
 فیقولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری و دست میداردیم لقائی ترا ای پروردگار ما فیقول لهم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز و دست میدارد بقائی مرا و در بعضی نسخ
 اصباح لم از نیم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقائی مرا پس هرگاه که دیدید فیقولون و رجونا عفوک و مقصود آنست که مؤمنان امید داشته باشند
 ترا از گناهان ما و پوشیدن تو به بیای ما فیقول قد وجبت لكم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل نمی نمود
 مغفرت کی بود و گفتایکی که در فافم رواه فی شرح السنة و ابو نعیم فی الحلیة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر اذکر هلال
 اللذات الموت بسیار کنید یا ویران کننده و قطع کننده لذت با ناک موت است مفهوم از کلام طبری آنست که ما دم از هم مر است بمال مطه معنی ویران کردن و انداختن
 و شکستن بنای فانی چنانکه مشهور است بر زبان مردم و لیکن استری در معات گفته که ما دم بذال مجیده است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و تحقیق تصریح کرده است بسبلی که
 و ایت بذال مجیده است و عفرانی گفته که جائز است بذال مجیده کفافی حاشیه کتاب و راه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ابی مسعود النبی صلی الله
 علیه و سلم قال ذات یوم لاصحابه و ایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بآدمیان خود استخیموا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب است
 است که شرم باید داشت قالوا ناستحیی من الله گفته صحابه بدستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی کی بجای می آیم او امر و نواهی او را فی الجمله و الحمد لله و سب
 و سبایش است از خدا یا بر توفیق دادن وی ما را بدان و چیست حق استیحا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست حق استیحا اینچنین
 گمان می برید و میکشد بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمام اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم این
 کلام مختصر جامع و فرمود و لیکن من استحیی من الله حق الحیا فلیحفظ الرأس و ما عینی و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع
 و تواضع کردن مغفرتی را بخواهد و سر کشی کردن بروی و بر ملق وی تعالی و نگاه دارد و چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مرا از اسرار حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه
 و فکر و بذر و لیحفظ البطن و ما عینی و باید که نگاه دارد شکم را از اكل حرام و شبهه نگاه دارد و چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشت وی را بخل بدینچه گنجایش
 ندارد و جل بآنها معرفت حق و احکام دین و انبیا و کفرتن و اسوئ حق و بعض گفته اند آنچه جمع کرده و باطن و متصل است بطن فرج است و دست و پا می باید از نافرموده نگاه دارد و
 لیکن الموت و فیکه یاد کرد مرگ را و اوالی و یاد دارد و پوشیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کننده شدن و هر که بداند که دنیا فانی است ز بکند دوی و ترک دهد لذت
 شهوات آن را چنانکه فرمود و من اراد الآخرة ترك دنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک نماید و دنیا را بلیش دنیا را بلیش فعل ذلک خدا استخیم من الله حق الحیا پس کسی که

بجند این مذکور است پس تحقیق شرم داشت خدا حق شرم داشت و حاصل می مضمون قول حق سبحانه است و اتقوا الله حق تقاته وواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث غریب شیخ
و امام عالم ربانی علی الملقی رحمه الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک حق تعالی بعد از دست از غیروی سبانه و وصل دی قطع وی از غیری حق سبانه و غیر منکر است و مخطور
مباح و مراد بحضور اینها جمیع اقسام منہیات است از حرام و مکروه و مشبهه و مراد بملح اشتغال بخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب بحیثیت و جز آن پس بعد سالک از
مخطورات بی ذبول از مباحات قرب ناقص است و باذبول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعد است سالک از غیر قرب است بمقدار که منقطع است از غیر و حاصل است
بوی فافهم و باید التوفیق و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفة المؤمن موت است و در صریح گفته اند که
و در قاموس گفته تحفه بکون حاف و فتح آن بر و اطف و طرفه دوم در قاموس گفته طرفه بضم مالم و غریب از ثمر و غیره و در صریح گفته طرفه شکفت و مراد آنست که موت لطیفی است از خدا
بنور من و نیکی و نعمت نود شکفت و کلا است از وی تعالی بوی که موصوف بخت و قرب و دست و در پانده است و از مشقت دنیا و شدت و محنت آن و واه اللیحه حق فی
شعب الایمان و عن بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعروق الجبین سلمان می میرد بخوبی شیبانی بعضی گفته اند که این کتاب است
از شدت سکر موت که موجب کفیر و تحقیق ذنوب و رفع درجات است و بعضی میگویند کنایت از که و مشقت است در طلب حلال و ریاضت و عبادت تا وقت موت
و بعضی گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت که عرق جبین و اهله علم و واه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله بن خالد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرک ناکهانی گرفتن خشم است فحاة بضم فایده و قصر و ففتح فاقصر یعنی بختی ناکهانی و نشسته
بفتح حمزه و سکون خابعی کجا گرفتن و اسف بفتح حمزه و سین و طبع بعضی غضب و بکسر سین یعنی غضبان و مراد آنست که مرک ناکهانی از آنا غضب الهی است تعالی شانزینده
زیرا که نگذاشت و از آنا استعداد آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرکا فر است و کسی را که بر طریقه محمود و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که
مردن بیکان را نیک است و بدان را بد و واه ابو داود و زاذ البیهقی فی شعب الایمان و در زین فی کتابه روایتی دارد و همان قدر است که مذکور شد و زیاده
کرده است بیقی در شعب الایمان و زین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر و در حقه المؤمن گرفتن غضب است مرکا فر و مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که
دخول و در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست و اسد علم بالصواب و عن انس قال دخل النبی صلی الله علیه و سلم علی شاب و هو فی التوب
و آمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت آن جوان که میگوید که چون نیایی و میبانی خود را فقال و جوانه پس گفت آن جوان
ایمیدمیدم خدا را یا رسول الله فی اخاف ذنوبی بدستی که من می ترسم که ناکهانی خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجتمعان فینا
قلب صلی مثل هذا الوطن جمیع نشوونوف و جاد دل چوینده در مانند این جا الا اعطاه الله ما یرجو و امنه ما یخاف و مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که
دار و فضل و کرم و دست و امین کرد و از آنجا میترسد از مواضع و عقاب بر کنایان وی خصوصاً که از تخلیق بر اجزاء و تخلیق خوف مذنوب علیه و قوت رجاء مضموم میشود و یا آنکه آنرا
از جهت رعایت ادب کرد و فافهم و واه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غریب الفصل الثالث من جابو قال قال رسول الله صلی
علیه و سلم لا تموتوا الموت فان هول المطلق شدیدا آرزو کند مرک را زیرا که بدستیک ترس مطلق محنت است و مطلع بضم می و تشدید ط و ففتح لام جای اطلاع از امکان حالی و مطلع
جبل میگویند موضعی را که آنجا جبل برآیند و مراد اینجا چیز است که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواضع قیامت یا امیری که مطلع گردد بر احوال بنده یعنی فایده و در آن وی موت
نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از نشان عاقل آن است که تمنی بچیز را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدن است و طبیعی گفته اند که مراد بهول مطلع چیز است که شرف
میگرد و بنده بران از سکر موت یعنی نمی موت که میبند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون تمنای وی واقع شود و اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق تر از عذاب و غضب
خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که نمی از تنی موت بطریق بی صبری و تنگی است و آنکه بخت شوق الهی حق و محبت آن عالم باشد دیگر است و ان من السعادة ان یطول عمر العبد
و یزده الله عز وجل الا نایه و بدستی از نیک نختی است که در نشو و نما و در آن روزی که مراد و از خدای تعالی رجوع و توجع بجناب خود این علت دیگر است از برای تنی موت یعنی موت خود را مکن آن
چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و نوشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مرزقه الآخرة و واه احمد و عن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله گفت ابوامامه باقی نشستم
روی آرنده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلما کبر فانس تذکر کرد آن حضرت ما را و یاد ما نید احوال آخرت و احوال قیامت را و در گفتنا و نرم و تنگ کرد بندهای ما را فکی پس
کرید که سعد بن ابی وقاص فلما کبر البکا پس بسیار کرد که راقا قال یا لیتنی مت پس گفت ای کاشکی میمردم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال اللیحه پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم یا سعد اعندی تمخی للموت یا سعد یا زین و حضورین آرزو میکنی موت را فر د ذلک ثلث مراتب پس باز کرد و اندیکه کرد آن حضرت
این سخن را سه بار یعنی تنی موت منی غم و نامرضی حق است پس در حضورین آن را چون میبانی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه شایده حال من در
شرف محبت من بهتر است از غم تنی که تصور توان کرد اگر چه حاصل کرد و در بعد از موت تقیم و درجات گمان همه با نظر بر وجه که مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که
پرسیدند که مؤمن را حیات بهتر است یا حیات که گفت مد زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی حیات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجن فکفر
ایستی تو که پدید کرده برای بهشت فما طالع عمرک و حسن من عملک فهو خیر لک پس بچند روز و در تنگی باشد عمل تو پس آن بهتر است مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که مراد آنست که

لله جبین
علامی نیست که
ظاهر میشود و در این
نوعی است که
اندازان را بگویند
بسیار بدست
گفته اند

آن جان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلام عرب از برای شک و تردید است و سعد بن ابی وقاص از عسکر مشهور است پس در قول آن کنت خلقت الخیرة چنانچه
 آنجا شاید که صد و این قول پیش از شهادت باشد یا دخول کلمه در اشارة بعلم شأن این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد و او احمد و عن حارث بن مضرب بن عقیق
 سحر و کسری می شده تا بعضی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب در آمد بر خباب بن نفیع خاسی حجه و تشدید موصوفه اولی که صافی قدیم الاسلام و مجرب و در ریست نزد
 کرد و بگذاشت و وفات یافت در وی سینه و ثلثین و نماز کرد و بروی علی بن ابی طالب و قدامت کتبی سجده حال آنکه دلیغ سوخته بود و خباب را بر پشت می از بند خود و قال پس گفت خباب
 لولا انی حضرت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بقول میگفت لا یقین لحدکم الموت باید که از نو کنید یکی از شمار کرامت القمیت
 بر آید کند و میگردم آنرا مالک و می رضی الله عنه مضطرب گشت باز وی موت را از نبی خبر میداد که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که در غیب آن کرد و در شریعت اگر آن
 آن اختلافی هست چنانچه تحقیق آن در باب الطیب یا در جهت تا انگری و مالدار می که ترسیدند تا عاقبت آن و لهذا گفت و لهذا در آنچه مع رسول الله تحقیق دیدم و
 دانستم من خود بلا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما املک در دها که مالک نبودم یک درهم را و ان فی جانب بیتی الان لا و بعین الف درهم و در سستی که
 خانه من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارث که راوی این حدیث است ثم اتی بکفته بعد از آن آورده شد و زو خباب گفت او را که تمامش نفیس بود فلما و آه یکی
 و قال پس هرگاه که دید کن را که بر سیت و کنت اگر چه جائز است در شریعت لکن حمزه لم یوجد له کفن لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا و هم رسول خدا بود صلعم و در معنی آن
 عذیه یافته نشد برای او کفن الا بوده و ملجاء که چنانچه زبون که مددی خطای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه انا جعلت علی و امه قاصت من قبل
 و انا جعلت علی قد میوه قاصت من و امه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاهی آمد از پایای وی و چون گردانیده میشد پایای
 او کوتاهی می آمد از سر وی حتی مدت علی و امه و جعل علی قد میوه الا دخرا تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پایای او و خبر کسیر حمزه و سکون
 ذال حمزه و کسری خاسی مجرب که بوی شغف خانه میسازد و در قبر با کار بر نه و او احمد و القومذی الا انه لم یلک ثم اتی بکفته روایت کرد و این
 حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر کرد این قول را که ثم اتی بکفته تا آخر حدیث و البیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب در
 بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده و او موت و نزدیک رسیده چنانکه حکم عادت یقین کرد که میبرد و گفته اند علامت اختصار آنست که سست شدن پایای است
 که اگر ایستاد و نماند پایا را نماند و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغیا یعنی بیان دو چشم و گوش و در ارتشتن پوست خستین بسبب منقبض شدن خستین و مراد باقیال عامه
 از یقین لا اله الا الله و استرجاع باناسه انا الیه راجعون و در عاگردن بخیر خواندن تین و آنچه میگوید ملائکه برای مومن و کافر و وقت از برای روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیان
 الفصل الاول من ابی سعید و ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم لا اله الا الله تلقن کنید مرده می خود یعنی آنرا که
 نزدیک بردن رسیده و اندک طبع را و تلقین شق است از تلقین یعنی سرعت فم و تلقین همانندین و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلام است در حضور کسی که حاضر شده است و او را
 موت بی آنکه تکلیف کند او را بخواندن آن و او مسلم و عن ام سلمه رضی قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضرتم المریض و قتی که حاضر
 شوید شما بیمار را و الیته یا میت را یعنی آنکه نزدیک موت رسیده و کلمه او برای شک را و سیت اگر مراد بر بعضی محقق دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا
 خیرا پس بگوئید خیرا یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشعاف و مغفرت قال الملائکه یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گوید
 شما و دعا میکنید و او مسلم و عن عائشة قالت قال رسول الله و هم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم نصیبه مصیبه
 نیست بیج مسلمانیکه برسد او را مصیبت سختی و اندوه رسد و کسی فقیر ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بکفایت آن نزد رسیدن مصیبت
 و بیان تفصیل آن کرده و آن که ام است ان الله و انا الیه راجعون بدستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامه احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و
 سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردند کانیم اللهم اجر فی این کلمه را و نوع روایت کرده اند بسکون سبزه و ضم جیم و بفتح سبزه بعد و کسب جیم و معنی هر دو یکی
 است یعنی اجر در مصیبت و در مصیبت من و اخلف لی خیرا منها و خلیف و بدل کردن برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفقا من درین مصیبت و اخلف
 بفتح سبزه و سکون فا و کسر لام از اخلاف یعنی که دانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از عین آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث
 است میفرماید بگوئید این را بیج مسلمانان در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها اگر آنکه خلیف و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات
 سلمه قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمه ام سلمه میگوید که من این حدیث را از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرده بقصد امثال
 امر و احراز این خصلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است تا ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابی
 سلمه میگوید اول بیت ها حوالی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مراد هجرت
 ابو سلمه است از حبشه مدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه به حبشه پس از آن از حبشه مدینه و ام سلمه را وی بود درین هجرت و ابو سلمه پس عمره آن حضرت بود و هجرت
 عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم اتی قلنا پسر بدستیکه من با وجود این استعجاب و این خلیف گفت این کلمه اللهم اجر فی لی آخره فاخلف الله لی رسول الله

پس خلیفه بدل کرد اینده خلی تعالی برای من از ابوسلمه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که در بخج وی در آمد و داخل ازواج مطهره وی گشتم رواه مسلم و عنهما قالت
دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره وادعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه و حال آنکه تحقیق بازمانده بود چشم ابوسلمه که بنهی
آمد چنانکه در حالت اختصاری باشد و شق بصرش و رفع بصر و شستن و غیره را راست فاعلمنه پس فرمود بناید که حضرت بصرا را فم قال ان الروح اذا قبض
تجبه البصر لیکنت آن حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند و ابرو و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت
شنیدند فهمیدند که وی فوت کرده و فصح نام من اهلای پس بانک و فریاد کردند و مردمان از ایل خانه ابی سلمه فقال پس گفت آن حضرت لاند هو اعلى انفسکم الاخیر
و ما یکنید بر ذاتهای خود که بر بنی و کوچید و اولاد و مانند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند و هر چه میگویند شما و ما میکنید
ثم قال بترکت آن حضرت اللهم اغفر لابی سلمة ذنوبه ایما مر مرا بی سلمه را و ارفع ذرجه فی المهادین و بلند گردان باید او را در آن کسانیکه راه است
نموده شده اند و اخلفه فی عقبه فی الغابین و خلیفه شود در رعایت امور و حفظ مصالح و باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد او و برین گفت برنی الغابین
بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی نبود مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابین صفت عقبه است و اخلفه بوصول میره و رحم الامم
بکسر قاف و در صرح گفته عقب سکون و کسر و ولد و ولد و اغفر لنا و له یا رب العالمین و یا مرزما و مرزما و ای پروردگار جهانیان و ارفع له فی قعره و کفر
کن مراد و قمر و نور و له فیه و روشن گردان مراد و در قبرش رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
حين توفي سجد بر سجدة و دجوة گفت عائشة که آن حضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجا بر جبهه بکسر عافج موصوفه بر دیانی مخط متفق علیه الفصل
الثانی من معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان اخر کلامه کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة
می نماید بهشت درین حدیث رمزی به یقین نیست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داود و عن محفل بن عقیل بن سکن و عن کسوف بن سکن
تجانی و سکن و سکن صمیمیت از اهل بیت شجره سکونت کرد بصره را و ندر محفل که در بصره است منسوب با و است روایت میکنند از وی من بصری و غیره وی باقی ماند
تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأوا سورة النین علی موتکم بخوانید سوره نین را بر مرده وی خود را هر آنست که مراد مختبر باشد
و علی نیز برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر قبر و سر تقصیر این سوره مکرر یا علم نبوت است و احتمال بر اصول دین و طبیعت مشترک است میان وی و سوره
دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن سر کرم در فائده این سوره است که تقصیر تصدیق رسالت است با و که وجه و خاتمه وی که شمل است بر رجوع به کلام صمدیت حق که مناسب این وقت
و حال است که فرمود و فحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من شنیدم که این سوره فضل این سوره که وارد شده به پیوسته آفریده بجهت این است
است رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون و هو میت گفت
عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بطای مجهر و حال آنکه وی مرده بود و هو بکی فان حضرت کریمیکر و حتی سلاد موع النبی تا آنکه روان شد شکمای پیغمبر صلی الله علیه
وسلم علی وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رضی الله عنه کسی است که از عا جران بدین فوت کرده و اول کسی که در قیام دفن کرده شد و قیام بعد از وی مقبره شد و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم یکی بغض شریف خود بر داشت بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را بر داشت بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث
دلیل است بر چهارت میت خلافا للجنس و وی این را از خصائص میباید و کلام دین در غسل میت بیاید و رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عنهما قالت ان ابی
قبل النبی و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هو میت و حال آنکه آن حضرت رحلت کرده بود و رواه الترمذی
و ابن ماجه و عن حصین بن صحر و عن حماد بن عمار و عن وین و بعض یقع هر دو گفته و ابن اشرد و اصوب است و سکون مای حمل اولی صحابی انصار است
معه و در اهل مدینه و امین یک حدیث است ان طلحة بن البواء مرض روایت میکند که طلحة بن البراء صحابی انصار است معه و در اهل جبار بنار شد فافاه النبی پس آمد و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بعوده دعا که جماعت میکنند و از قتال پس گفت آن حضرت انی لا ادری طلحة الا قد حدثت به للووت بهرستیکر من کان فی بر طمرا که اگر که تحقیق که بیدار شده
بوی مرگ و اگر فی نفس سینه یعنی طعن آید فاذا فوفی بید پس مانانید و خبر کنید را بموت وی تا حاضر شود و نماز کنیم بر وی و عجلوا و شانی کنید و بخیر و تکفین و دفن وی فافاه لا یفنی خلیفه
مسلم ان تجلس بین ظهرانی اهلای پس بهرستیکر شان این است که نمی باید و منزل و نیست مردم و مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه ببادا کنند و شود
کمره و عید شازند و مردم و مؤمنان و کرم است نزد خدا و لند انجی پیغمبر که در معنی مراد است یعنی توانا که جیفه کرد و کند شده و جیفه جیفه است که بیدار است و جیفه جیفه است که تحقیق
این در شرح کرده شده است و طلحة بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرده وی گفت آن حضرت اللهم طمرا و انت تفتحک الیه خداوند ملاقات کن طمرا را در حالی که خنده میکند و بوسه
داده و ای نیا کرده و بهر نیک لیک و اخذ و میگرد بوی تو رواه ابو داود و الفصل الثالث من عبد الله بن جعفر و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی دمشقی
جرا طریف علیم حنیف بود و او را عمر الجاهل میگویند گفته اند که در اسلام از وی سخن نریزیده بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلموا موتاکم ناقین گنید و بخانید مرده های
شما این کلام لا اله الا الله الحلیم الکرم توصیف این و وصف بشارت بعفو کرم است اما مراد از این در سبحان الله رب العرش الخلیف شارت بخلت و بگریزی حق است ثبوت

خضر درگاه به نعمت غرت و غلظت برود و الحمد لله رب العالمین برحق این نعمت آباد شاکر و راضی باشد با حضور و حضور معنی ربوبیت مستحق فضل حق که با قاطع
 صحابه یا رسول الله کیف فلا حیاء چگونه است این از کار مرز که از اگر بیاوریم و نیکو کنیم حال احوال و احوال گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه و زنده و مرده و راشای قلب
 و جلای روح و دست و احضار این صفات و معانی نورش ذوق و حیات جاودانی است ع مرده و زنده من در قدمت خواهد بود و او این حاجت و عن ای هر چه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المیت تحضره الملائكة ثم یسألون عن حاله و قد مر من فرشتگان فاذا کان الرجل صالحا قالوا پس چون
 می باشد مرده میزند و نیکو کار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده اخرجی ایها النفس الطيبة کانت فی الجسد الطیب بیرون آیای جان پاک که بوده است
 در تن پاک اخرجی حمیده بیرون آیای ستوده زنده و خلق و ابشری بروح و روح و روح غرضبان و خوش شو بر راحت و رزق پاک در شست و دیر بر خیز و پرور
 خشم کننده فلا تزال یقال لها ذلک حق تخرج پس همیشه است آن نفس گفته میشود در آن سخن منکرانه میخ و بشارت تا آنکه بیرون آید ثم یخرج بها الی السماء و یسر برده میشود
 او را بسوی آسمان و فیفتح لها پس کشاده میشود برای وی آسمان و آسمان فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگوید در بان آسمان کیست این فقولون پس میگویند فرشتگان که
 اند و اهلان این فلانی است یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسند و اذ فیقال مرحبا بالنفس الطيبة کانت فی الجسد الطیب فرخی جای جان پاک
 بود در تن پاک اذ خلی حمیده و ابشری بروح و روح و روح غرضبان و آید ستوده و خوش باش بر راحت و رزق و پرور و کار خشم کننده فلا تزال یقال لها
 ذلک پس همیشه است آن نفس گفته میشود در آن کلام مرده میشود و از آسمانی با آسمان و یکو حتی تنتهی الی السماء التي فیها الله تا آنکه میرسد به آسمانی که در وی خداست یعنی
 قدرت و رحمت خاص وی فاذا کان الرجل السوء پس چون می باشد مرده بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجی ایها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث بیرون
 آیای جان پلید که بود در تن پلید اخرجی ذمیه بیرون آیای نکوهیده و ابشری بحمیم و غساق و خوش شو آب کرم و زرد آب که می بکشد از تن و در حیان و روان میگرد و
 غساق بشدیده و تخفیف برده و آذ است در صراج گفته غساق آب سرکنده و آخر من شکله از واج و بعباد دیگر مشابیه عذاب مذکور چند نفس عذاب یا ذوق
 دیگر از نفس غساق چند نفس فاما تزال یقال لها ذلک حق تخرج ثم یخرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة
 کانت فی الجسد الخبیث اخرجی ذمیه برده و بعد نکوهیده فانه لا یفتح لها ابواب السماء زیرا که کشاده نمیشود برای تودم آی آسمان فترسل من السماء
 پس فرستاده میشود و آذ آفته میشود از آسمان بر زمین ثم نصیر الی القبر یتبرک و بسوی قبر و او این حاجت و عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
 اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملائک ان یسعدوها چون بیرون آید جان سلمان پیش می آید او را و فرشته که بالامی بر نه آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است
 از ابنی هریره فلنکر من طیب و ریحها و ذکر المساک پس ذکر کرد ابو هریره بیان حضرت از خوشبوی آن روح ذکر و در شک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و ابروی
 بوی آنست که راوی خصوص بطنی که کشیده یا ندارد قال گفت ابو هریره یا آن حضرت و یقول اهل النماء و میگویند آسمانیان روح طیبته جانی پاک است جات من
 قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیه و علی جسدکنت تعمرینه در و فرستد خدای تعالی بر تو و تو را
 آبادان و زنده میداشتی تو آن تن را فیطلق بها الی ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم یقول انطلقوا به الی آخر الاجل یتبرک و بسوی قبر و او را بسوی آفریدت که در دنیا
 قیامت است یعنی آن که روز قیامت برای وی نهاده شده است و در آن روز است یعنی برید و از یکجا بیکجا آمده کرده شده است برای او تا روز حشر و از آنجا معلوم میشود که هر کس را
 ده اهل است اول و آخر اهل موت و آخر اهل قیامت و اگر بیدار شد و قضی اجلا و اهل مسی عنه و محمل برد و است قال گفت آن حضرت و ان الکافر اذا خرجت روحه
 و بدستیک چون کافر بیرون آید روح او قال حماد و ذکر من نقتها و ذکر ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح و ذکر نهاد و ذکر و لعنت او یقول اهل السماء
 روح خبیثه جات من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریره فرد رسول الله گفت ابو هریره پس باکر اندید و نه و پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم و بیطة کانت علیه علی انفه چادر ای را که بود بر وی بر بنی خود فی الصراج ربطه بقیع چادر یک بخت که زنان بر سر او گذارند هکذا همچنین اشارت است بفعلی که ابو
 هریره کرد و چادر خود بر بنی نهاد برای نمودن صورت نهادن آن حضرت ربطه را برانف و او را مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضر
 المؤمن و حق که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود و در اموال او ملائکه الرحمة بجمهره بیضاء می آیند فرشتگان رحمت با فرشتگان پاره سپید فقولون
 اخرجی و احضیه مرضیا هکذا الی روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آیای خوششود از خدا خوششود وی کرده شده را تو بسوی راحت که از جانب خداست
 و روحان و بسوی رزق روحانی از رحمت و غایت و تواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتها بهشت است و در غرضبان و پرور و کار خشم کننده فخرج کما طیب ریح
 المساک پس بیرون آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می بر آید روح با بوی خوش حق انه لینا و له بعضهم بعضا تا آنکه بر آید میگردانند روح را بعضی از فرشتگان بعضی
 یعنی دست به دست می برنهدی یا تو به ابواب السماء تا آنکه می رند و در دوزخ آسمان فقولون پس میگویند فرشتگان ما الطیب هذالروح التي جاتکم من الارض فحجب حجاب
 این بوی که آمده است شما را از زمین فیا قون به و ارح المؤمنین پس می آید و از دوزخ و ارح المؤمنین فلهم اشد فرحاً به پس براندر و ارح مؤمنان تحت ناز و وی شادمانی و خوشحال
 این روح من احدکم بغائبه نقدم علیه از یکی از شما که خوشحال میشود و بنائب خود که بازمی آید و خبر وی فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس می پرسند و او را که در فلان کرد

فیقولان له وما علمت پس میگوید آن دو فرشته مراد او چیست و بیل و انشور سالت ویرا از کجای میگوئی و میگوید میگوئی فیقول قرات کتاب الله پس میگوید این کتاب خدا را که قرأنت و محضر است قأمنت به و صدقت پس ایان آورد و بوی و راست کرد و انتم او را بنیاد و طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه و سلم دیگر اثبات قرآن باخبار و اثبات نبوت بقرآن و تفریح حدیث ناظر و وجه بانی است فینادی مناد من السائس آفازمیدها و از دهنده از آسمان ان صدق عیدی که راست گفت بنده من فافوشوه من الجنة پس فرشت کرد و انیدنده مراد پسند ازید برای وی فرشی از بهشت و افروش و انبعثه و قطع اوست و فرش افشاندنی و اللبوه من الجنة و پوشانید و مالبا سی از بهشت این نیز بقیع سینه و قطع اوست و انفقوالله بابا الی الجنة و بکشاید برای وی دی بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأنته من ورحما و طبعها پس میآید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی ففیصح له فی قمره مدبصره پس کشاده کرد و پیشه برای وی در کوری ناداری بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت و یا تبیه رجل جن الوجه و میآید او را مردی پیکور وی حسن الثیاب نیکو بها طیب الریح خوشبوی فیقول البئر بالذی یسرك پس میگوید آن مرد مرده با دریا با بنچشادمان کرد و اندر او بشار یعنی مرده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده و هذا یومک الذی کنت توعد این روز است که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مراد من انت کیستی تو فوجهک الوجه پس روی تو روی کامل بدن و جمال و کمال است میگوید بالجنمی آورد وی تو نیکی را و بشارت میدهد بدن و میسر و این چنین است وی را که بسیار دینی را و بشارت دهد بدن فیقول پس میگوید آن را و اما لعلک الصالح من عمل نیک تو ام که تمثیل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة و ب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگار را بر پانک قیامت راحتی ارجع الی اهل و مالی تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز برگردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و در جوار و لیکن چون دانست که جای بعد نبوت نیست که مبعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احکام آقا و افعال او که قول او حتی ارجع الی اهل و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آن روی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را باین چنانکه میگوید و تمی میزند مسافر می که حاصل شده است او را انعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آن حضرت و ان العبد الکافر اذا کان فی اقطاع من الدنیا و اقبال من الاخرة و بدستیک بنده کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملکة سوا الوجه فرودی آید بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المصوح با ایشان پلاسات فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از بیت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یحیی ملک الموت حتی یجلس خد و اسه فیقول یسری آید فرشته مرک تا آنکه می نشینند و در روی پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشی خودی از خدا قال گفت آن حضرت ففرق فی جسد پس بریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در میرو و در عاق آن و ناخوش میگرد بر آمدن را و نخواهد که برآید از جنت ترس آنچو می بیند از قبر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود برآید بنشاط و سرور و خوشی بشا به افوار و آثار و لطف و گرم ففتیرت عیها پس میگردد ملک الموت آن روح را بکنیزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود و پنجم گرم از پنجم تر که نزدیکش ن چیزی از ان پنجم بوی محبیه همچین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروج شدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از ان عروق چنانکه در روایت آید و بیا به و درین غایت ایلام و از عجاج است و سفود بقیع بین و حمل و تشدید فابرون تنور آهنی که کباب کرده میشود بوی کوشت و باقی میماند با وی بقیه از کوشت سوخته و چون او را از پنجم تر شده بکشاید چیزی از ان خوا پس پدید فایخذها پس میگردد ملک الموت روح کافر را فایخذها ثم یلقیها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی ثلاث المصوح و یتخرج منها کائنات من روح جیفه و جدت علی وجهه الارض فصعدون بها فلا یبرون بها علی ملائکة الا قالوا ما هذا الروح الجبیت فیقولون فلان بن فلان باقیع اسماء التي کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتیج الی السماء الدنیا فیتفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از ان که گذشت ظاهر شده است بمجمل آنکه حال کافر بر عکس حال مؤمن است مگر آنجا فایخذها فی ذلک الکفن بود و اینجاست که فایخذها فی ذلک الکفن یعنی میگرداند از ان پلاسات آنجا که طیب نغمه مسک بود و اینجا کائنات من روح جیفه آنجا که روح الطیب بود و اینجا ملائکة الروح الجبیت آنجا که اسماء بود و اینجا باقیع اسماء ثم قرا و رسول الله پسر خواند پیغمبر صلی الله علیه و سلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة کشاده میشود در کافران در ای آسمان و در نمی آید بهشت راحتی بلبل الجمل فی ممل الخیاط تا آنکه در آید شتران منماست در سوراخ سوزن آن تنگی فیقول الله پس میگوید ندای عز و جل اکتبوا کتابه فی سمیعین فی الارض السفلی بنویسید نامه او را در زمین که نام جای است در تحت زمین مغم که پایان ترین زمین است بر خلاف علین که بر آسمان مغم است فطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختی سخت ثم قرا پسر خواند آن حضرت این آیت را و من یشک بالله و کسی که شرک آورد بخدا فکانا خور من السماء پس کویا بر روی آقا و از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در خفیف کفر و شرک افتاد فخططفه الطیر پس می ربانند او را پرندگان و هلاک میگردد و اندک شیل است او را می رود و در پریشان میگردد و اندک هلاک میگردد و اندک در وادی خذلان او تهوی بلالو یحیی اندازد او را باد فی مکان یحیی در جای دورا شادست با خدا حق شیطان او را در خلالت و در افتادن از مقام قرب و وصول تشریف اول محض فاد هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز و قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات یعنی ایشان متوقع نیست و جاعله دیگر دانند که مکن است خلاص ایشان متوجه و لیکن بعید است که اقال البیضاء و قفا در وجهه فی جسد و یا تبیه ملک ان فیجلسا ند فیقولان له من ربک فیقول هاهاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاهاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاهاه لا ادری

شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و مو است پس تنفس کرده و بموت چنانکه ساز حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخوابد
بردار پیش از غسل میباید نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو بر داشتن محدث فایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزال نجاست در جنب نموده
بغسل بجست تکبیر بخلاف کافر که پاک نمیکرد و بغسل و مسح نمیکرد نماز حاصل وی بعد از غسل و در راهی از آبی بر بریده آمده است که آن المؤمن لا یخس جیسا و لایستاکرین زیادت
در این حدیث بصحت رسیده واجب کرد در ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست
که شواست که اهل الشیخ ابن العاصم و مفضله و استنشق و غسل میت میت نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و مکنین که نیت ساختن مرده را کفر
در اصل موقوف است و مکنین بحدیثی جاری کرده الفصل الاول من ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن فی غسل الميت فنهض رویت
است از ام عطیة انصاریه که از کتب صحابی است و آن حضرت غزای میکرد و مجروحان را تداوی میکرد و بسیار از آن ترخیص میگفت و در آن حضرت و غسل میدادیم و قهرا
که زینب باشد زوج ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوج عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشد است فقال اغسلوها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلك پس گفت
آن حضرت غسل دهید و سه بار غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که و تر باشد چنانکه در روایات آمده است ان و امین ذلك اگر صلحت می بینید شما و نیک آئید و احتیاج باشد
بدان و با سرف نکند بماء و سدل بشوید آب و بر کما می درخت کنار که در آب میخوشانید که آن داخل است در تطهیر و تطیف و اجعلن فی الاخرة کافورا و بگوید
در مرده اخری کافورا و شیئا من کافورا یا چیزی از کافور شک را و است و لعل که کافور گفته باشند یا من کافور گفته شیخ گفته که مرا و کرد اندین کافور است و آب جمهرین
کافی اند و کوفیان میگویند که کافور در جسد کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن مالند و گفته اند که اگر کافور نیابند شک قائم مقام آن میکرد و در نزد حدیثی نیز درین باب
روایت کرده که آن حضرت را از خشک سپید نگذاشتند و استخالات آن پس گفت هو طیب طیبکم و گفته که علی برین است نزد بعضی اهل علم و این قول احمد و صحیح است و بعضی
علم کرده و گفته اند شک را برای میت فاذا فرغتم فاذا غنی پس چون فارغ شوید شما از غسل پس بفرستید ما و اعلام نماید فلما فرغنا ذناه پس برگاه که فارغ شدیم ما اعلام
کردیم آن حضرت را فالتی المناحقه پس انداخت آن حضرت بسوی ما بنده خود را و حقوق بفتح حای و موطر کسر زاده و سکون قاف یعنی ازار و بمعنی بندار بر آورده و مراد اینجا
از ازار است و قال اشعرنها ایاه و گفت آن حضرت شعار کرد اندید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بچند تا برگ آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه پوشند از جهت
اتصال وی بشعر یعنی بوی و در اینجا استحباب تبرک است لباس صاحبین و آثار ایشان بعد از موت در قریب آنکه قبل از موت نیز چنین بوده و فی روایتی در این چنین آمده که
اغسلوها و ثلاثا او خمسا او سبعا و ثمانا و رطاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیاید و اگر بکنند کرده است و با سرف و ابدان بمیلنها و آثار کنند و غسل اعضا
از جایهای راست وی و مواضع الوضوء منها و انبه کنید کمالی و وضو یعنی اعضای آن از وی و قالت فغسلنا شعرها ثلاثه قرون و گفت ام عطیة پس یا فتمیم ما می
اورا سه کیسه فالتیها خلفها پس انداختیم آن کیسه را پس پشت دی شایید که این نیز برای آن حضرت یا ذن دی بود و باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع و است
اعلم متفق علیه و عن عائشة قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب گفت عائشة که آن حضرت کفن کرده شد و در
جامه که از او در دوا و لغا فاست یمانیة تخفیف یا منسوب بین بعضی جامه ای سپید جمع ایضی منحو لیة بفتح سین منسوب بحول که نام قریاست ازین و بعضی حول قصا
گویند و محل بعضی شستن است یعنی غسل و مقصور بود آن جامه ها و بعضی سین نیز گفته اند جمع محل که جامه سفید پاک است از زینب اما نسبت بجمع شاد است و بعضی گفته که
بضم نیر یا م قریاست من کوسف ازین بود آن جامه ها و کوسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی نعلین فیها قمیص و لا عمامة نبود در آن سه جامه پراهن و نه
و ستارها بر این عبارت درین است که قمیص و عمامه و کفن آن حضرت نبود و بعضی تأویل میکنند بآنکه مراد است که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود
پس مجموع کفن آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که تحقیق ثابت شده است که نبو کفن آن حضرت کمر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنن کفن سه
جامه است لیکن اگر کرده است از آن در هر قمیص و عمامه و استخوان کرده اند از بعضی متأخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند و به پشت چنانکه در حالت حیات
و مراد ثلثه ثانی است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب قد است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم لکھا فلیجن
کنهه چون کفن کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و همچنین کفن آن ست که تمام باشد و لطیف و نعیدنی اسراف و تزیین و نو و شسته و آن برابر است اما آنچه مسنن
کنند بر یا و بجز حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت و رواه مسلم و عن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی کفتم ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فوقفته فاقه و هو محرم پس اناخت او را ناقه و شکست کردن او را و حال آنکه وی محرم بود فدعات پس بر آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدل بشوید و آب و بر کنار و کهنه فی ثوبیه و کفن کنید او را در دو جامه او که در حرام پوشیده بود و لا تمسوه بطیب و
نسیاید او را بوی خوش و لا تخر و ادا سه و پوشید سر او را چنانکه حکم محرم است فانه یبعث یوم القیمة ملبیا پس بدو تنگی و بی برنجینه نشوید و از تنگی یک کوبان
متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که محرم را بر حال احرار تمکین کنند امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم آن محرم را در دو جامه کفن کرد و محبت ضرورت بود که بر آن جامه داشت و اما عدم مس طیب و تحمیرش مخصوص وی بود و آنرا از هر طریق تشبیح کرد و آن

خواند و جواب میگوید که این توضیح است از عبد الرحمن بن عوف نسبت با ایشان یا خیریت عامتر از اخصیت است چنانکه بعضی گفته اند و شیخان مجاهد شرح خود گفته اند که احتمال دارد که این قرار داده و عشره مبشره افضل از نسبت بجای باشد که شنیده شده و ندان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و انس علم و عن جابر قال انی در رسول الله صلی الله علیه و سلم عبد الله بن ابی بعد ملا دخل حفرة و رویت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبد الله بن ابی را که ظاهر اتفاق نکسین می یافتن بود و بعد از آن که در آورده شد این منافق در گوی کبری وی گفته بود و در عبارت از قبر است و قبر گفت از برای ابانت وی فامر به پس اگر در آن حضرت بر آوردن او از خفره فافخرج پس بیرون آورده شد فوضعه علی قبره پس نهاد آن حضرت او را بر دوازده نوبت خود هفت فیه من و دقه پس دید آن حضرت در کفن وی و انداخت روی از آب و دهن خود و اللبسه قمیصه و پوشانید او بر این خود قال و کان کساحیا ساقیضا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که هم رسول الله صلی الله علیه و سلم بود پس بیرون از خود در وقتی که عباس را روز بدیدند کرده آورده بر تنه بود و پیر این سبکس بر قد وی راست نمی آید بحسب طول قامتیکه داشت و عبد الله بن ابی نیز طول القامة بود پس عباس را پیر این خود پوشانید پس آن حضرت پیر این خود را بوی پوشانید از برای محاکمات تا منافق را نزد وی حقی نماید محاکمات نکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آید که چون آن حضرت بر سر کوفران منافق آمد و در کفن او حال آنکه قرآن مجید فرماید و لا تصل علی اجد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره و نامکن بر سرچ بکی از ایشان کرده است و مایست بر قبری جواب میگوید که شاید که این واقع پیش از نزول این آیت بوده و بعضی میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود که فرمودی و فیه ما فیه و بعضی گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسروی و اکرام وی کرده اند و نمونان مخلص بود پس گویند آن حضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و میکن حکم خداوند ماضی است و بعضی گفته اند که پسروی التماس کرد از آن حضرت پس آن حضرت یا التماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خداوندی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا میفرستاده اند و دان که استغفر لهم و لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی و لا تصل علی اجد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره و فیه ما فیه و بعضی الشرح و در کتب سیر آمده است که چون آن حضرت این را کرد ایمان آورده اند از قوم ابی ذر از کس و انس علم باب المشی بالجنازة و الصلوة علیها به انکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو جائز است و مشی افضل است و سواره باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است زیرا که فرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میکند و بفعل بعضی و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت است و وضو و نماز جنازه پیش مصلی پس این قید جایز نیست بر غائب و در جاضر محمول بر دایره و در موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و مکن میت بیرون آوردن وی بی قبر کردن ساقط میکند و شرط طهارت و ظاهر که زنده نشود بر قبر بی غسل و اگر بر آوردن بی آن ممکن است بر آرد و غسل دهند و نماز کنند و اگر با و انتی غسل نماز کردند و بی قبر کردن بر آورده غسل و اندام عاده کنند نماز را و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام بدان باید در نماز کرد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنحاشی الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرعوا بالجنازة شتائی کسینجازه یعنی بر داشتن او بسوی قبر و این تسلم بر پیوستن میت و بعضی گفته اند از شتائی تخمیر و تکفین است و سیاه حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان فک صلحة فحیو فقد مونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکی کار پس شتائی کردن و زود و بفرستادن آن را نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی و ان فک سوئی خلک فشر تضعونہ عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن بسبب دفع شری است که می بیند آنرا از کردن خود متفق علیه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجل علی اعناقهم وقتی که نموده میشود جنازه یعنی میت بر نفس پس بر میدارند و را مردان بر گردنهای خود فان کانت صلحة قالت قد مونی پس اگر باشد میت نیکی کار میگوید پیش فرستید مرا ثواب عمل صالح که من کرده ام و انس و قول بجنازه که جثه میت است همان است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حال غنیمت فرستاده باشند و انس علم و ان کانت غیر صلحة قالت لا هلاها یا و یلها این تذہبون بها و اگر باشد کار میگوید جنازه را کسان خود یعنی آنها که بر می دارند و اولی کجا میبردند و ظاهر آن بود که گوید یا و یل کجا میبردند و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید که یا که غیر دست و تواند که این را تصرف راوی باشد بحسب کرامت نسبت و یل خود و یل معنی دایمی و سختی دام وادی در جهم آید لیسع صوتها کل شیء الا الانسان میشود آواز او را چسبید از حیوانات بلکه نبات و جمادات نیز مگر آدمی که بقضیه تکلیف است و کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان نجیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصحق اگر میشنید آدمی هر آنکه هلاک میت بحسب فصاحت و دشت رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا و ایتم للجنازة چون بیند جنازه را که بیرون می آید از درون و احتمال دارد که مراد ویت جنازه باشد در وقتیکه نشسته باشد جنازه در نظرافت و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فافهم قهوا پس بایستید از برای ترجیب و تحکیم میت و تعظیم ایمان وی با محبت مول و شوق شان وی چنانکه در حدیث آید و غنوم میکرد و غنن تبعها فلا یفقد حق تو ضح پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی بیرون باید که نشسته تا آنکه نموده شود جنازه یعنی بر زمین یا در محال اصح و اوق است با حدیث متفق علیه و عن جابر قال موت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه و سلم و قنما معه کنت جابر بن عبد الله کدشت جنازه پس ایستاد برای آن حضرت و ایستادیم نیز آن حضرت قنما پس گفت یا رسول الله انما یهودیة بدستیکه این جنازه زن یهودیست نه مسلمان که براتی تحکیم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع یقع فی قبره فکنت ان حضرت که مرگ عالمی ترس و دشت است فاذا و ایتم للجنازة قهوا پس چون بیند

از گشتن غزوه احد در يك جامه و بعضی گفته اند كه مراد ثوب واحد و ثوب واحد است زیرا كه جائز نیست بر بنده كردن آنها چنانكه طائی گزیده و بیشتر هر دو و خطای گفته جائز است بكم
 ضرورت جمع كردن در يك جامه چنانكه بديك قبر ثم يقول بعد ان ميكفت و می پرسید آن حضرت ایضا اكثر اخذ اللقوان كذا می این دو بیشتر است اندوی گرفتن مر
 قرآن را و یا دو اشتن را آنرا فاذا اشیر له الى الحد هما قد منه فی الحد پس چون اشارت کرده شود و آن حضرت را بسوی یکی از آن دو که بیشتر است اندوی گرفتن
 پیش میگرد و او را در حد یعنی در جانب قبله گویا و میام است از جهت بودن و اقرار و قال انا شهید اعلی هو لا یوم القیمه و فرمود من کو اهرم بر بنابر و زیارت که در حد
 گذاشته شد و اندو امر بد فهدید ما نههم و امر که و آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان و لم یصل علیهم و نماز گزار و برایشان و لم یصلوا و غسلوا
 نشد و راه الجنازه و ازین حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلاف است و در بیشتر
 نماز میگرد و غزوه و ملاک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد و قول است و مشهور و مختار بر مذہب وی عدم صلوة است و بقول میگرد و نماز کردن و نماز کردن از جهت تعارض
 اول و در مواهب الدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعی که منع صلوة بر شهید نزد شافعی یعنی حرمت است یا یعنی عدم و وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است
 واجب و متکبران آن از حدین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است و دلیل امام ابو حنیفه احادیث کثیر است که در باب صلوة بر شهید آمده است خصوصاً حدیثی که
 میگوید که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر باقی و مثبت مقدم است بر نافی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود آنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بعد از آنکه بود تا
 تیری کند و ایشانرا بعد از آنکه بر او شمشیر آورد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند و فعل آن حضرت را مشاهده کرده اند اثبات آوردند و ثمنی گویند که حاکم از جابر آورد
 و حکم صحبت کرده که چون آن حضرت بر سر حرمه آمد و حال او را از آنجا اعدای دین بوی کرده بودند و بدیدار و بکرست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گزار
 و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پسر نماز گزار و بر شد و آنها میشدند ایشان در جانب حرمه و نماز گزارده میشد برایشان پسر داشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حرمه و نماز بر شهیدان و
 گفت که حاکم را این حدیث را جابر و وی صحیح الاسناد است و باجماع روایات در جانب صلوة بر شهید راجع تر و غالب است و الله اعلم و عن جابر بن سمرة قال لکن
 صلی الله علیه و سلم نفوس معرو و گفت جابر بن سمرة که از انصار پیغمبر است که آورده شد نزد آن حضرت سپی زین فرکبده حین انصرف من جنازة ابن الکحل
 پس سوار شدن آن حضرت آن سپ را هنگام برگشتن از جنازه ثابت بن الدراج که از صحابه است و اما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرمود طائی یاده میروند سوار شدن
 مناسب نیست و جابر بن سمرة روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد و سخن منشی حوله و حال آنکه پاپا ده میفرمید که آن حضرت رواه مسلم الفصل الثانی عن المغیره
 بن شعبه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الراكب یسیر خلف الجنائز و الماشی یمشی خلفها و اما مها و عن یمنها و عن یسارها قریباً منها کسی که سوار
 است میرو پس جنازه و اگر پیاده است میرو پس جنازه و بش جنازه و میرو و جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی و السقط یصلی علیه و یجوز ان تمام کار
 شکم افتاده باشد نماز گزارده شود و بر وی سقوط فاقن و افادن یجوز ان تمام شکم و سقط کسرسین و یقیم و یقع نیز آمده و یدعی ان الله به بالمخضرة والرحمة و دعا کرده میشود
 در نماز برای مادر و پدر وی بهترش و رحمت و غفار بر سقطنر و ما و نزد شافعی بر تقدیر نیست که آنرا کند و ظاهر که در دوزخی که دلالت کند بر حیات مانند جنب یا آواز خفا
 در آزار باب از حدیث جابر یاده و نزد امام احمد بن حنبل استلال و ظهور علامت حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که در
 منعی آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد و در شکم اگر در وقت خروج زنده نماند زنده نماند و بر وی زیر که درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنکه وی هر
 که زنده و غافلانه بر روی باشد و دیگری گویند که در عرف مده آنرا میگویند که زنده را شکم برآید بعد از آن میرو و او را بودا و دوفی و او یا احمد و الترمذی و النسائی و ابن
 ماجه لفظاً حدیث ابن جریج و اقصی شده قال الراكب خلف الجنائز و الماشی حیث شاء منها و الطفل یصلی علیه سوار میرو پس جنازه و پیاده هر سو خواهد پس یا پیش چپ
 یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر از همان سقط است و الا و نماز گزاردن بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد
 و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرده و مخور است نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد و الله اعلم و فی المصابیح عن المغیره بن زیاد و در مصابیح روایت
 کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند که این تحریف است و مدیافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شافعی نمیشود و مغیره بن زیاد اصلاً در صحابه و زنده تا بعین و این حدیث
 روایت از مغیره بن شعبه و در سنن ابی داود و از زید بن جریج عن ابی عن المغیره بن شعبه و اقصی شده و گویند بعضی نسخ در آن خطا کرده و بعد از آن گفته اند بوی کسی که اعتنا نیست
 او را بعلم حدیث که قال الترمذی و الله اعلم و عن الزهوی عن سالم عن ابیة قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر میباشون امام الجنائز
 و روایت است که هر یکی از سلاطین پیش کمان میخواست گفت عیمن حضرت را و بگویم که پیاده میفرستد پیش جنازه و او را احمد و او را دود و الترمذی و النسائی و
 ابن ماجه قال الترمذی و اهل الحدیث کانهم میرو نه مرسلاً گفت ترمذی و محمدان گویند که میبندند این حدیث را مرسلاً که راوی آن زهری است
 یا سالم که از ابی بصیر یاده و واقع این حدیث مرفوع است که صحابی است و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجنائز
 حنبه جنازه پس و دیگر دوشده است که محمد پس وی رفته و لا حقیق و جنازه پس روی نمیکند این تا کی است در دفن پس جنازه باز نگید و دیگر نمیکند و میفرماید لیس معهما من
 اعتد معهما حنبه جنازه و بیاید ثواب جمعی آن کسی که پیش و در جنازه و او را الترمذی و او را دود و ابن ماجه قال الترمذی و ابو ماجه الراوی و رجل مجهول میگوید

از جمله اقرباء است ز سنی یعنی مادر اختیار کردیم و دیگران شق گذاشتند و بعضی گفته اند که مادر بغیر از پدر و مادر و غیره از سنی نیست و حکم است و قابل احسان است بخلاف بلاد دیگر و طبعی گفته اند این حدیث اخبار از کائنات واقع است که همچنین خواهر ششیم از حجه است و واه الترمذی و ابودود و النسائی و ابن ماجه و واه احمد بن حنبل و ابن عساکر و هشام بن عمار بن النبی صلی الله علیه و سلم قال یوم احد روایت است از هشام بن عمار که مرا را و پدر را و صحبت است و حدیث او در بصری است روایت میکند از وی من بصری و غیره وی که این حضرت گفت روز غزوه احد که جماعه از صحابه شهید شدند اخضر و او سحوا بکینه قبر را و او فراخ کند و اعتقاد و معال کند و از اینها معلوم میشود که احقاق در قریه است زیرا که در وی حیانت میت است از ضیاع و مروی اند اما محمد انس که مقدار احقاق تا منته میانه است و هر چه زیاده بر این کند افضل است و مگر مقدار شامت آدمی کند احسن است که انی مطالب المؤمنین نقله عن المحیط و احسنوا و انیک کنید عمل در هر سو اگر در قبر و تظیف از خاک و خش و غاشاک و مانند آن و بعضی گفته اند که احسان کند بسوی میت بماله در رفی در شست و شوی وی و تمیز و کفین و بر در و فرود آوردن در قبر که انی شرح الشیخ و ادقوا الاشتین و الثلثه فی قبر واحد و دفن کنید و کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت درست نیست و قد مو اکثرهم قرآناً و تقدیم کنید در قبر بجانب قبل کسی را که بیشتر است قرآن وی و واه احمد و الترمذی و ابودود و النسائی و وروی ابن حنبل الی قوله و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی و احسنوا و عن جابر قال لما کان یوم احد جلوس عمتی باپی لتدفنه فی مقابره فالتفت جابر بکاه که بود روز جنگ احد و گفته شد در وی بعضی مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود او در دهم من و ده پدر مرا تا که کردند در کورستان که در بقیع بود فدادی منادی و رسول الله پس آواز داد و از پی پیغیر خدا صلی الله علیه و سلم در و القتل الی مصلحهم باز کرد و اندک کتک از اجزاء ایشان یعنی بجای که در آنجا کشته شده اند در هر جا دفن کنید و واه احمد و النسائی و ابودود و الدارمی و لفظه للترمذی و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قفیه جابر و پیش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز همان موضع بر کرده اند مگر آنکه مرده را در دهن جابر پدرش را را و ده آوردن باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ما زین واقعیه نو در بقیع آورد و دفن کرد و طبعی گفته اند ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جاز است و بی ضرورت و انبورد در رتبه تفصیلی است مرآت و شیخ ابن الهمام گفته که اگر مرده کشته نقل او را پیش از دفن و تسویه لبین الی نیست تا یک و ذیل زیرا که مسافت در مقابل باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبره هر بلدی که مرده است در وی و طایفه رضی الله عنه و دفن کرده بر درش با بعد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه مرده بود وی در یک مرده را که پس نقل کرده شد بلکه گفت اگر میبود من حاضر در وقت فوت تو نقل می کردم ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست بنفش در مدت قصیر مرده طبعی که بعد از وفات آنست که ظاهر شود که از رخ منسوب بود یا بجز او را شیخ و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را بجز کند و زراعت کند میرسد و از آنرا که حق مرده در باطن است نه در ظاهر و از جمله آنست که در حدیث کسی یا جابر کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمه مشایخ در زنی که دفن کرده شد پسروی و غیره بود و وی غائب بود پس بی بصری میکند و میخواند نقل کند کجایش ندارد که نقل کند پس تحریر بعضی متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود با اتفاق و دفن کرده نشود و در خانه که میبود در آن زیر آن خاصه آنست است صلوات الله و سلامه علیه و سلم جمیع بلاء نقل کرده شود بمقابر سلیمان و دفن کرده نشوند و کس در یک قبر مکر ضرورت انتقاد عن ابن عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل رأسه کتبه شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل و رفت کشیدن و بیرون آوردن آن بر می خواهم کشیدن ششیر و کار و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود و جازه در پان قبر سپردن آورده شود و از جانب سر و آورده شود و قبر و منسوب شافعی این است و سنت نزد آنست که نهاده شود جازه بجانب قبل از قریه چنانکه باشد یا پان جازه بجانب پان یا پان قبر و سر وی بجانب سر و بر آورده شود میت و نهاده شود و قبر و همچنین می در آورده آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آئینده بیاید و در حجره آن حضرت انقدر سرعت نمود که از جانب قبله و آورده شود زیرا که قبر شریف ملحق بجد است و واه الشافعی و غه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل قبر الیلا و هم را بن عباس است که آنحضرت بکرم قبر را در شب گویند که آن قبر عید است و الهادی است که از احباب فضا است و اسلام و اقصیه غریبی است که از قوم خود که بخیه آمد و ایمان آورد و فاسرجه بسوای پس از فوت شد برای آن حضرت چراغی فلحظ من قبل القبلة پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبله و قال و کنت و حلت الله محبت کند ترا خدای تعالی ان کنت لا و اها ملا للقرآن تحقیق بودی تو او را بسیار خوانده قرآن را و او را بعضی تفسیر کثیر البکاکیر الیه عامر بن زرم دل اندوکیدن و واه الترمذی و قال فی شرح السنه اسناد ضعیف و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و زین ثابت که بر او زین ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که درین باب حدیث درست است و بعضی کرده اند از حدیث ابن عباس بن عثمان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المیت القبر و ان حضرت چون در آورده شد میت یا چون میرد آورده است را در قبر داخل بصیغه مجهول معلوم هر دو روایت است قال میکت این کلمات بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و فی روایه و علی سنه و رسول الله بکرم بجای ملت و واه احمد و الترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند این حدیث را بن در روایت و وروی ابودود و الثانیة روایت کرده ابودود و روایت ثانیة جعفر بن محمد عن ابیه مرسلان النبی صلی الله علیه و سلم حتی علی المیت ثلث حیات روایت است اما جعفر از پدرش امام محمد باقر طریق اصالی گمان حضرت علی انداخت

برسیت ساندختن بیدید چو جیاجی بدو دست شو خاک زدن بر روی کسی و حتی بر وزن می آنچه یکبار بدست بردارند و آنکه دشمن علی قهرانه ابراهیم در روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم آب پاشید بر کوه پس خود را بر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم است و وضع طبع حصبه و نهاده بر قبر ابراهیم سنگ ریزه ای خود را و راه فی شرح النجاشی و روی الشافعی من قوله در روایت کرده است شافعی از قول وی و می و می یعنی ابتدای حدیث شافعی از ش علی قهرانه است تا آخر و اول حدیث که علی علیه السلام است تا آخر و در روایت شافعی نیست و من جابر قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یجس القبر و ینی کردن آن حضرت از آن که گنج کرده شود قبر از جهت آنچه در دست از تکلف ترین و رواه داشته است حسن بصری کل کردن را و شافعی گفته است که کل کردن و در غایت که تطهیر قبور را باس به خلاف مکرخی که آن فی مطالب المؤمنین و ان یکتب علیها و ینی کردن آن که نوشته شود بر قبر یعنی نام غنی تعالی با قرآن و نام رسول تا خوار و پایمال گردد و بول نکند بر وی حیوان و نیز گفته اند که مکرده است بر پیکردن الواسع مکتوبه که بی فائده اگر آنکه در آن غرض صحیح باشد و ان توطاء و ینی کردن آن که پایمال کرده شود قبور و نیز سبب است که در قبور برهنه پادار آید که آن فی شرحه الاسلام و رواه الترمذی و عنه قال و شقی قبر النبی صلی الله علیه و سلم و هم از جابر است گفت باب پاشیده شد قبر آن حضرت و کان الذی دش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که پاشید آب بر قبر آن حضرت بلال بن رباح بفتح القمه پاشید آب بشک بدامن قبل راسه حتی انتهى الی وحلیه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی بره و پاس او رواه البیهقی فی دلائل النبوة و عن المطلب بن ابی و داعة ففتح و او صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت قال لما مات عثمان بن مظعون و اخبر جبرجنا زنه فدفن برگاه که در عثمان بن مظعون بطای محمد و وی اول کسی است که مرد از مهاجرین مدینه و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد اموالنبی صلی الله علیه و سلم و رجلا ان یأتی به یحجره کرد آن حضرت مردی را که بیار و او را نشانی از علم سطح حلها پس نتوانست آن مرد در آشتن آن مجاره را ققام الیها رسول الله پس برخواست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ و حصوره فداعیه و بر داشت تنهائی خود را زهر و ذراع خود بیرون آورد و دستار از آستین حسیب و سین مملوین برهنه کردن قال المطلب بن ابی و داعة که قال الذی یخبر فی عن رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کافی نظر الی بیاض ذراعی رسول الله که یاکمن الان نظر میکنم بسوی غنی هر دو ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حین حصر غنما یخاک میکشاد دستار از آستین ثم حلها فوضعها عند راسه پستر داشت آن مجاره را پس نهاد از آن دستار عثمان بن مظعون و قال اعلم بها قبر اخي و گفت آن حضرت میدانم نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مردی بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و ادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که بیز از اهل و عیال من و بعد از وی اول کسی که دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم بود چون زینب بنت رسول الله صلوات فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف خیر عثمان بن مظعون و رواه ابو داود و عن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکتفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و صاحبیه و ایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکترا بعین و افاضل عصر و افعهای سبغ مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفت ای مادر من مدیکشا پرده بردار برای من از قبر آن حضرت و پرده یاروی که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجره عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بردار و فرمود مشبه بودند چون میخواهند که زیارت مشرف شوند پرده بر میداشته و می راندند فکشف لی عن ثلثة قبور لا مشرفه و لا لاطنه پس پرده برداشت و ما برای من از سه قبر بلند و متصل بر زمین و گفته اند که بلند ی آنها یک شبر بود و مبطوحت بطا و العوضه الحمر آنک ریزه چیده شد بر وی سنگ ریزه ای سرخ و بطلح و در فنج که در وی سنگ ریزه ای خود بود و ما دایما نفس سنگ ریزه است و عمره در اصل محسن ساری و اطلاق کرده میشود بر هر موضع فنج بعد از آن غالب آمد جبرجانی مخصوص که در حوالی مدینه مطهر است و رواه ابو داود و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل من الانصار گفت برای من عازب که بیرون آمیم ما آن حضرت در جنازه مردی از انصار را فاقهینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر و لما لحق بعد و دفن کرده شده بود آمد و هنوز در حنما نشد و مجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستقبل القبلة و جکنا معه و نشیتیم ما و وی رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و زاد فی آخره و زیاده کرده است ابن ماجه و آخرین حدیث این فقط را کان علی رؤسنا الطیر که یاک بر سرهای ما پرندگانه از غایت خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضره الموت هم از بر آن عازب که گفته است یا زیاده تینهای دیگر که در آنجا مذکور است و این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس آن حضرت است و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کسر عظم اللیت کسر عجا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان زنده است حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا متفاد میکرد که میت مثل میگرد و در جمیع آنچه مثل میگرد و بدن می و لا زلم این است که متلفه زد و در تمام آنچه متلفه نمیشود بدان زنده انتی رواه مالک و ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن انش قال شهدنا نابت رسول الله صلی الله علیه و سلم تافن و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس علی القبر گفت انش حاضر شدیم ما و جمر آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشد و آن ام کلثوم بود که زوجه عثمان بوده و حال آنکه آن حضرت نشسته بود و در قبر و ایت عینیة محمد پس دیدیم مرد و چشم آن حضرت را از شک میخیزد قال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد یقارف الیله یا هست در میان شما هیچ کس که گناهی کرده است یا عملی کرده است یا زنی است

[illegible]

ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند احادیث عایشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبدالله بن عمر يقول ان الميت لیحب ببكاء الحی علیه و حاله
آنکه ذکر کرده شد مرعانه که عبدالله بن عمر میگوید که میت غدا بکشد و میگوید که بر ستن زنده بروی بقول میگوید عایشه یغفر الله لابی عبد الرحمن یا منزه دنی تعالی
بی عبدالله بن عمر است و این کلام در جای میگوید که کسی نمیگفت و خطا کرده میگوید که خدا او را رحمت کند و بیامرز و باز عایشه میگوید یا ما الله لم یکن اب آگاه باشید
بدستیکه وی یعنی ابن عمر عدا دروغ نمیکند است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است از ان و لکنه نعی و لیکن وی فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده و او خطا
یا خطا کرده است و شنیدن و فهمیدن بعد از ان میان خطای ابن عمر میگوید قبول خود انما مرد رسول الله این است و درین نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
علی یهودیه یکی علیه هارون یهودیه که مرده بود و در کشته میشد بروی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آن حضرت بدستیکه ایشان میگویند بروی و انها التعلب
فی قبرها و حال آنکه تحقیق وی بر آنیه عذاب کرده میشود در قفس پس آن حضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم گفت که وی
بسبب بجای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگویند و او را عزیز میدارند و مرموم میدهند و وی خوار و طعونی است از اینجا
عمر فهد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریه زندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آید یا بدقیق علیه و عن
عبدالله بن ابی مالیکه لعنهم میم و قع لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت عثمان بن عفان رضی الله عنه بکبره مرد و دختری عثمان بن عفان را
بکبره عثمان الشهد هاس آید میم تا حاضر شویم جنازه او را و حاضر ها و حاضر شد و ابن عمر و ابن عباس فانی لجالس یلینهما پس بدستیکه من بر آنیه نشسته ام
میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی و او و در صحیح بخاری نیز چنین است و این اظہار است در معنی فقال عبدالله بن عمر لعمر و بن عثمان و هو موأجهه
پس گفت ابن عمر و پسر عثمان را که نام او عمرو است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا انتهى عن البكاء آیا باز نمی داری یعنی زن را را اگر بستی بنان رسول الله زیرا که عمر
خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است ان الميت لیحب ببكاء اهله علیه بدستیکه مرد و هر آنیه عذاب کرده میشود و بکریستن کسان و وی بروی فقال ابن عباس
قل کان عمر یقول یحیی ذلک پس گفت ابن عباس تحقیق بود و عمر رضی الله عنه میگوید بعضی این سخن را که ابن عمر میگوید بعضی بجهت آن گفت که شاید در عبارت تم و میش واقعه شده باشد
یا عمر همچنین میگوید که بعضی بکاء چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدثت بشرح حدیث که ابن عباس فقال حدیث مع عمر من مکلفه بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت
وی از که بسوی مدینه و این در ان سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذ کان باللیله تا آنکه بودیم با بیدار و زن صحرا فتح موحده و سکون تخانه نام
موضعی است میان که و مدینه فاذا هو بر کب تحت ظل سمره پس ناگاه عمر طلاس و طاقی است بسوان در زیر سایه درختی که نام وی سمه است ففتح عین و منعم
قال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر یعنی ابن عباس بار و پس بین کبیتن این سواران فظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من بین نگاه
صهیب رومی رمن است و سواران و دیگر نیز همراه اوینه قال فاحترقه گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب
فوجبت الی صهیب پس باز آمد بسوی صهیب فقلت ارجع فالحق امیر المؤمنین پس لقم کوب کن از اینجا پس برس و در باب امیر المؤمنین را یعنی عمر رضی الله
عنه فلما ان اصیب عمر دخل صهیب میکی پس برگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر اصیبت قتل را آمد صهیب در حالی که میگوید بر صهیب میگوید میگوید بدو
و اصحابه و ای برادر و ای یار فقال عمر یا صهیب انتکی علی پس منخ کرد و عمر و از اگر بستی و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من و قل قال رسول الله و حال آنکه
بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الميت لیحب ببكاء اهله علیه و ذکر بعض بکاء برای ان خواهد بود که ممنوع گریه است که باید بر پنج
و خرج بود و یا را دانست که بکاء طعنه تعذیب است اگر خواهد خدای تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشه فقلت
ابن عباس برگاه که عمر سر ذکر کردم از این گفت و گوی عمر و صهیب را و قول عمر ان الميت لیحب ببكاء الی آخره مرعانه را فالت یروح الله عمر پس گفت عایشه تم کند
خدای تعالی عمر را چنانچه با حق گفته بود یغفر الله لهما و ذکر مغفرت نکرد که منشی از بنی کناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله نایب چنین است بخدا سوگند ملحد
رسول الله حدیث نکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الميت لیحب ببكاء اهله علیه یعنی بران و جی که عمر فهد زیرا که حدیث صحیح است بی شبه و اختلاف
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگوید که عذاب بسبب بکاء سبب مؤمن را و کافرا و عایشه میگوید که این مراد کافراست و او در عذاب است که بکشد یا بکشد و بر تقدیر که عذاب
مقارن کر یا است پس عذاب باکر یا است از گریه و این مصححون را اگر زبان علم دانسته واضح تر میگوید که کلامه باز در این عمر برای سببیت است و نزد عایشه برای ملاست است
و اگر فرضا مسلمان از قبر عذاب باشد عذاب و مقارن کر یا خواهد بود اما عایشه میگوید که در و این حدیث در کافراست و این است معنی قول عایشه که گفت و لکن ان الله تعالی
یزید الکافرا عذابا بکاء اهله علیه و لیکن بدستیکه خدای تعالی اقرون میکند کافرا عذاب با بکاء ای طای و وی بروی و این عبارت دلالت میکند که در داده کافرا گریه نیز سبب افزونی
عذاب میکند و این بسبب آن خواهد بود که کافرا فاضی است بگریه بلکه بعضی و میت میکند و بدگریه و نوحه و مامشروعات و یک سببیت گریه مرعانه را بجهت این است و بعضی چنین
میکند که عذاب بسبب گریه در اینجا است که میت و میت کرده باشد بدن و فاضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از ان عایشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت
گریه اهل میت مرعانه و اینجا که میفرماید و قالت عایشه رضی الله عنها حسبکم القرآن بن است ثلثه اقران که میفرماید و لا تزروا زره و زره لخری و برینده و بیج نفس را بر دوش

بافس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسد و چون گریه و نوحه کند اهل میت است بر میت برای چه نویسد و می گویند که گریه و نوحه است که او را بدان عذاب کند قال ابن عباس غلبه
 ذلک گفت ابن عباس نزد ابن مسعود بنی نضیمون آیت قرآنی را که واللہ اضلک واکب وذا یخفون ویکبرون واین تفسیر است برای بنی نضیمون که میت عذاب کرده میشود
 بجای اهل و می رود زیر آن بجای آدمی و ضحک و می داند و و شادی و می از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میکند و اندر وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد
 بود که ضحک و بجای اختیار می باشد و تکلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخلی نباشد فافهم و الله اعلم قال ابن ابی ملیکه فاما قال ابن عمر شینا پس نخت ابن عمر در این
 سخن چیز را و مگر نخت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه محبت سیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد و بیکر که اگر بزرگ تر و عالی شان باشد
 تر از وی باشد چنانکه نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر کرد و قبول کند و سالت کرد و تا نزاع و جدال زیاد نکند و در عین عائشه رضی الله عنها قالت لما جاء
 صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة و جعفر و ابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسیدن حضرت را خبر شسته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن جحش
 در غزه و مویه چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای غرای ایشان یعرف فیه الحزن شافه میشود
 در آن حضرت غم و اندوه و انا انظر من صائر الباب و من نکاه میگردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است و او را روی بقول یعنی شق الباب میخورد عائشه بصائر باب
 شکاف باب را ظاهر از آن حضرت در آن وقت کسی بیکانه نبود فاما و دخل پس آمد آن حضرت را روی فقال پس گفت آن مردان نساء جعفر بدستیکه زبان جعفر و ذکری که
 و ذکر آن مرد که زبان جعفر را که بسیار میکند فامره ان بنیها من پس آمد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زبان را از کزیه فلن هب پس رفت آن مرد پیش زبان تا منع کند ثم اناه
 الثانیة پسترا آمان مردن از آن حضرت بار دوم لم یطحنه اطاعت نکردند زبان آن مرد را و باز نیامدند از کزیه بکفنه و فقال اینهن پس باز گفت آن مرد که برو و باز از ایشان
 از کزیه فاما الثالثة پس آمد از نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت واللہ غلبنا غلبه و کذبنا علی الله و رسول الله فخرجت من کان به و عائشه و بعض
 نخی زعمت لفظاً تکلم یصح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دهنم انده قال که آن حضرت گفت آن مرد فاحث فی افواههن التراب پس منید از در و پهنای
 ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بجا و زور آوردن بران عائشه میگوید هفتت پس گفتم با دل خود خطاب آن مرد را و غم الله انکاف بنفک باله خدی تعالی بنی ترا
 کنایت است از غاری و امانت لم تفعل ما امرک رسول الله بخدی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که باز داشتی زنانت از کزیه و لم تترك رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر بیخ مکر که برابر آمدی و گفتی که آنها با منی آیند ما بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید متفق
 علیه و عن ام سلمة قالت لما مات ابوسلمة قلت کفتم سلمه که چون مرد ابوسلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت من غریب و محب
 اومن غریبه غریب است ابوسلمه و درین غریب است زیرا که از آنکه همیشه هجرت کرده بود و از حبشه مدینه آمده و غریب بود و بهیچکس گفت و گوی نداشت لاکینه بکاء
 یحدث حنه البتة بکرم او را که یک حکایت کرده شود از آن در مردم که این چنین گریه کرد که هیچ کس نکرده است فکنت قد تھیأت للبعاء علیه پس بودم من که
 بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابوسلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة تومل ان لتعدلی ناکاه پیش آمد زنی بخانه آن کزیه و همراهم و موافقت کنند با من
 گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن حضرت اقولیدین ان تلدخلی الشیطان آیا میخواهی توای زنی که
 در آری شیطان را بابتا اخرجها الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است و اخرجها تعالی از آن خانه دو بار یکبار بد آمدن در اسلام و بار دیگر هجرت با یکبار
 هجرت از آنکه حبشه و بار دیگر از حبشه مدینه یا در روز و بد آمدن در اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بقیال باشد و گفت عن البکاء فلم ابلک ام سلمه میگوید و چون آن
 حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از کزیه پس گریه نکردم بعد از آن و او مسلم و عن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت سال بود قال اغشی علی
 عبدالله بن رواحة گفت النعمان بیوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزد یک برادر رسید که گریه و می زنی الله عنه و جبار می فرود است بلکه شمشیر
 در غزه و مویه فجعلت اخته عمرة تنکی پس در ایستاد و خواهر او که عمرة نام داشت که میگوید سبت و می گفت و لجلاله ای کوه و اکذا و اکذا ای چنین ای چنین نقد و علیه
 در حالتی که می شمارد و روی او صاف و می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفعی فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق بکاء میگوید و بوش آمد ما قلت
 شینا الا قیل لی کذلک نخی تویج چیزی از آن او صاف را که گفته شد در بطریق خیرت و این چنانکه نخی زاد فی روایت زیاد کرده است و روایتی این عبارت را
 که فلما مات لم تلبث علیه پس چون مرد ابن رواحه نگر سبت عمره بر وی و نوحه نکرد این یک تویجی است که مرقول عمر و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب بکاء و لم
 علیه گفته اند رواه البخاری و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من میت میوت گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را
 که می گفت نیست هیچ مرده ای بر فقیرم با کهم پس می ایستد که گریه کند و قوم فقیران پس میگوید آن گریه کننده و اجلاله و اسیداه و انخوذ لک ایمانند ان الفاظ دیگر
 در نوحه و تفعی میگویند الا و کل الله به ملکین که از یکدیگر از خدی تعالی بر وی و فرشته را و می سپارد که او را بلا ایشان میفرماید که می خبانه و دفع میکنند آن میت و او هنوز
 مشیت بر سینه زدن از باب قیح و یقولان و میگویند بطریق اینا اهکذا کنت آیا چنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر
 حسن و عن ابی هريرة قال مات میت من آل رسول الله مریرة و اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاجتمع النساء بیکن علیه پس جمع شدند زنان مدینه علی

میدارند از نعمت شکر میگویند خداوان اصابهم ما یکرهون احتسبوا وصبروا و چون برسد ایشان چیهی که ناخوش میدارند از انبیت امید ثواب میدارند
میکنند و لاهل و لاعقل و حال آنکه نیست ایشان را بر داری و آهستگی و عقل و تدبیر این تا کی مفهوم احتسبوا و صبرواست زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل خلاص و
طلب رضای حق تعالی باشد نه علم و عقل و در اینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسی که اورا علم و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا
لهم و لاهل و لاعقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب را ایشان را و حال آنکه نیست علم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیه من حلی عقلی
سیدم من را ایشان را از علم خود و عقل خود که اقل و ممکن است که گفته شود که معنی لاهل و لاعقل آنست که مدعوش شدند و رفت عقل ایشان از بنیت صدمه مصیبت و با وجود
آن صبر میکنند و احتساب بنمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثم و الله اعلم و واهما روایت کرد این برود و شده
البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تدکیر موت و پیوستگی امتحان و وقایع دنیا
و جزآن از فوائد و عمده در آن دعاها و احوال را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بقیع میرفت و سلام میداد بر
اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد بابل قبور در غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر اینها علیهم السلام منکر شده و اندک از بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت کبر
برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند از اشباح صوفیه قدس الله سرهم و بعضی فقها رحمه الله
و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند اما مشافعی گفته است
قبور موسی کاظم و یاق مجربست در اجابت دعا و راجع الاسلام امام محمد غزالی گفته بر که استمداد کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر از اولیای شریعه و مقصود حصه نیست آنچه خود دیده
و یافته است گفته و سیدی احمد بن رزوق که از عظام فقها و علمای مشایخ و یا مغربست گفت که در شیخ ابوالعباس خضری از من پرسید که امدادی قوی است یا امدادیت من
گفتم قوی میگوید که امدادی قوی تر است و من میگویم که امدادیت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل در جمعی از این طایفه بیشتر
از آنست که حصه و احصا کرده شود و یا قه نمی شود در کتاب سنن ابوالفوارس سف سالج که سنن ابوالفوارس و حنفی این باشد و در کتب این را و تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است و اورا علم و شعور بر اثر آن و احوال ایشان است و در ارواح کاطان و فزونی در حجاب حق ثابت است چنانکه در بیات بود و یا بیشتر از آن و اولیا
کرامات و تصرف در کوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر خدا غشاء و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در
جلال حق و بعد از حیات پس اگر داده شود مرادی را چیزی بواسطه یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در دنیا باشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و
تصرف و هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نعم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته شده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر هشتمی کی در شرح حدیث ابن
الیهود و النصاری اتخذه و اقبر را بنمایم صاحب گفته است که این بر تقدیر نیست که نماز گزار در بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتحاد مسجد در جوار
پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی به بقصد تعظیم قبر و توجیه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد و نوازی تا کامل شود ثواب عبادت برکت قبر و محاورت آن روح پاک را
حرث نیست در آن و در آزار بجانب چیزی یا بدستعلق باین سخن و تمام کرد در این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جاد و قصیده قلمی بدو الله اعلم و از جمله آداب زیارت است که در
بجانب قبر پیش از آنست که مقابل روی بیت بایستد و سلام دهد و مسح کند بر ابدست و بوسه دهد و آنرا و منحنی نشود و روی نجاک نمالد که این عادت نصاری است
و قرأت قرآن نزد قبر کرده است نزد ابی حنیفه و نزد محمد کرده نیست و صدر الشهدا کی از مشایخ خفیه است قبول محمد اند کرده و قوی هم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که
مکره و قرأت قرآن بجهت دعا و محاف لا باس است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره نجا که ملک بنیاست و فرقی نیست در میان هر دو محافت در ظاهر و در
از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابن حجر که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص و نیت بار و بخشد ثواب از برای میت و واضح آنست
که میرسد میت و در بعضی روایات آمده که بخواند نیت و یا زده به نقل خود بعد از آن بشنید زیارت و جمیع فاضل زیارت از رویهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه
و همین است شعارف در زمین شریفین زادها الله تعظیما و نشر فیایرون می آیند و روزی روز جمعه بطلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود بر میت
در روز جمعه علم و ادراک بیشتر آنچه داده میشود در روزهای دیگر و تا آنکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه الناس از منیع زیارت
روز جمعه و اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و دیگر و است بی سپر کردن فوراً بر ضرورت و مستحب است که تصدیق کرده شود و از نیت بعد از رختن او از
عالم تا بهفت روز و تصدیق از نیت نفع میکند ابی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در آن حدیث صحیح خصوصاً آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد میت
مگر صدقه و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدیق می کنند از وی یا نه و الله اعلم الفصل الاول عن زیارة
بضم با و فتح را که از شاه میر مجاهد است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیحتکم عن زیارة القبور نمی کرده بودم من شمارا پیش ازین از زیارت کردن
قبور فرمود و هاپس زیارت بکنید الآن و آن علم اول را نسخ دانید گفته اند که سبب نیت قرب عبادت بود و خوف آنکه بکنید و بکنند آنچه در جاہلیت میخواستند و میگویند

در بعضی روایات آمده است که در روز جمعه و در روزهای دیگر و تا آنکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه الناس از منیع زیارت

۱۱- آن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اخلاف کرده اند و در نماز بعضی گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی از برهنی که در زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کند خداوندی زنانی زیارت کننده قبر را و آنها که قاضی با بخت میکنند که در و این حدیث پیش از رخصت است و الله اعلم و نهی میکند عن الحوم الاصلی فوق ثلث و نهی کرده بود دم شمار از آنکه در داشتن کوشتهای قربانها بالا می رود فامسکوا ما بد الکرم پس نگاه دارد آن تا وقتی که ظاهر شود مر شمار یعنی تا آنکه خوش آید شمار او قرار گیرد و در شمار بران و سبب نهی از آنکه داشتن لحوم اضافی زیاد برسد و احتیاج مردم قبر بود که قدرت بر تقصیر داشته باشند پس باید تصدق کرد و نگاه داشت بعد از آن چون فراخ کرد اندیشه خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماز رخصت کرده اند که نگاه داشت تا آنوقت که خوش آید و نهی میکند عن التنبید الا فی سقاء و نهی کرده بود دم شمار از آنکه احتیاج نمیکرد در مشک فاش شود و بی فاشی الا سقیة کلها پس نبشید آن در بنفشه مشک و غیر آن پس مراد با سقیة ظریف است و سبب در نهی کردن بنفشه در مشک آن بود که مشک سر میدارد آب را پس اگر نمی شود و تیز و تند نمیکرد و بنفشه دران و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند نمیکرد و پس شاید که غمگین گردد و حرام شود و بود و دم دم قریب العدا تخم خرد و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد از آن که امر تخم خمر مقرر شد و احتیاج از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماید پس در هر ظرف که بخت نمود که در آن تیز و تند نیست و مسکونند و خواهند خورد و الا احتیاج خواهند نمود از آن چنانکه فرمود و لا تشربوا مسکوا و نوشید هیچ مستی آورنده را و نیز در ابتدای کار ظرف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از آن و جائز داشته شد که در شکم و در آنجا بگذارد و در هر ظرف و در این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظرف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی فیه آنست که خمر با آنکه در ظرف قرار دارد و در آن آب انداخته نگاه دارند تا آنکه تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکون شود حرام است و در کتاب الاشرار بتفصیل تر ازین معلوم خواهد شد و رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر امه فبکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبرا بود و در پس کریم کرد و دیگران کسی را که در آن حضرت ایستاده بود و ندیعی چندان کریم کرد که دیگران نیز تاشیر کرد و بگریه او در کرد و در آن نهی آنست از آنکه طلب اذن کرد و پروردگار خود را در آنکه طلب از زمین کنم برای ما در خود ظلم بود پس اذن کرده شد مرا فاشا داشته فی ان از و قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبرا و ما فاذن لی پس اذن داده شد مرا فرود و القبور پس زیارت کنید قبرا با فاشا تذکر الموت زیرا که قبرا یاد میدهند موت را و رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال دی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میکنند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتغفروا للمشکین و الاکثان اولی قریب و قول وی سبحانه و تعالی و لا تسأل عن اصحاب الجحیم برقرارت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام و الدین بلکه تمام آباء و اعمات آن حضرت صلی الله علیه و سلم آثار عم و ایشانرا در اثبات آن سه طریق است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان قدرت بوده و مرده پیش از زمان نبوت یا آنکه آنرا کرده اند خدای تعالی ایشانرا بر دست آن حضرت و بدعی وی پس ایمان آورده و حدیث احیای والدین اگر چه در حد ذات خود ضعیف است لیکن بقیح و تحسین کرده اند از آن بعد و طرق و این علم که یا مستور بود و از متقدمین پس کشف کرد و از متاخرین و اندیشه من بیا با شامین فضل و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه مسائل تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و در بنفشه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز کرد و دو هم در اینجا باید بگوئیم و الله اعلم و عن بویله قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلم هذا اخرجوا الی المقابر و آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی قبرهای این کلمات السلام علیکم اهل الدیار و من المؤمنین و المسلمین سلام بر شما ای اهل سرزمین مؤمنین و مسلمین گفته اند که السلام ایما معنی است سلام یعنی تسلیم در ضا و یا جمع دارد است و از نام نمانی که آنرا عده و فضائی باشد و استعمال و در منازل احیاء و در اموات نیز اطلاق کردند و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را رسد کان و پیوسته کا نیم و استعمال انشاء الله یا بحجت تبرک و رغبت است چنانکه بیاید بگویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بحجت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت میت که رخصت بود که با هم رویم میرسد آن وقت که با هم رویم فقال الله لنا و لکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یقبور بالمدینة کذبت آن حضرت بقبر را که در مدینه بود و فاقبل علیهم بوجهه پیشانی شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم یا مراد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفقا و نحن بالاثر شما پیش گذشتگان مانید و ما در پی شما میرسیم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کلاما کان لیلتهما من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عائشة بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائشة از آن حضرت میخیزد من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پان شب بسوی بقیع میبوده و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم و اقول مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرزمین مؤمنان و انا کم ما تو عدون غدا اموجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شد به شما فرمادی قیامت مدتی معین صلت داده شده اید شما و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را رسد کانیم اللهم اغفر لاهل بقیع الخ و قد خدایا بیام نازل بقیع غرقه را و بقیع الخ و بقیع آن کینه که بقیع نام زمینی که دومی درختان باشند و غرقه بقیع مجمره و قاف نام نوع و ختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود و رواه مسلم و عن عائشة قالت

کیف اقول و هم از عائشه است گفت و پرسید از آن حضرت چه گوید و چه گویم و چه خوانم یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور میخواند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم مذایت
قبور و این ولالت دارد و بر جزایز ایت مرثیاء را در آن حدیث لعن پیش از خصمت بود و قال قولى گفت آن حضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و
یرحم الله المقدمین منا و للتأخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما پس ماندگان را و آنان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم و عن محمد بن النعمان
یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است و حالتی که میرساند حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت من ذابو
قبرا بویه اولحد هام فی کل جمعة کسی که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو هر هفته غفوله و کتب بر آفریده شود در آن کس راه نوشته شود و در یوان اعمال کی
کنده بر پدر و مادر و بر بکبر بانگی کردن بر پدر و مادر صد حقوق و بر بقیع و همچنین باز نیکی کننده با ایشان صد عاق و در بعض روایات فقیه بود سعدان قبر پدر و مادر را نیز آمده است
رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل او و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور
فزور و هافاها تزهده فی الدنیا و تذکر الاخرة پس بدینیک قبر و دیدن آن بانی رغبت میکرد اندر دنیا و نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است
اینکه تعلق بدنیاست و یاد میدهد آخرت را که جز این عالم عالمی دیگر هست که آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود که در قبور بصفت عسرت و جرت باید بود و فاضل و ذلیل
نباید بود و بیت بر زمین که همی میگذری ساکن رو که حیوانست و خطو حاست و قد و د است و خود و این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر
آرامگاه عابد و نمود رواه ابن ماجه و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعن زورات القبور و روایت است از ابوهریره که آن
حضرت گفت لعنت کند خدای تعالی زمان زیارت کننده را که در زیارت جریع و منزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار میکند رواه احمد و الترمذی و ابن حنبل
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و قال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی و کنت ترمذی که این حدیث بود پیش از آنکه
رضت کند پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی زیارة القبور و زیارت قبور فلما رخص دخیل فی رخصته الرجال و النساء و پس هر که که رخصت کرد آن حضرت
در آمدند در رخصت او مردان و زنان و قال بعضهم املکوه زیارة القبور للنساء و گفته اند بعضی از اهل علم که آن حضرت مکروه نداشت زیارت قبور مرزنان
لقلة صبرهن و کثرة جنهن از جهت کمی صبر زنان و بسیاری از ایشان پس رخصت نرد این بعضی مخصوص بمردان خواهد بود و تم کلامه تمام شد کلام تمام
و تا اینجا به کلام او بود و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول الله گفت عائشه بود من که می در آمدم خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر
خدای صلی الله علیه و سلم و ابو بکر نیز مدفون شده بود در وی و انی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده و افکنده بودم جامه خود را یعنی دور از بدن و اقول انما هو زوجی و ابی
و میگویم بل خود آما اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و پدر من که ابو بکر است رضی الله عنه فلما دفن عسمر
پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمدن آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من
جامه های من حیاء من عسمر از جهت شرم داشتن از عسمر که بیکان نه بود رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است قهرام
میت تر زیارت وی خصوصاً صاحبان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مدد بلیغ است مرزبان

کنند کان خود را بر اندازد ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام

شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله

علی خیر خلقه محمد و آل و اصحابه و اتباعه

مجمعین هدایة الطريق الحق

و محیی علوم الدین و لاجل

ولا قوة الا

بالعظم

بعون الله تعالی و المنه که صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمه مشکوة شریف که از تصانیف مولانا شیخ عبدالحق دهلوی است در بند بر مبنی در کارخانه محمد حبیب
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب غلام فنام ذوی المجد و الاحرام فخر الحاج حاجی شیخ عبدالوهاب ولد مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه
المستغرق فی بحار رحمت الله الملك المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله له و نهایت سعی و اتمام در تصحیح آن نموده و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شهر
ذو القعدة الحرام سنه سیم و بیست و یکم از او
دو صد و هفتاد و هفت فی ثانی

